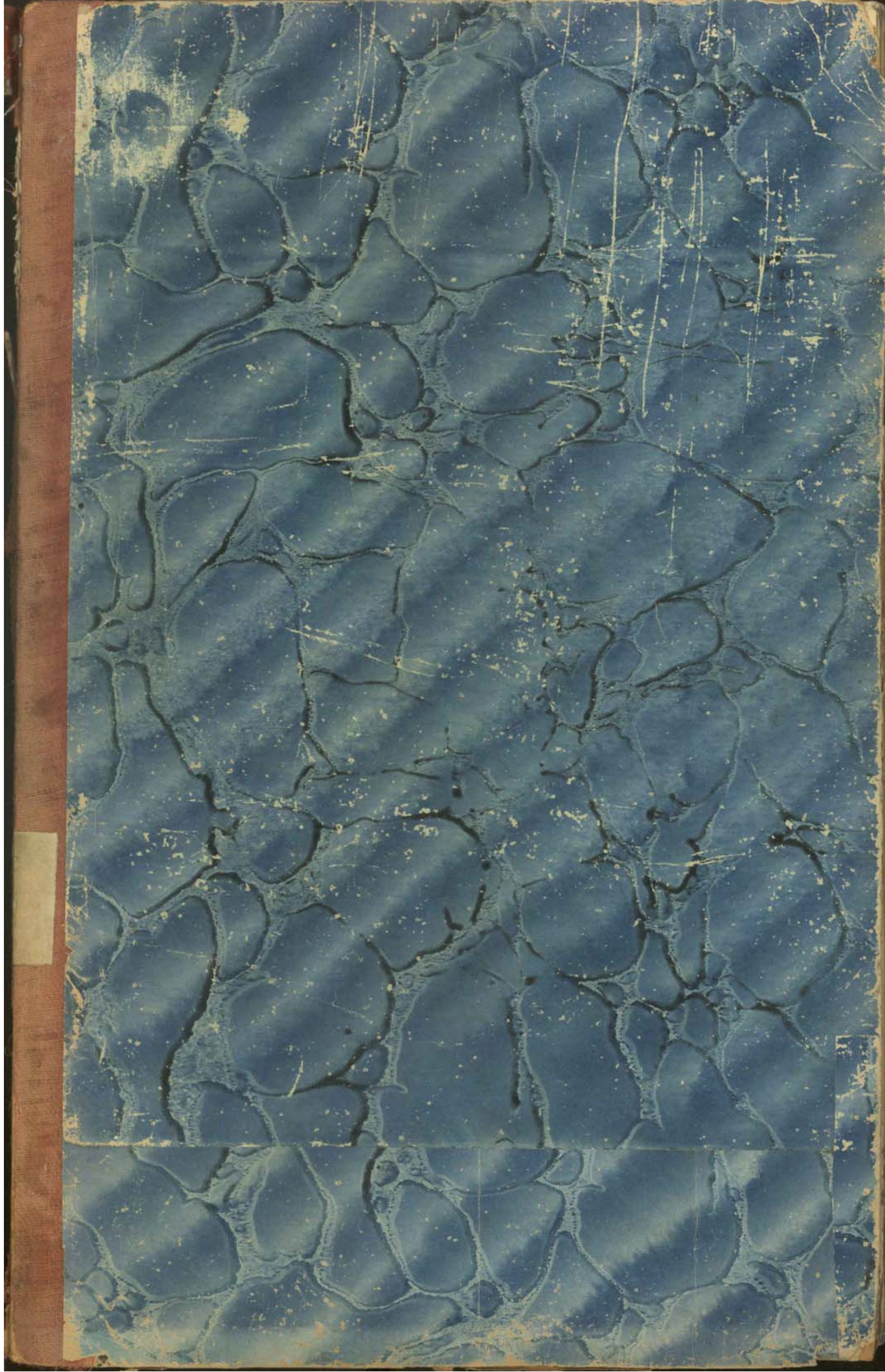




هو الله تعالی شأنه

جلد دویم کتاب خیرات حسان

از مؤلفات جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه محمد حسنخان وزیر انطباعات و دار الترجمه خاصه همایونی و غیره

[illegible]

قیمه ۵ قران



هو الله تعالی شأنه

جلد دویم کتاب خیرات حسان از مؤلفات جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار الترجمه خاصه همایونی و غیره

دام اقباله العالی
فی سنه ۵

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد لله والصلوة نکارندهٔ این اوراق که بدیچون در سال کذشته جلد اول کتاب خیرات حسان را تألیف و طبع نموده نسخهٔ از آن برای جناب عالم ادیب و فاضل اریب سید محمد ذهنی افندی دامت ایام افاضاته مؤلف کتاب مشاهیر النساء که در حقیقت اساس خیرات حسان است فرستاده و اهدا کرده وانجناب مشار الیه درخواست نمود که ترجمهٔ حال خود را مرقوم و ایصال دارند تا در کتاب نامه دانشوران ناصری درضمن تراجم احوال علمای عظام وکبار فضلا درج شود آنجناب از مطالعهٔ آن کتاب زاید الوصف اظهار انبساط کرده مراسلهٔ بزبان ترکی عثمانی مشتمل بر تشکر و امتنان ومجملی از ترجمهٔ حال ومصنفات خود بنکارنده نکاشته که عین آن را بغیرها با ترجمهٔ فارسی در اینمقام ثبت مینماید و بهترین تصدیق و تزئین اینمجلد میشمارد وسر این نامهٔ را اما فسر آن بتجدید و تقریض متوج میدارد

صورت

صورت مکتوب جناب سید محمد ذهنی افندی سلمه الله تعالی

حضور عالی منعمانه لرینه

دولتلو افندم حضرتلری

نسم غیر مترقبهٔ الهیه دن اوله رق واصل دست اعزاز و استبشار اولان التفات نامهٔ عالی منعمانه لری (مشاهیر النسا) نام اثر کمترانه مک زبان شیرین بیان فارسیه نقلیله نقصاننک جبر و اکمالی مزیت علیاسنی که عبد کمترلرنجه ایفای حق شکرانی مستحیل بر نعمت عظما دن مبشر و (خیرات حسان) نام اثر بهتر افضلانه لرندن بر جلد دلپسندک احسان بیورلمش اولدیغی تبشیرینی مشعر و ترجمهٔ حالجاکرانه م ایله آثار سائرهٔ احقرانه مک سرعت ارسالنی آمر اولمغله حقا که عبد بیمقدارلرنجه مستوجب مسار بیشمار اولمش و اهدا اسنه عنایت بیوریلان (خیرات حسان) ایسه قرهٔ عین ابتهاج اوله رق موضوع موضع افتخار قلنمشدر.

(مشاهیر النساء) مثللو بر اثر ناچیزک ذات اکمل نحریرانه لری کبی بر نقاد معانی جانب عالیلرندن نظر تقدیره و امعانه المنقده صاحبی اولان بو عبد عاجزه توتبا ایده جک شیء شرهسار لقدن عبارت اولمق لازم کلور ایکن آندن زیاده فرح و انبساط مترتب اولمشدر که بو مؤثرک اثری موقع عالی اعتباره وار مقدن بیوک او مؤثر ایچون نه شرف متصور در؟ معهذا اکر او بله بر کمترین اثر ذات فخیمانه لری کبی (لوکان العلم معلقا بالثریا لناله رجال من فارس) مدح جلیلنه ماصدق بولنان بقعه اهلندن بر دانای دولتمندک لحاظ رغبتلرینه مظهر اولمش و صاحبنی استحقاقندن افزون تلطفاته سزاوار قیلمشدر.

قولکزک نامهٔ دانشورانه ده معیّد اولمغه لایق نام و نامهٔ یوقدر. کندم عاجز و آثارم ناچیزدر فضیلت و علو منقبت انجق ذات المعی

وافخمیلرینه

واقحیلرنده درکه چاکرلری کبی بی‌مقدار بر ناتوانك خطاب عالیلرینه
لاینه سزا کوردکلری حق ناسزای مستحق کمترانه‌مده بو بجه تلطیفات اجرا بیور
مشسکرزدر .

مجرّد امر دولتلرینه امتثال اولمق اوزره عرض ایده‌یم که سن چاکرانم
حبیبه‌نك ترجمهٔ حالنده اشارت اولنمش اولدیغی وجهله قرق اوچه رسیده‌در
مسقط رأسم اولان استانبولده ابتدا لری دفتر خاقانیده و برارالق
باب عالیده مجلس الانضباط اوطه سنده و دها صکره مطبعهٔ عامره‌ده خدمت
کتابت ایله مستخدم اولوب الآن مکتب ملکیهٔ شاهانه‌ده علم اصول فقه
ومکتب سلطانیده عربینك نحو و ادبیات درسنی ویرمکله مشغولم .
ورتب رسمیه‌ده متمایز و اوچنجی مجیدی نشاننه حائزم .
عقایددن (المنقذ من الضلال) ورد اهل صلیب حقنده (تحفة الاریب)
وادبیاتدن (اطواق الذهب) و (نصیحة الاخوان) ترجمه‌لری آثار
مطبوعهٔ عاجزانه‌مدن ایسه‌ده بونلرك مطبوعی قالمامش اولدیغندن
آثار اخیرهٔ کمترانه‌مدن مطبوع بولنانلر معروض حضور سامیلری
قلنمشدر . انلردن ایکیسی علم صرفه دائر اولان (المنتخب فی تعلیم لغة
العرب) ایله آنك مختصری بولنان (المقتضب من المنتخب) نام اثرلردر.
وبری علم نحوه دائر (المقتضب فی نحو لسان العرب) اسمنده که اثر احقر
ایله دیکری ده تراجم احوال علما و ادبایه دائر هنوز جزء اوّلی منتشر
اولان (الکتاب للتراجم) در . وبری دخی تلخیص المفتاحده وشرح مطوّل
ومختصرده وحاشیهٔ سیّدده موجود ابیات وشواهدك شرحی
بولنان (القول الجیّد) در . وصولنك امر و اشعار بیله
منت دار بیورلمش توجهات سامیه‌ده داور اولوبنك بقا
سیله برابر مستند عادر هرحالده امر و فرمان حضرت ولی الامرکدر

۷ جمادی الثانیه سنه ۱۳۰۵
و ۷ شباط سنه ۱۳۰۳

ترجمه

ترجمه

بحضور عالی ولیّ النعمی

جناب جلالتمآبا

التفات نامهٔ منعمانهٔ عالی که از نعم غیر مترقبه بود بعزّ وصول آن
مستبشر گردید از اینکه کتاب مشاهیر النساء را که از آثار عاجزانه
این بنده است بزبان حلاوت تبیان فارسی نقل وکسر و نقص آنرا جبر
وتکمیل فرموده اند مژدهٔ مزیّتی دریافت نمود و بنعمت بزرگی نایل آمد
که ادای شکر آن برای کمترین بنده امری محال است وچون نسخه از کتاب
خیرات حسان که از آثار منتخبهٔ افضلانهٔ جناب عالی میباشد مرحمت و
ایصال داشته و مقرّر فرموده بودند که ترجمهٔ حال چاکرانهٔ خود را با آنچه
تألیف کرده معجّلاً ارسال دارم این بندهٔ بیمقدار نهایت مسرّت را حاصل
نموده کتاب مستطاب خیرات حسان را فروغ دیدهٔ شادمانی قرار داده
در موقع افتخار نهاد کتاب مشاهیر النساء که محقّر تألیفی از این بنده میباشد
چون طرف توجّه فاضلانهٔ شخصی مثل حضرت عالی که نقّاد معانی است
شده و بنظر اعتنا و امعان در آن دیده اند نهایت مسرور گردیده ام
چه شرفی از برای صاحبان آثار بزرگتر ازین نیست که مسطورات آنها
طرف اعتماد و اعتبار صاحبان مقام عالیه و دانشمندان گردد اگرچه
من بنده میبایست ازین اثر ناچیز خود در آن محضر شرمنده باشم ولی .
حضرت عالی که در حق اهل وطن ایشان لو کان العلم معلّقا بالثریّا
لناله رجال من فارس نصّی صریح است کتاب مشاهیر النساء را از بزرگواری
بقبول و تمجید خود اختصاص داده و نگارندهٔ آنرا زیاده از حدّ
استحقاق مورد عنایت و ملاطفت فرموده اند
این بنده را تمام و نامه نیست که در خور درج کردن در کتاب نامهٔ دانشوران
باشد خود عاجزم و آثارم ناچیز فضیلت و محامد بزرگ خاصّ شخص فاضلانهٔ

[illegible]

آنحضرت است که مثل این بنده بیمقداری را شایستهٔ خطاب کریمانهٔ عالی خود دیده این همه ملاطفت داد و حق کمترین مبذول داشته اند لکن محض امتثال امر حضرت تعالی عرض میکنم سن این بنده چنانکه در ترجمهٔ حال جیبیه اشاره شده بچهل و سه رسیده مسقط الرأس اسلامبول و در اوایل حال در دفترخانهٔ خاقانی و مدتی در باب عالی در اطاق مضبطهٔ مجلس والا و چندی پس از آن در مطبعهٔ عامره برای نگارش مستخدم بودم اکنون در مکتب ملکیهٔ شاهانه بتدریس علم اصول فقه و در مکتب سلطانی بتدریس نحو و ادبیات عربی اشتغال دارم و از امتیازات رسمیه نشان درجهٔ سیم مجیدی را دارا هستم از آثار عاجزانهٔ این بنده که بطبع رسیده لکن از نسخه های آنها نمانده ترجمهٔ کتاب المنقذ من الضلال است دایر بعقائد و تحفة الادیب که در رد اهل صلیب میباشد و اطواق الذهب و نصیحة الاخوان در ادبیات

اما مؤلفات این بنده که نیز طبع شده و بحضور عالی ایفاد میشود دو جلد آن المنتخب فی تعلیم لغة العرب و مختصر آن که المقتضب من المنتخب باشد در علم صرف است کتاب دیگر المقتضب فی نحو لسان العرب در علم نحو میباشد دیگر کتاب التراجم است در شرح احوال ادبا و علما و فقط جزء اول آن منتشر گردیده دیگر القول الجید است در شرح ابیات و شواهد تلخیص المفتاح و دو شرح آن مطول و مختصر و حاشیهٔ میر سید شریف مستدعی است وصول آنها را مرقوم و ببقای توجهات سامیه ممنونم فرمایند و در هر حال امر و فرمان حضرت ولی امر است .

٧ جمادی الثانیه سنه ٣٠٥

٧ شباط سنه ٣٠٣

حرف الزاء

زائوبی

شاعره بوده است اصفهانیه و طبع دقیقی داشته صاحب کتاب موسوم به آفتاب عالمتاب او را بپاک نهادی ستوده در کتاب نشر عشق و نتایج الافکار و شمع انجمن وصف استعداد و مهارت او نگاشته شده سه شعر مسطور در ذیل از وست

خوردن خون دل از چشم تر آموخته ام | خون دل خورده ام و این هنر آموخته ام

کار من نیست بجز خون جگر خوردن نیست | طرفه کاریست که بجز خون جگر آموخته ام

شیوهٔ عاشقی و رسم نظربازی را | همه از مردم صاحب نظر آموخته ام

زبراء

جاریه بوده و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام او را آزاد فرموده و او از آنحضرت بعضی احادیث روایت نموده است

زبراء

جاریه بوده است که بنی عدی او را آزاد کرده و از حفصه حدیث روایت نموده است

زبیدهٔ ام جعفر

دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور است و پدرش بجعفر اکبر اشتهار دارد و زبیده خود زوجهٔ هرون الرشید خلیفهٔ عباسی بوده و چندان خیرات و مبرات و بذل عطیات نموده که بوصف در نیاید جد او ابو جعفر منصور دومین خلیفهٔ عباسی و بانی شهر بغداد است شوهر و ابن عم او هرون پنجمین خلیفهٔ عباسی و مجلد در سوم دارشهٔ فنون و علوم میباشد جشن عروسی زبیده و عروسی بوران زوجهٔ مامون که شرح حال او پیش نگاشته آمد از جشنهائی است که در اسلام بندرت نظیر آن گرفته شده در موقع این عیش و شادمانی بساطهای زر پر از سیم و ظروف نقره مملو از در یتیم و نافه های مشک از فر و طبله های عود و عنبر بعطارفت و هدایا و تحف بسیار نیز از هر طرف آمد گویند در شب عروسی پیرهنی مرصع بجواهر برای زبیده ترتیب داده بودند که جوهریان صراف و نقاد از تقویم آن اظهار عجز مینمودند عجب آنکه این خوش بختیها وقتی مبدل به بدبختی گشت و چون روزگار طومار خلافت هرون در نوشت نوبت تنزل و انحطاط در رسید و محمد امین پسر زبیده در جنگ با عساکر عبدالله مامون برادر پدری خود

مقهور و مقتول گردید روزگار زبیده سیاه شد و حالش تباه و همانا که اسباب این بینوا
روزی را خود روزی فراهم آورد و از روی لجاج خویش را باین بلا مبتلا کرد
ادیب بارع شهاب الدین عبد الله شیرازی در کتاب وصاف الحضرة گوید هرون الرشید
روزی با ملکهٔ مملکت و عقیلهٔ دولت خود یعنی زبیده بملاعبت شطرنج دفع ملالی
و تطییب خاطری میکرد مراهنه را شرط آنکه غالب بر مغلوب حکم نافذ و روان باشد
و هرچه اقتراح رود اسعاف لازم آن دو دست اول هرون غلبه کرد زبیده را فرمود
تا پیراهن و کونچی که رقوم اثم انسان حاوی باشد خلع کرده در مقابلهٔ نظر هرون الرشید
بایستد زبیده چند آنکه استعفا کرد مفید نیامد بناکام امتثال امر حسب مشروط
بنمود ثانی الحال زبیده غالب آمد گفت ملتمس آنست که با فائزه حبشیه که کنیز بنجواری
بود جمع شوی هرون از سماجت خلقت و دمامت صورت او انفت داشت شفاعت کرد
تاد رمعرض ابن الناس از جواهر نفیس و یاقوت ابدار چند آنکه در حوصلهٔ آرزو گنجد
برد ارد زبیده گفت اگر تمامت خزائن مبذول افتد و در ملک اشتراک دهد مقبول
نخواهد بود بر مقتضی شرطی که رفته قیام واجبست و دفع را محل غیر قابل هر چند هرون
در شفاعت بیشتر زد زبیده افصاح الحاح و ادراج لجاج که یوغر القلوب و ینبح الحروف
صفت دارد زیادت کرد هرون با فائزه مجتمع شد بتقدیر الهی از فارورهٔ اصلاب
او قطرهٔ که بفضل هضم رابع مستعد آن بود که بتقیه نوع را مبداء شخصی بکر گردد
در مقعر رحم شهوق یافت و قوت ماسکه بمحافظت آن قیام نمود و آناء ثُمَّ جَعَلْنَا
النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا
بوسائط تاثیرات اجرام علوی آن ایمر تبهٔ انشاء خلقی دیگر رسانید فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
الْخَالِقِينَ هنگام میقات وضع حمل و زمان نفاس فائزه مامون میمون انفاس از مضیق
عدم در فضاء وجود آمد چون از حضیض رضاع بیفاع تمیز رسید دلائل نجابت و
شمائل شهامت از حرکات و سکنات او ظاهر بود (والجواد عینه فراره)

انفست ان جبال الشمس تدرکنی ... لما بصرت بخیط الابیض الیقق

روزی شخصی متنبی را بحضرت خلافت آوردند و بر دعوی باطل اصرار نمود او را در
عذبات عذاب کشیده بیساط سطوت تعریکی کردند چون تعذیب ضربی تقدیم یافت

بصیاح و عویل و ندبه طویل در آمد مامون در رشتهٔ برادران موضعی خامل و موقفی
نازل ایستاده بود متنبی را گفت فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ هرون از سرعت ذکا
و فطنت و دهاو حنکت او متعجب شد و شفقت ابوت در حرکت آمد گفت صدق رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم اذ قال اولادنا اکبادنا بعد از آن یوماً فیوماً محبت و تربیت در
حق او مزید می پذیرفت تا مامون در کل علوم بر اقران فایق شد و با داب و مراسم
ملوکانه از فروسیت و صید اندازی بر برادران غالب چون هرون دعوت حق را
اجابت کرد زبیده خواست که محمد امین پسرش در مسند خلافت قائم مقام باشد اما نرید
و ارید و لا یکون الا ما ارید میان برادران بکرات محاربت رفت و در تاریخ دولتین
کیفیت ان احوال مشروح است چون محمد امین بقتل آمد و صفاء خلافت او را املاکه باشت
من و افق تامینه تامینهم امین نکفنند زبیده نفسهای سرد چون باد خزان از جگر جوشیده
بر کشید و گفت ما اقصدنی بهذا الیوم الا یوم قیامی بالحاج مع ابیک انتهی
خلاصه زبیده بعد از کشته شدن امین طرف تعدی و تحقیر طاهر ذو الیمینین قاتل
امین گشت و عریضهٔ بمامون نوشت که صورت آن از قرار ذیل است
کل ذنب یا امیر المؤمنین و ان عظم صغیر فی جنب عفوک و کل زلل و ان جل حقیر عند
صفحک و ذلک الذی عودک الله فاطال مدتک و تمم نعمتک و ادام بک الخیر و دفع
بک الشر هذه رقعة الواله التی ترجوک فی الحیوة لنوائب الدهر و فی الممات لجمیل الذکر
فان رأیت ان ترحم ضعفی و استکانتی و قلة حیلتی و ان تصل رحمی و تحتسب فیما جعلک الله
طالباً و فیه راغباً فافعل و تذکر من لو کان حیاً لکان شفیعی الیک
و اشعار ذیل را که از نتایج فکر خود زبیده است نیز در آخر عریضه نگاشت

لخیر امام قام من خیر عنصر ... و افضل راق فوق اعواد منبر
و وارث علم الاولین و فخرهم ... الی الملک المامون من ام جعفر
کتبت و عینی تستهل دموعها ... الیک ابن عمی من جفونی و محجری
اصبت بادنی الناس منک قرابة ... و من زال عن عینی فقل تصبری
اتی طاهر لا طهر الله طاهرا ... فما طاهر فی فعله بمطهر
فابرزنی مکشوفة الوجه حاسرا ... و انهب اموالی و احرق ادوری

یعز علی هارون ما قد لقیته | وما نال نعمی من ناقص الخلق اعور
تذکر امیر المؤمنین قرابتی | فدیتک من ذی قربة متذکر
فان کان ما ابدی لامر امرته | صبرت لامر من قدیر مقدر
وان کان ما قد کان منه تعمدا | علی امیر المؤمنین فغیر

این عریضه بواسطهٔ جاریهٔ خالصه نام بمامون رسید و پس از خواندن بشدت بگریست وگفت من باید همان عبارت را که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت شنیدن خبر قتل عثمان فرموده بگویم والله العظیم که من چنین حکمی نکرده و از این کار خشنود نیستم بعد از آن مامون طاهر را نفرین کرد و تسلیت نامه بزبیده نوشت و اموال مغصوبه او را مسترد ساخت و از این عریضه معلوم میشود که زبیده علاوه بر کمالات نفسانی در ادبیات و انشاد اشعار مرتبتی عالی داشته است

از بزرگواریهای زبیده اینکه روزی عربی او را مخاطب نموده این دو شعر بگفت

ازبیدة ابنة جعفر | طوبی لسائلک المثاب
تعطین من رجلیک ما | تعطی الاکف من الرغاب

کسانی که در خدمت زبیده بودند خواستند عرب را اذیت کنند او خود مانع شد وگفت قصد این بیچاره مدح بوده از عهدهٔ ادای آن بر نیامده شنیده است که گفته اند شمالک اندی من یمین غیرک خواسته است نظیر این مضمون را بنظم آرد قصور خیال او را از درجهٔ دیگر غافل نموده بعد از آن امر کرد جایزهٔ باو بدهند و او را بر لغزشی که در شعر اتفاقی افتاده واقف سازند تا منتشر نسازد

نباید دانست که مامون پسر عم زبیده بوده چه این خلیفه پسر هارون است و هرون پسر محمد المهدی ابن ابی جعفر المنصور میباشد و زبیده چنانکه پیش ذکر شد دختر جعفر بن ابی جعفر المنصور بود و طاهر ذو الیمینین که زبیده از او شکایت کرده ابو الطیب طاهر بن الحسین یکی از امراء معروف عباسیه بوده و در حقیقت فتح و غلبهٔ او بر عساکر امین مامون را بخلافت نایل نموده و در ازای این خدمت حکمرانی خراسان یافته و آل طاهر از نژاد و صلب او میباشند گویند در یکی از محاربات بادست چپ ضربتی بشخصی زده و او را دو نیم کرده لهذا معروف بذو الیمینین شده و در حق او گفته اند کلتا یدیک

یمین حین تضرب و چون یک چشم داشته شاعری گفته است

یا ذا الیمینین و عین واحده | نقصان عین و یمین زائده

ادیب فاضل کامل محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء بمناسبت شکوه جشن عروسی زبیده شرحی از جشن مزاوجتی که سلطان مراد خان برای پسر ایلدرم بایزید خان گرفته نوشته گوید یکی از ولایم بزرگی که در دول اسلام داده شده ولیمهٔ عروسی ایلدرم بایزید خان است که در سال هفتصد و هشتاد و سه اتفاق افتاده و سلطان خاتون دختر قرهمان اوغلی علی بیک را در سلک ازدواج در آورده و جشن این مناکحت را تالی بلکه مقدم بر جشن عروسی بوران و زبیده باید دانست که این سور کلیهٔ ملوک اسلام و امرای اطراف دعوت شدند و ایلچی هر یک با هدایای ملوکانه بدربار سلطان امد و از امرای مشهور عثمانی غازی اورنوس بیک در این موقع صد نفر غلام و صد نفر کنیز تقدیم کرده در دست ده نفر غلام که مقدم بر سایرین بودند طبقهای نقره بود پر از طلا و در دست ده غلام دیگر که در عقب ده غلام اولی بودند طبقهای طلا بود پر از نقره و هشتاد غلام دیگر هم شمعدانهای نقره و مشربهها و لگنها و ابریقها و سایر اوانی نقره در دست داشتند و بنا بر مسطورات تاریخ منجم باشی ایلچیهای سلاطین از دیدن پیشکش غازی اورنوس بیک از هدایای خود شرمنده شدند و سلطان هدایای اورنوس بیک را بتوسط ایلچی سلطان مصر برای سلطان مصر فرستاد و هدایای سلطان مصر را به اورنوس بیک عطا فرمود و تقادیم سایر ملوک را بامرا و علما و صلحا بذل کرد

زبیده خانم

از بنات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از بطن ماه آفرین خانم شیرازیه بوجود آمده از عقلا بل عارفات و یکی از شاعرات بشمار میاید نواب اشرف افخم والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا دام اقباله شرح حال خدمتشان را ایشان را از قرار ذیل نگاشته اند.

زبیده خانم زبیدهٔ عصر خویش و در سلک نساء عارفه منسلک و از مریدهای مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی است که وقتی از اوراد و اذکار فراغت دارد

در حسن خلق بدرجه که در مدت شصت سال توقف همدان با وجود هم قسم ریاست و نفاذ حکم احدی از و نرنجیده علاوه بر زیارت حرمین شریفین و بیت کربت بعتبات عالیات عراق عرب ده مرتبه بمشهد مقدس مشرف گشته و هرگز در اسفار تجملات ظاهری با خود نداشته کثیراً بذل و بخشش مینماید اما در خفا و بطوری که هیچکس نداند فقرا و مساکین و سادات و طلاب و ارباب استحقاق از عرب و عجم از جود و کرم او در سفر و حضر بهره مند گردیده سائلی را هرگز محروم نکرده است از منافع املاک و مقرری خود همه ساله مقداری و مبلغی برای مخارج شخصی خود موضوع میکند و باقی را مخصوص انعام و اطعام ارامل و ایتام و درماندگان و بینوایان مینماید حتی الامکان از شب زنده داری و ریاضت بدنی و ترک لذت فرو گذار نکرده پیوسته در کار تزکیهٔ نفس میکوشد بعضی کرامات از او حکایت می کنند آنچه من خود مشاهده کرده ام این است که وقتی در سفر مشهد مقدس با این شاهزاده خانم مقدسه همسفر بودم و هوا نهایت گرم بود در منزل میامی دو نفر از زوار که مریض بودند محتاج بر یخ شدند قدری یخ پیش آبدار من بود شاهزاده خانم فرستاده برای مریضها یخ خواست قدری از آن فرستادم ثانیاً آدم ایشان آمد و یخ خواست من پیغام دادم که هوا گرم است و برای خودمان لازم میباشد جواب دادند یخ برای همراهان ناخوش لازم تر است مضایقه نکنید فردا یخ فراوان برای شما خواهد رسید آنچه یخ حاضر بود دادم اما هیچ گمان نمیکردم که باین زودی بتوان یخ تحصیل نمود صبح همان شب نواب نیر الدوله پرویز میرزا حاکم سبزوار باستقبال ما آمده و یخ زیادی همراه آورده بود آنوقت از صفای ضمیر شاهزاده خانم نهایت متعجب شدم و دانستم که خیرات حسان نیز بکرامت و احسان صاحب مقامات میشوند باز وقتی در مشهد مقدس بدیدن آن مقدسه رفتم تنباکوی ایشان را بد دیدم یک کیسه تنباکوی خوب برایشان فرستادم سه روز بعد سه کیسه تنباکو مرحوم آصف الدوله برای من فرستاد خلاصه علیخان نصرة الملک پسر رستمخان قراگوزلو بشرف همسری زبیده خانم نایل شد و حسین خان حسام الملک که از امرای بزرگ دولت علیهٔ ایران و صاحب منصب امیر تومانی و حکمران کرمانشاهان است از ایشان بوجود آمده حالا تقریباً هشتاد سال از عمر آن عقیله گذشته و اسباب عزت و احترامی که برای

او فراهم بوده کمتر کسی را نظیر آن روی نموده از خصایص او اینست که در ناخوشیها بطبیب رجوع نمیکند آنچه را از مرشد خود شنیده معمول میدارد یا باستخاره کار میگذارد از ابنیهٔ خیریهٔ او کاروانسرائیست مذکور بوضع مخصوص برای اقامت زوار در قریهٔ تاج آباد که متعلق است باحفاد مرحوم حاجی ملا رضا همدانی روح الله روحه این کاروانسرا باشتراک مرشد خود مرحوم حاجی میرزا علینقی و بکفشهٔ ایشان بنا کرده و قریب ده هزار تومان خرج آن شده نیز پلی در نزدیکی اروان که رود عظیمی از آنجا روانست ساخته و نواب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویس میرزا که او ان ساختن این پل در همدان حکومت داشتند در مخارج این پل شرکت کرده اند بقعه و صحن امامزاده یحیی واقعه در همدان را حسام الملک بخواهش ایشان عمارت کرده و مبلغی مصروف داشتند چون مرحوم حاجی میرزا علینقی طیب الله مضجعه مرشد زبیده خانم در همدان در بقعهٔ باباطاهر معروف مدفون شده هر سال زبیده خانم مبلغی بمصرف روشنائی از بقعه و خرج قاری و متولی و غیره میرساند و دو دانگ از قریهٔ لالجین ملکی خود را وقف کرده که حاصل آنرا در کربلای معلی صرف تعزیه داری و روشنائی کنند تخلص زبیده خانم جهان است و اشعار مسطوره در ذیل نمونه ایست از لآلی و درراری منظومهٔ آن طبع روان

گفتند خوش در گوش دل چون عاشقی دیوانه شو
گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو بیگانه شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن
در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

ولها

در شب هجران گدازم همچو شمع — روز وصلت سرفرازم همچو شمع
در رهت استاده ام از روی شوق — تا بپائی جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی — گه بسوزم گه بسازم همچو شمع

ولها

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام   هر زمان ریزد بکام خشک من جامی دگر
گرچه نتوان زلنگ لنگان تا بهم در کوی دوست   لطف او گر شامل آید می نهم گامی دگر

ولها

درده بمن ایساقی از آن می دو سه پیمانه   کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که درین مستی خود نیز روم از یاد   غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
از عشق رخ جانان گشته است جهان حیران   مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

نگارنده گوید زبیده خانم در این اواخر (در حدود تاریخ تالیف اینکتاب) درگذشت
و نام نیک و آثار خیریهٔ او بماند روانش شاد و با اولیا و نیکان محشور باد

زبیدهٔ اسلامبولی

بنا بر مسطورات تاریخ مرادی این زن دختر اسعد افندی بن اسمعیل افندی شیخ الاسلام
و از نساء مشهورهٔ اسلامبول است در علوم فقه و لغت و ادبیات مهارتی داشته
شعر فارسی و ترکی را بخوبی میسروده و صاحب مضامین بکر بوده سلاطین و وزرای
اواخر مائهٔ دوازدهم هجری را مدح نموده است بیشتر وقت خود را بمطالعهٔ کتب مصروف میکرده
و اشعار خود را مدون کرده چون پدرش اسعد افندی و برادرش شیخ الاسلام
شریف افندی نیز شعر میگفته اند دیوان او را با دیوان خود ملحق کرده یعنی در یک
مجلد قرار داده اند بعد از آن کتاب این وضع را رسم کرده در استکتاب اشعار این
پدر و پسر و دختر اول گفتهٔ اسعد افندی و بعد ابیات شریف افندی و در اخر
دیوان زبیده را مینوشتند مشار الیها را درویش افندی نقیب الاشراف
که از صدور آن عصر بوده بزنی گرفته است و پسرش که فطنت تخلص داشته
نیز از مشاهیر شعرا شمرده میشود این زن در ماه ذیقعدهٔ سال هزار و صد و نود
و چهار هجری وفات نموده و در قبرستان ایوب مدفون شده است
این بود شرحی که صاحب تاریخ مرادی در حق زبیدهٔ اسلامبولی نوشته اما
بعقیدهٔ ادیب فاضل محمد ذهنی افندی مصنف کتاب مشاهیر النساء فطنت خانم دختر زبیده است
نه پسر فرزند و گوید ترتیبی هم که در استنساخ دواوین مسطوره ذکر شد خلاف

مشهور

مشهور است

زبیدهٔ آغای جلایر

از زوجات سلطان حسین میرزای بایقرا بوده و فرزندان بسیار از او بوجود آمده است

زرقاء بنت عدی

زنی بوده است از اهالی کوفه در جنگ صفین حضور داشته و لشکریان حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام را بجنگ با معاویه تحریض مینموده در باب سی ششم
کتاب مستطرف که از عفو و گذشت سخن مینماید حکایتی از حلم معاویه ذکر کرده
ضمنا گوید زرقاء بنت عدی در جنگ صفین اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را
بقتال ترغیب میکرده و میگفت ایها الناس ان المصباح لا یضیئ فی الشمس و ان
الکواکب لا تضیئ مع القمر و ان البغل لا یسبق الفرس و لا یقطع الحدید الا بالحدید
الا من استرشدنا ارشدناه و من سألنا اخبرناه ان الحق کان یطلب ضالته فاصابها
فصبرا یا معشر المهاجرین و الانصار فکانکم و قد التأم شمل الشتات
و ظهرت کلمة العدل و غلب الحق باطله فانه لا یستوی المحق و المبطل افمن کان مؤمنا
کمن کان فاسقا لا یستوون فالنزال النزال و الصبر الصبر الا و ان خضاب النساء
الحناء و خضاب الرجال الدماء و الصبر خیر الامور عاقبة ائتوا الحرب غیر ناکصین
فهذا یوم له ما بعده
یعنی ای مردم چراغ در نور آفتاب روشنی ندهد و ستارگان را در تابش ماه
فروغی نباشد و استر بر اسب پیشی نگیرد و آهن جز با آهن بریده نشود بدانید
و آگاه باشید که هر کس طلب ارشاد از ما نمود او را براه رشاد رسانیدیم
هر کس چیزی از ما پرسید جواب مسئلتش براندیم همانا حق گمشدهٔ خود را میجست
پیدا کرد ای مهاجرین و ای انصار صبر کنید و پای دارید گوئیا می بینم که خلاف
و نفاق از میان شما برداشته شده و اتفاق حاصل است کلمهٔ عدل ظاهر گردیده
و حق بر باطل غلبه کرده و کسیکه از پی حق است با آنکه جویای باطل است یکسان
نیست آیا کسیکه مؤمن بوده مثل کسی است که بفسق گذرانیده البته برابر
نخواهد بود پس ناچار آماده کارزار باشید و بکوشید و ثبات بورزید

وبدانید

و بدانید که خضاب زنان با حناست و خضاب مردان با دماء و صبر عاقبة بهترین کارها بجنگ شتابید چه اگر روی بگردانید که امروز و فردا چه از دنبال است و این جهاد را اجرهای دیگر

گویند این را مهین نیز مغنیهٔ محبوبه داشته زرقاء نام و در تزیین الاسواق تالیف حکیم داود انطاکی داستان عجیبی از وی ذکر شده است و زرقاء جدهٔ مروان بن حکم بوده و قبل از آنکه زوجهٔ ابو العاص بن امیه شود قوادی مینموده و زانیات را بخانهٔ خود راه میداده همینکه زانیهٔ تازه بخانهٔ او می آمده برای اعلام بطالبین علمی بالای خانه نصب میکرده بنابراین او را زرقاء صاحب رایات هم میگفته اند و محض تخفیف حکم و مروان آنها را بنو زرقاء مینامیدند

زمرد خاتون

مادر الناصر لدین الله خلیفهٔ عباسی بوده و ظن غالب آنکه در مشهد مقدس در روضهٔ رضویه بعضی ابنیه بحکم او ساخته شده و آثار آن هنوز باقی باشد و تشیع الناصر لدین الله این خیال را تائید مینماید و تاریخ نیز توافق میکند

زمرد

دختر ابرق محدثهٔ متبحره و زوجهٔ مولانا اثیر الدین و مادر نضار است که شرح حال او بیاید اثیر الدین از مشاهیر مائهٔ هفتم هجری بوده است زوجهٔ او زمرد نزد علما و محدثین معتبره تا بحدی استماع حدیث کرده و بمقامی رسیده که طلبهٔ این فن شریف از وی تلقی اخبار و تحمل روایات مینموده اند از محدث ابرقوهی و دمیاطی و ابن صواف و ابن السفطی و عجوبی و عبد القادر بن الضبعی و زینب الاسعردیه که شرح حال آن بیاید روایت حدیث کرده بعد از چهل سال زندگانی با شوهر خود در شانزدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و سی در گذشته در مصر مدفون شد و دختر او نضار هم در همان مقبره که او دفن شده بخاک رفته است

زنیره

بکسر زاء و تشدید نون از زنان عصر سعادت زمان بعثت خواجهٔ کاینات صلعم و جاریهٔ رومیة الاصل بوده ابتدا در تحت تملک یکی از پسران عبد الدار از کفار بنی مخزوم میزیست بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله ایمان آورده بشرف اسلام مشرف گشت چون مالک او از اسلام او آگاه شد اصرار در ارتداد او نمود و از آنجا که او قبول نمیکرد پیوسته او را معذب میداشت خلیفهٔ اول ابو بکر از حال او باخبر گردید و بخرید و آزاد کرد ابن اثیر گوید بعد از آنکه زنیره قبول دین اسلام نمود چشمان او کور شد مشرکین گفتند چون زنیره از لات و عزی بیزاری جسته باین درد گرفتار گردیده است او در جواب گفت لات و عزی از حال پرستندگان خود بیخبرند قضای آسمانی مرا باین روز نشانیده و خالق من میتواند دوباره چشمها مرا بینائی دهد و صباح روز دیگر با دیده ها بینا از خواب برخاست کفرهٔ قریش گفتند اینهم از سحرهای محمد صلی الله علیه و آله است انتهی

مولانا جلال الدین محمد رومی سقی الله ثراه در مثنوی اشاراتی بحالات زنیره کرده است

زهره

محدثهٔ مشهوره ام الحیاء الانباریه است که در حرف همزه ترجمهٔ حال او نگاشته شد

زهره بیگی آغا

مادر میرزا سلطانعلی گورکانی والی سمرقند بوده این زن بمحمد خان شیبانی عاشق شده و باین جهت اسبابی فراهم آورد که پسرش سلطانعلی که ضعف عقل داشت شهر سمرقند را بیجدال و نزاع بمحمد خان شیبانی تسلیم کرد اما شیبانی خان وصل این زن را طالب نشده بهانه بدست آورد و میرزا سلطانعلی را بکشت و جمعی از اعاظم سمرقند از قبیل خواجه قطب الدین یحیی و غیره را نیز هلاک نمود و سمرقند را بدون مواصلت با زهره بیگی آغا

مالک شد

زیبائی

شاعره بوده است معاصر با مولانا جامی و او را بمهارت و استادی ستوده اند این بیت ازوست

قامت شیوه رفتار چو زیبا کند | سرو را بنده خود سازد و آزاد کند

زیب النسا بیگم

بنت عالمگیر پادشاه هندوستان است مادرش دختر شاه نوازخان صفوی بوده تولدش در سال هزار و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده از علوم عربی و فارسی بهره بکمال یافته و کلام الله مجید را حفظ کرده خطوط نستعلیق و شکسته و نسخ را خوب مینوشته همواره بترفیه حال اهل فضل و کمال همت میگماشته جمعی کثیر از علما و شعرا و ارباب قلم از منشی و خوشنویس و کاتب در ظل توجه و عنایتش آسوده میزیسته اند و از آنجا که در قدردانی و توقیر اهل علم و فضل مبالغتی داشته رسایل و کتب بسیار بنام او تالیف کرده اند مشار الیها در سال هزار و صد و سیزده هجری برحمت ایزدی پیوسته ادخلی جنتی را بزیادت یکعدد تاریخ وفات او گفته اند گویند از فرط مناعت قبول همسری احدی ننموده تمام عمر بی شوهر و تنها بسر برده دیوانی پرداخته این چند شعر از آن دیوان و از نتایج افکار اوست

خیز و کرشمه تیز کن | نرگس نیم مست را
از ته جام جرعه ده | ساقی می پرست را
بهر شهادت جهان | یک نگه از تو بس بود
گرم غضب چه میکنی | غمزه تیز دست را
تاب مده بطره ات | بر دل موکره مزن
بدعت تازه منه | قاعده شکست را

ولها ایضا

علاج تشنگیم کی شود ز آتش عشق | بود برابر یک قطره رود نیل مرا

کجاست جذبه عشقی که از دیار خرد
کند برون بیک ایما هزار میل مرا

زیتونه

این زن را فاطمه نیز می گفته اند و از قراریکه در نفحات الانس مسطور است مشار الیها دارای رتبه و مقام ولایت و معاصر جنید بغدادی رحمة الله علیه بوده و در خدمت جنید و ابو حمزه بشخصها ملازمت مینموده است

زین الدار

دختر المؤدب علی بن یحیی و مسماة بوجیهه بوده بنا بر فضل و کمال و مهارت او در علم فقه او را زین الدار یعنی زینت خانه لقب داده اند این شرح است که صلاح الدین صفدی در کتاب خود که موسوم بر عنوان النصر و حاوی تراجم اعیان آن عصر میباشد در حرف زاء نگاشته و گوید ترجمه حال زین الدار در حرف واو بباید اما چون در حرف مزبور آن شرح دیده نشد بهمین قدر قناعت رفت

زین العرب

دختر تاج الدین عبد الرحمن بن عمر بن حسن بن عبد الله السلمی الدمشقی و محدثه ایست مشهوره که او را ابنت الجوبرانی میگفته اند از کتب حدیث کتاب موسوم به الاربعین السباعیات از مولفات عبد المنعم الفرادی را نزد تاج الدین القرطبی خوانده بعد از آن همان کتاب را چند بار تدریس نموده است و از مشایخ علم حدیث از عز الدین عبد العزیز بن عثمان الاردبیلی اخذ حدیث کرده و از حافظ سخاوی و ابو طالب بن صابر و ابراهیم الخشوعی و اصحاب ابن عساکر و غیره اجازت گرفته است محفوظات او زیاد بوده در سال ششصد و بیست و هشت هجری متولد شده و کمال الدین العماد الاسترمی که از اعیان آن زمان بوده او را بزنی گرفته در سنه ششصد و پنجاه و هشت هجری شوهرش درگذشته و او بعد از آن قبول شوی ننموده بمکه معظمه زادها الله تعالی شرفا مشرف شده مدتی در آنجا مجاور بوده و شیخه رباط

الحرمين گرديده در اوايل سال هفتصد و چهار بدرود زندگانى گفته است

حضرت زينب

دويمين دختر حضرت رسول صلى الله عليه و آله است پوشيده نباشد كه چون
سن مبارك حضرت خير الانام عليه صلوات الله الملك العلام به بيست و پنج
رسيد به اشارۀ عم خود ابو طالب عالى از خديجه بنت خويلد بطور مضاربه
گرفته عازم شام شدند و خديجه سلام الله عليها غلامى ميسره نام ملازم
سيد انام نمود و بروايتى يكى از خويشان خود را كه موسوم به خزيمة بن حكيم
بود همراه رفاقت آنحضرت امر فرمود و حضرت نبوى امتعه را كه از خديجه كبرى
گرفته بودند در بصرى شام ببها و سود تمام بفروختند و بمكه معظمه معاودت
فرمودند و روز ورود حضرت بمكه خديجه با جماعتى در غرفه نشسته بود
ديد جمعى از شام مى آيند و دو مرغ بال گسترده و پر در پر كرده بر سر يكى سايه
افكنده اند و معلوم شد مرغان منع حرارت آفتاب از وجود مبارك
سيد كاينات مينمايند و در وقت ميسره بخدمت خديجه آمده كرامتى
كه در راه از حضرت رسول صلى الله عليه و آله ديده بود بگفت و از حساب
امتعه و اموال معلوم شد كه نفعى كثير از آن سفر حاصل شد بنا بر اين مقدمات
محبت خاتم الانبياء در دل خديجه جا گرفت و به ازدواج آنحضرت شايق
گرديد و زنى از خويشان خود را بر آن داشت كه اينمطلب را بوجهى بحضرت
رسالت پناهى القا كند و پس از آنكه ما فى الضمير خديجه كبرى بآنحضرت
اظهار شد و از اينطرف نيز علامت ميل ظاهر گرديد خديجه عم و پسر عم
خود عمرو و ورقة بن نوفل را جهت انعقاد مجلس نكاح بخواست و حضرت
مقدس نبوى صلى الله عليه و آله با اعمام خويش حمزه و ابو طالب بخانه خديجه
تشريف بردند و ابو طالب و ورقة بن نوفل هر يك خطبۀ بليغه خواندند
و خديجه كبرى را در حبالۀ خير الورى در آوردند و مهر خديجه را اكثر
بيست ماده شتر جوان نوشته اند و روايات ديگر نيز هست بهر صورت
ميان حضرت رسول صلى الله عليه و آله و خديجه كبرى الفت و محبت مفرط

واقع شد و چهار پسر كه قاسم و طيب و طاهر و عبد الله ناميده شدند و
چهار دختر كه رقيه و زينب و ام كلثوم و حضرت فاطمه سلام الله عليها باشند
حضرت پيغمبر را از آن بطن مطهره حاصل آمد و آنحضرت را ديگر فرزندى
نبوده و نيامده است جز ابراهيم كه از ماريۀ قبطيه وجود يافته و بعضى اولاد
ذكور آنحضرت را سه نفر گفته قاسم و عبد الله و ابراهيم و طيب و طاهر را
لقب عبد الله دانسته اند در هر حال زينب دختر دويم رسول اكرم است و
مادر او خديجه كبرى ميباشد و بقولى دختر اول است در سال سى ام از عام
الفيل كه پنج سال بعد از مزاوجت حضرت رسول صلى الله عليه و آله با خديجه
كبرى باشد متولد شد و چون بحد بلوغ رسيد او را با پسر خاله اش ابو العاص
بن الربيع بن عبد العزى بن عبد الشمس بن عبد مناف در سلك ازدواج
كشيدند و ابو العاص در جنگ بدر اسير شد زينب قلاده را كه خديجه
سلام الله عليها باو داده بود جهت فداى شوهر خود از مكه بمدينه فرستاد
چون چشم پيغمبر صلى الله عليه و آله بر آن افتاد رقت فرموده معاودت داد
و ابو العاص نيز رهائى يافت اما باو فرمودند چون بمكه رسى بايد زينب را
بمدينه فرستى چه اسلام و كفر اسباب تفريق شما شده است ابو العاص قبول
كرده و بوعده وفا نمود و بعد از چندى حب اسلام در دل ابو العاص نمودار
گرديده بمدينه آمد و مسلمان شد بروايتى حضرت رسالت همان نكاح
اول با زينب را باو داده اند و برخى بر اين اند كه تجديد عقد فرمودند
در هر صورت زينب را از ابو العاص پسرى آمد على نام و دخترى مسماة
به امامه على هنوز بالغ نشده بود كه راه عالم ديگر پيمود و امامه را آخر
امير المؤمنين عليه السلام پس از ارتحال سيدۀ نساء بموجب وصيت صديقه
كبرى در حبالۀ نكاح در آوردند و زينب در سال هشتم هجرت از اينجهان
بسراى جاودان رفت و سودۀ بنت زمعه و ام سلمه و ام ايمن و ام عطيۀ
انصاريه او را غسل دادند و حضرت خير البشر لنگوته خود را شعار او
ساخته بدست مبارك وى را بخاك سپردند

حضرت زینب

دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و از بطن مطهر سیدة النساء
حضرت فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها بوجود آمده و بزینب کبری مشهور شده
جلالت قدر و عظمت رتبه و رفعت شان و مقام و کمال عقل و دانش و علو
منزلت و قوت جنان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و محاسن
حضرت زینب الکبری سلام الله علیها را دوست و دشمن معترف میباشند
و بطون صحف و دفاتر متواتر اخبار داده اند سال ولادت آنحضرت را محدثین
و ارباب سیر تعیین نکرده جز اینکه گفته اند قبل از رحلت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم قدم بعرصهٔ عالم نهاده لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم
میشود که حضرت زینب کبری فرزندیست که بعد از جناب سید الشهدا علیه السلام
متولد گشته و اول دختر امیر المؤمنین علیه السلام است پدر بزرگوارش او را بعم
زادهٔ او عبد الله بن جعفر طیار تزویج فرمودند و چهار پسر که علی و عون
الاکبر و محمد و عباس نام داشتند و یک دختر که مکناة بام کلثوم بود از آن
بطن طاهر بوجود آمد در سفر عراق و واقعهٔ کربلا زینب کبری با برادر خود
حضرت سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء همراه بود و همیشه آنحضرت این
خواهر را زیاده از حد احترام میفرمود و در حقیقت بعد از شهادت سید جوانان
بهشت از کربلا تا شام و از شام تا مدینهٔ طیبه پرستاری اهل بیت سید الشهدا
علیه السلام را زینب کبری مینمود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زن سختی
و مصیبت ندید و رنج و محنت نکشید علاوه بر برادران و برادرزادگان
دو پسر نیز از او در وقعهٔ یوم الطف شربت شهادت نوشیدند یکی عون
که بدست عبد الله طائی کشته شد دیگری محمد که عامر بن نهشل او را مقتول
ساخت در هر حال و هر جا آیت کرامت و کوه حلم یعنی حضرت زینب صبر کرد
و جز کلماتی که دلیل بر رضا بقضاء خدا و تسلیم امر او نباشد بر زبان نیاورد
و عبارات و خطب زینب کبری را محدثین و مؤلفین زینت اوراق خود ساخته
و آنها که در دقایق خطابه و حقایق براعت و بیان نظر و معرفتی دارند

زاید الوصف شوده و تمجید نموده اند و از جمله عبارات و انفتهٔ آن مخدرهٔ علیا
خطبهٔ مختصری است که در وصول بکوفه بعد از واقعهٔ جانسوز کربلا بیان فرموده
و این در وقتی بود که اهل کوفه اظهار ندامت از کار زشت خود میکردند و تأسف
میخوردند بشر بن خزیم اسدی گوید من در آن موقع بزینب دختر امیر المؤمنین علیه السلام
نظر کردم بخدا قسم که هیچ زن با شرم و حیائی ندیدم که بدین فصاحت سخن
سراید و تکلم نماید گویا از زبان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در دهان داشت
بمردم اشاره کرد و گفت گوش دهید و ببینید چه میگویم همه خاموش شدند
و سراپا گوش آنگاه فرمود

الحمد لله و الصلوة علی ابی محمد و آله الطیبین الاخیار اما بعد یا اهل الکوفه
و یا اهل الختل و الغدر اتبکون فلا رقأت الدمعة و لا هدأت الرنة انما
مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا
بینکم الا و هل فیکم الا الصلف و النطف و ملق الاماء و غمز الاعداء
کمرعی علی دمنة او کفضة (کقصة) علی ملحودة الا ساء ما قدمت لکم انفسکم
ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون اتبکون و تنتحبون ای و الله
فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا فلقد ذهبتم بعارها و شنارها و لن ترحضوها
بغسل بعدها ابدا و انی ترحضون قتل سلیل خاتم الانبیاء و سید شباب
اهل الجنة و ملاذ خیرتکم و مفزع نازلتکم و منار محجتکم و مدرة سنتکم الا
ساء ما تزرون بعدا لکم و سحقا فلقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت
الصفقة و بؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلة و المسکنة ویلکم یا اهل
الکوفة ای کبد لرسول الله فریتم و ای کریمة له ابرزتم و ای دم له سفکتم
و ای حرمة له انتهکتم لقد جئتم بها صلعاء عنقاء (عنفاء) سوآء فقماء
(و فی بعض الروایات خرقاء شوهاء) کطلاع الارض و ملاء السماء افعجبتم ان قطرت
السماء دما و لعذاب الآخرة اخزی و انتم لا تنصرون فلا یستخفنکم المهل
فانه لا یحفزه البدار و لا یخاف فوت الثار و ان ربکم لبالمرصاد
یعنی ستایش خدای را و درود بر پیغمبر محمود و اهل بیت طاهرین او که

برگزیدگان شدند و بعد ای مردم کوفه ای اهل غدر و مکر بر ما گریه میکنید آب
چشم شما فانی نشود و ناله شما ساکن نگردد شما بدان زنی مانید که رشته
خود را نیکو می تابید و باز میگشود و تار تار میکرد شما نیز بدینسان رشته
ایمان خود گسستید و بکفر اصلی خود باز گشتید آیا در سوگندهای خود
مکر و خیانت در نظر دارید در شما نیست مگر دعوی باطل و آلایش بعیب و تملق
جواری و غمازی اعدا و نمانید مگر بگیاهی که در مزبله روییده باشد یا نقره
(یا گچی) که آرایش قبری کرده باشند بد توشه برای آخرت خود فرستادید
خشم خدا برای شما مهیاست و در عذاب مخلد خواهید بود آیا بر ما گریه و زاری
میکنید ای والله بسیار بگریید و کم بخندید عیب و عار ابدی را برای خود
گذاردید و این ننگ را هرگز (از خود) نمیتوانید دور کرد و بهیچ آب آن را نتوانید
شست و چگونه توانید شست و با چه تلافی خواهید کرد کشتن جگر گوشه
خاتم پیغمبران و سید جوانان اهل بهشت را که ملاذ برگزیدگان شما و روشن
کننده محجه شما بود در هر حادثه باو پناه میبردید و سنت شما را اجاری
میساخت دین و شریعت خود را ازو می آموختید بد گناهی مرتکب شدید
از رحمت خدا دور مانید سعی شما بیفایده ماند و بخسران دنیا و آخرت
دوچار شدید و مستوجب عذاب الهی گردیدید ذلت و مسکنت را برای خود
خریدید وای بر شما ای مردم کوفه چه جگر گوشه از حضرت رسالت پاره پاره
کردید و چه پردگیانی از مخدرات او را از پرده بیرون آوردید و چه خونها
از فرزندان برگزیده او ریختید و چه هتک حرمتها نسبت باو نمودید کاری
نهایت قبیح و شنیع کردید که رسوایی و زشتی آن زمین و آسمان را فرا گرفت
آیا تعجب کردید که آسمان خون بارید البته عذاب آخرت شما را رسواتر نماید
و کیفر بیداد شما نیاید رفق و مهلت باری تعالی شما را استکبار نکند چه خداوند
عالم در عقاب عاصیان مبادرت نمینماید و از گذشتن وقت انتقام نمیترسد
و پروردگار شما مترقب گناهکاران است
و خطبه دیگر حضرت زینب کبری آنست که در شام در مجلس یزید پلید [illegible] فرمود

وصورت آن برچند روایت مختلف رسیده است و ما بروایت ابن طاوس
علیه الرحمه اعتماد کرده خطابه آنحضرت را بطولها ایراد مینمائیم و این است
آن روایت
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی رسوله و آله اجمعین صدق الله تعالی حیث قال
ثم کان عاقبة الذین اساؤا السوای ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن
اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق
کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا و بک علیه کرامة و ان ذلک لعظم خطرک
عنده فشمخت بانفک و نظرت فی عطفک جذلان مسرورا حین رأیت الدنیا
لک مستوسقة و الامور متسقة و حین صفا لک ملکنا و سلطاننا مهلا مهلا
انسیت قول الله تعالی و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما
نملی لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین امن العدل یا ابن الطلقاء تخدیرک
حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایا قد هتکت ستورهن و
ابدیت وجوههن تحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد و یستشرفهن اهل المناهل
و المناقل و یتصفح وجوههن القریب و البعید و الدنی و الشریف و لیس معهن
من رجالهن ولی و لا من حماتهن حمی و کیف یرتجی مراقبة من لفظ فوه اکباد الازکیا
و نبت لحمه بدماء الشهداء و کیف یستبطی فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا
بالشنف و الشنان و الاحن و الاضغان ثم تقول غیر متاثم و لا مستعظم واهلوا
و استهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل منتحیا علی ثنایا ابی عبد الله علیه السلام
سید شباب اهل الجنة تنکتها بمخصرتک و کیف لا تقول ذلک و قد نکأت القرحة
و استاصلت الشافة باراقتک دماء ذریة محمد صلی الله علیه و آله و نجوم الارض
من آل عبد المطلب و تهتف باشیاخک زعمت انک تنادیهم فلتردن وشیکا موردهم
و لتودن انک شللت و بکمت و لم یکن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت اللهم خذ
بحقنا و انتقم من ظالمنا و احلل غضبک بمن سفک دماءنا و قتل حماتنا فوالله ما
فریت الا جلدک و لا جززت الا لحمک و لتردن علی رسول الله ص بما تحملت من سفک
دماء ذریته و انتهکت من حرمته فی عترته و لحمته حیث یجمع الله شملهم و یلم شعثهم

ويأخذ بحقهم ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم
يرزقون حسبك بالله حاكما وبمحمد خصيما وبجبريل ظهيرا وسيعلم من سوى لك
ومكنك من رقاب المسلمين بئس للظالمين بدلا وايكم شر مكانا واضعف جندا
ولئن جرت على الدواهي مخاطبتك انى لاستصغر قدرك واستعظم تقريعك
واستكبر توبيخك لكن العيون عبرى والصدور حرى الا فالعجب كل العجب
لقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء فهذه الايدي تنطف من دمائنا
والافواه تتحلب من لحومنا وتلك الجثث الطواهر الزواكي تنتابها العواسل
وتعفوها امهات الفراعل ولئن اتخذتنا مغنما لتجدنا وشيكا مغرما حين لا
تجد الا ما قدمت وما ربك بظلام للعبيد فالى الله المشتكى وعليه المعول
فكد كيدك واسع سعيك وناصب جهدك فوالله لا تمحو ذكرنا ولا تميت وحينا
ولا تدرك امدنا ولا ترحض عنك عارها وهل رايك الا فند وايامك الا
عدد وجمعك الا بدد يوم ينادى المناد الا لعنة الله على الظالمين فالحمد لله الذي
ختم لاولنا بالسعادة ولآخرنا بالشهادة والرحمة ونسئل الله ان يكمل لهم الثواب
ويوجب لهم المزيد ويحسن علينا الخلافة انه رحيم ودود وحسبنا الله ونعم
الوكيل .

حاصل ترجمه آنكه بعد از حمد وصلوة حق تعالى بصدق خبر داد كه فرمود عاقبت
حال بدكاران بد بود از اينكه آيات الهى را تكذيب كردند واستهزاء نمودند
اى يزيد هانا راه اطراف زمين را برما بگرفتى وطرق اكناف آسمانرا مسدود
كردى تا آنكه پردگيان اهل البيت را مثل اسيران ذات الحرب راندند آيا
از اين حالگمان ميبرى كه حالا ما نزد خدا خواريم وتو عزيز واين ماجرى كه از
تو برما گذشت از بزرگى منزلت ومزيد شان تو نزد خداى سبحانه بود و
از اين سبب است همى بينى با لاگيرى وبچشم تكبر در اطراف خويش بينى ودلشاد
باشى كه دنيا را براى خود وسيع كرده وكارها را منتظم نموده وملك وسلطنت
ما تورا صافى شده آهسته باش ودمى چند بيارام آيا فراموش كردى كه خداى تعالى
در قرآن خبر داده وفرموده است زينهار گمان مبر اينكه ما كفار را مهلت ميدهيم

خيرى است كه با ايشان ميرسانيم بلكه آنجا عتبار از مان دراز ميكنداريم تا بر گناه
بيفزايند وبراى ايشان عذابى است خوار كننده اى پسر رهاشدگان
يوم الفتح آيا از عدل وداد است كه زنان وكنيزان خود را در پس پرده
ميدارى ودختران پيغمبر خدا را مثل اسيران ميرانى دريغا التى كه پرده حرمت
ايشان را دريده وروبهاى ايشان باز كرده ودشمنان آنها را از شهرى
بشهرى بسختى ميرانند ودر هر مورد ومنزل مردم در آنها مينگرند و
نزديك ودور ودون وشريف در رخسار آنها بتامل نظر ميكنند واز
مردان وحميت كشان ايشان احدى همراه نيست وچگونه اميد مراعات و
مراقبت از كسى توان داشت كه دهان جگر پاكان در انداخته وگوشتش
از خون شهيدان روييده وچگونه در دشمنى ما اهل البيت طلب درنگ
توان كرد از كسيكه بديده بغض وحقد در ما مى بيند وبدون اينكه در
گفتار خود فرض گناهى كند وآنرا بزرگ شمارد ميگويد كاش بزرگان
قبيلهٔ من كه در كشته اند بودند وبا خرمى وشادى اين كينه كشى را ديده
يزيد را تحسين مينمودند

با نشاط شعر اين آرزو ميكند وبر ثناياى ابى عبد الله سيد جوانان اهل
بهشت ميرسد ازد وبا چوب دستى خود دندانهاى مبارك او را كاوش مينمايد
اى يزيد چرا شادى نكنى واينسخنان نگوئى وحال آنكه بكشتن آل محمد صلى الله
عليه وآله وستارگان زمين از بنى عبد المطلب از ريشه خود پوست باز كردى
وكينه ديرينه را از بيخ بر آوردى بزرگان در كشته خود را همى دعوت
وآواز نمائى بيخبر كه خود عنقريب با آنها ملحق شوى وآرزو كنى كه كاش
در دنيا فرو بسته داشتم وفرزبانى تا نميگفتم آنچه گفتم ونميكردم آنچه كردم
بار الها حق ما بستان واز ستمكار ما تو خود انتقام بكش وبر آنكه خونهاى ما
بريخت وحاميان ما را بكشت غضب خود را نازل كن بخدا اى يزيد هر چه كردى
بخود كردى ندريدى مگر پوست خويشرا ونبريدى مگر گوشت خود را بر
رسول الله وارد خواهى شد درصورتيكه خون ذريه او را ريخته وپرده

ناموس او را در عترت و پاره‌های تن او دریده در آنجا که پریشانی ایشان را
حضرت داد که جمع فرماید و پراکندگی آنها را بسامان مبدل سازد و حق ایشان را
از ستمکاران باز ستاند و زنهار که گمان نبری کشتگان راه خدا مرده اند
بلکه زنده و نزد پروردگار خود میباشند و بهره گیر نعمت منعم اند و تو را
کافی است ایزد تعالی بداوری و پیغمبر بدشمنی و جبرئیل به پشتیبانی و
عنقریب معاویة بن ابی سفیان که تو را ولایت عهد داد و این بساط برای تو
مهیا داشت و تو را مسلط بر رقاب مسلمانان کرد حال خود خواهد دید
و بزای خود خواهد رسید بزودی خواهید دید که جای کدام یک از
شما بدتر و اعوان که ضعیف تر است و اگر چه حوادث و شدائد روزگار
مرا بمکالمه و مخاطبه تو بداشت باز تو را بسیار حقیر میشمارم و سرزنشها
و شماتتهای تو را بزرگ میدارم و دریغ که دیده‌ها گریان است و سینه‌ها
سوزان و بسی تعجب است که لشکر رحمان بدست کسان شیطان کشته شوند
اینک خون ما از دستهای دشمنان ریزان میباشد و دهانهای ایشان
از گوشت ما در سیلان و بر آن جسدهای پاک گرگان در آیند و کفتاران
بگذرند اگر از ما امروز بغنیمتی رسیدی فردا بغرامتی دچار افتی آنگاه که چیزی
نیابی جز آنکه خود از پیش فرستادی و حق تعالی نسبت ببندگان خود
ستم منسوب نگردد و شکایت باو شود و بازگشت و التجا بدرگاه اوست
ای یزید از کید فرو گذار مکن و دست از کوشش مدار و بکن آنچه توانی
بخدا قسم که ذکر ما را از صفحهٔ جهان محو نتوانی کرد و شرف وحی و مزیت
نبوت را نتوانی میرانید و ننگ این ماجری و عار این داستان را از خود
نتوانی شست رای تو نیست مگر سست و زندگانی تو نباشد جز ایامی معدود
و اندوختهٔ تو نخواهد بود جز پریشانی در آن روز یکه منادی ندا کند
که لعنت خدای بر ستمکاران باد حمد خدا برا که اول ما را بسعادت و نیکبختی
سرانجام داد و آخر ما را بشهادت و رحمت اختتام بخشید و از پروردگار
مسئلت مینمائیم که ثواب شهیدان ما را کامل کند و اجر ایشان را زیاد سازد

و در تفقد و تعهد احوال ما باز ماندگان بر سر احسان بوده باشد و او جل جلاله
بخشنده و مهربان است و در جمیع جهات ما را او کفیلی نیکو و کافی است   انتهی
مؤلف گوید از همین دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقت لسان و درجه
قوت ایمان حضرت زینب کبری سلام الله علیها را میتوان دانست و من
رای من السیف اثره فقد رای اکثره
و در کنیت حضرت زینب مرحوم خاتم المورخین میرزا محمد تقی لسان الملک
صاحب ناسخ التواریخ را بحکم الجواد قد یکبو لغزشی افتاده چه میفرماید
کنیت حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب سلام الله علیه ام الحسن است
و حال آنکه ام الحسن خود دختری دیگر از بنات مکرمات آنحضرت بوده
چنانکه جمعی کثیر از مورخین و نسابین و محدثین تصریح کرده اند و از آنجمله
عبد الحمید بن ابی الحدید که در مقام تعداد اولاد امیر المومنین علی علیه السلام
مینویسد رمله و ام الحسن دو دختر دیگر آنحضرت بودند از ام سعید
بنت عروة بن مسعود ثقفی و دیگر کمال الدین محمد بن طلحة و زهری میگوید
دختران حضرت امیر المومنین علی علیه السلام زینب الکبری و ام کلثوم
الکبری و ام الحسن و رملة الکبری بودند
اما تربت منور حضرت زینب باصح روایات در یکی از قرای شام و اینک
آن مضجع مشهور و زیارتگاه است و بعضی از متتبعین اهل خبر در این باب
میگوید سال مجاعه در مدینة الرسول اتفاق افتاد عبد الله بن جعفر با عیال
بسمت شام روانه شد تا بعد از انقضاء زمان مخمصه مراجعت نماید در
ایام توقف در ضیعه و قریه که اکنون مزار زینب سلام الله علیها آنجاست آنحضرت را
مزاج شریف از استقامت منحرف گردید و با آن مرض در گذشت و هم آنجا بخاک
رفت
ولی صاحب مشارق الانوار که کتابی است مشتمل بر غث و سمین مقبرهٔ منورهٔ آن
بزرگوار و مقبرهٔ حضرت سکینه و فاطمه بنتی الحسین علیه السلام و جمعی دیگر از
اهل البیت صلوات الله علیهم که هم نام مراقد ایشان در جاهای دیگر است

همراه در مصر میدانند و در اینباب ضرورة بناویات عرفانی تمسک میجوید چنانکه در اخبار سیده زینب شقیقة الامام الحسین میگوید قال القطب الشعرانی فی منن و طبقاته و کتابه الانوار القدسیة اخبرنی سیدی علی الخواص ان السیدة زینب المدفونة بقناطر السباع ابنة الامام علی و انها فی هذا المکان بلا شک

و در امر زوجت حضرت زینب بعبد الله بن جعفر بعد از آنکه بمزاوجت ام کلثوم خواهر وی با عمر بن الخطاب تصریح مینماید میگوید ثم بعد موت عمر تزوجها عون بن جعفر و بعد موت عون تزوجها محمد اخوه و بعد موت محمد تزوجها اخوه عبد الله بن جعفر و بعد موتها تزوج اختها زینب و این سخن برخلاف مشهور ما بین الامامیه است

محدث ماهر فاضل معاصر شیخ مومن الشبلنجی در کتاب نور الابصار فی مناقب آل النبی المختار فصلی مخصوص ترجمه حضرت زینب علیها الصلوة والسلام منعقد ساخته در آن فصل میگوید

زینب سلام الله علیها را پسر عمش عبد الله بن جعفر الطیار ذی الجناحین بن ابی طالب بزنی گرفت و از آن دو بزرگوار فرزندان با این اسامی بوجود آمد (علی عون الاکبر عباس محمد ام کلثوم) نژاد او از همین اولاد او تاکنون بکثرة موجودند و نسل حضرت زینب و عبد الله جعفر را فقهاء عنوان کرده در ده مسئله مطرح انظار و مسرح افکار قرار داده اند بدین سیاق

مسئلة

آیا سلاله زینبیه رضوان الله علیهم در آل نبی صلی الله علیه و آله داخل و تحیت صلی الله علیه و آله ایشان را شامل است یا نه

جواب

بلی بدلیل اجماع براینکه مراد از آل رسول صلی الله علیه و آله مؤمنون از بنی مطلب و هاشم است

مسئلة

مسئلة

آیا ایشان از ذریت و اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله معدود میشوند یا نه

جواب

بلی چه اولاد بنات انسان در جمع ذراری و اولاد وی بشمار می آید اگر کسی برای اولاد خود وصیتی کرده باشد البته اولاد دختران وی نیز قسمت خواهند برد و نصیب خواهند گرفت

مسئلة

آیا جایز است که ایشان خود را برسول خدا صلی الله علیه و آله منتسب سازند مثل سادات حسنی و حسینی که هر شریف از نژاد آن دو مثلا در خطاب یا بن رسول الله جایز است

جواب

این خاصه حسنین علیهما السلام و سلاله آن دو بزرگوار است بدلائل نصوص

مسئلة

آیا ایشان را از اشراف باید دانست و شریف باید خواند یا نه

جواب

بلی ولی بر اصطلاح قدیم و در این قرون لقب شریف مخصوص حسنی و حسینی است لا غیر

مسئلة

آیا صدقه بر ایشان حرام است

جواب

بلی چه صدقه واجبه (زکوة) بر عموم آل محرم است و گفتیم که عموم آل جعفر ایشان را نیز اشتمال دارد

مسئلة

آیا خمس بایشان میرسد

جواب

بلی

بلی چه داخل ذوی القربی میباشند و از سهم این صنف البته بایشان دادن صحیح است

مسئله

آیا ایشان از وقف بر کثرة الجیش حق دارند

جواب

بلی چه واقف بر اولاد حسن و حسین تخصیص نداده است

مسئله

آیا جایز است ایشان خود را بشعار سادات که عبارت است از علامت خضرا معلّم سازند

جواب

این شعار سبز را در شرع اصلی نیست نه در کتاب وارد است که ایشان را بدین نشان را داشته باشند و نه در سنّت همانا دو نوبت سادات را از غیر سادات بجامه امتیاز نهادند یکی علامت خضراء بود و دوّیم عمامهٔ خضراء امّا علامت خضراء و شعار اخضر عبارت از پارچهٔ سبز بود که سادات بر طرف دستار فرا میدادند و مردم بآن نشان ایشان را می شناختند و اصل جامهٔ عمّامهٔ سفید بود و این شعار نخست در مصر بامر ملك اشرف شعبان بن حسین از طبقهٔ اتراك ایجاد گردید و این در سال هفتصد و هفتاد و سه بود و امّا عمّامهٔ خضراء و دستار سبز را سیّد محمّد شریف متولّی پاشای مصر در سنهٔ اربع بعد الألف ایجاد کرد و اشراف را مقرّر داشت که در پیش وی حرکت کنند بر حالیکه هر یك را دستار سبز بر سر بوده باشد و اینکه از الوان سبز را در شعار اختیار کردند برای آن است که سیاه شعار بنی عبّاس بود و زرد شعار یهود و کبود شعار نصاری و سرخ مختلف فیه و در باب این شعار بسی اشعار گفته اند از آنجمله است قول جابر بن عبد الله اندلسی اعمی صاحب شرح الفیه مشهور بنام (الأعمی والبصیر) که میگوید

جعلوا

جعلوا لابناء الرسول علامة
انّ العلامة شان من لم یشهر
نور النبوّة فی وسیم وجوههم
یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

و شیخ شمس الدّین محمّد بن ابراهیم دمشقی گفته است

اطراف تیجان أتت من سندس
خضر باعلام علی الأشراف
والأشرف السلطان خصّهم بها
شرفا لیعرفهم من الأطراف

پس چون در این باب از سنّت و کتاب اصلی نداریم که تخصیص یا تعمیم را بر آن اصل بنا گذاریم تلبّس بنی جعفر را نیز از مجوّزات میشماریم

مسئله

آیا بنی عبد الله بن جعفر از بطن حضرت زینب سلام الله علیها در وصیّت الأشراف داخل میباشند و مسئلهٔ دیگر اینکه آیا ایشان در وقف علی الأشراف داخل هستند

جواب دو مسئله

اگر در کلام موصی یا واقف نصّی بر شمول و دخول ایشان و عدم آن هست بر طبق آن عمل می کنیم و چنانچه کلام مطلق است و قرینهٔ صریح بر احد الأمرین نیست تابع اصطلاح وقت و عرف عامّ زمان وقف و وصیّت خواهیم بود مثلاً در این زمان چون بزبان مصر و عرف مردم قطر مصری شریف بحسنی و حسینی اختصاص یافته و این عرف و اصطلاح از عهد دولت فاطمیّین بر این مملکت طاری گردیده و گرنه غیر بنی الحسنین ع را هم سابقاً موافق عرف صدر اسلام شریف میخواندند پس زینبیّون در آن دو عنوان داخل نخواهند بود و از وقف مطلق این اعصار و وصیّت مطلقهٔ این قرون در دیار مصریه و هر جا که در این اصطلاح موافق مصر است حقّی نخواهند یافت انتهی کلام الشبلنجی ترجمه

واشعاره

واشعاری که درذیل مسطور میشود وبنام دختر عقیل بن ابی طالب اشتهار دارد صاحب طبقات شعرائی از لسان مبارک حضرت زینب بنت علی روایت کرده واز آنحضرت دانسته

ماذا تقولون ان قال النبی لکم
ماذا فعلتم وانتم آخر الامم
بعترتی وباهلی بعد فرقتکم
منهم اساری ومنهم خضبوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم
ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

صاحب نور الابصار میگوید ذکر الجاحظ فی کتاب البیان والتبیین عن ابی اسحق عن خزیمة الاسدی قال دخلنا الکوفة سنة احدی وستین فصادفت منصرف علی بن الحسین علیه السلام بالذریة من کربلاء الی ابن زیاد بالکوفة ورایت نساء الکوفة یومئذ قیاما یندبن متهتکات الجیوب وسمعت علی بن الحسین علیه السلام وهو یقول بصوت ضئیل قد نحل من شدة المرض یا اهل الکوفة انکم تبکون علینا فمن قتلنا غیرکم و رایت زینب بنت علی علیه السلام فلم ار والله خفرة انطق منها کانما تنزع عن لسان امیر المؤمنین علیه السلام فاومات علی الناس ان اسکتوا فسکنت الانفاس وهدات الاجراس فقالت الحمد لله تعالی الخ نگارنده گوید آنگاه خطبهٔ کوفیه مذکوره در سابق را روایت کرده است ومقصود ما از اثبات اینکلام در اینمقام آن است که استناد خطبهٔ مشهوره آن مخدره کبری را بکتابی مثل بیان وتبیین جاحظ که از مشهورات مصنفات متکلم جلیل الشانی مثل شیخ ابوعثمان جاحظ است داده باشیم

بالجمله جلالت شان وعظمت منزلت وعلو مقام ورفعت قدر حضرت زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها وعلی ابیها وامها مسلم مسلمین است واز براهین قاطعه وحجج ساطعه اینسخن نص صریح امام علیه السلام میباشد که در حق آن بزرگوار فرموده که کانت عالمة غیر معلمة

وازشیخ عبد الرحمن جهوری مصری منقول است که گفته در سال یکهزار ویکصد وهفتاد که چشمی من بدرد شدید مبتلا گردید بزیارت مقام حضرت سیده زینب بنت امیر المؤمنین سلام الله علیهما شدم واین قصیده را توسلا انشاد کردم حق تعالی مرا ببرکت آن بزرگوار از آن بلیهٔ سخت مستخلص ساخت

القصیدة

آل طه لکم علینا الولاء | لاسواکم بما لکم الآء | مدحکم فی الکتاب جاء مبینا
انبأت عنه ملة سمحاء | حبکم واجب علی کل شخص | حدثتنا بضمنه الانباء
اننی لست استطیع امتداحا | لعلاکم وانتم البلغاء | کیف مدحی یفی بعلیا مرقد
عجزت عن بلوغه الفصحاء | مدحکم انما یرید بلیغ | وقفت عند حده الشعراء
شرفت مصرنا بکم آل طه | فهنیئا لنا وحق الهناء | منکم بضعة الامام علی
سید من لمن به الاهتداء | خیرة الله افضل الرسل طرا | من له فی یوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عمیم | وحماها من السقام شفاء | کعبة القاصدین کنز امان
وهی فینا الیتیمة العصماء | وهی بدر بلا خسوف وشمس | دون کسف والبضعة الزهراء
وهی ذخری وملجائی والحمی | ورجائی ونعم ذاک الرجاء | قد اناخ الخطوب عند حماها
فعسی ینجلی بها الضراء | لیس الا کرامه وصلتی لتیهی | خمدت عند نصره الاعداء

من کراماتها الشموس اضاءت
این منها السها واین السماء

من اتاها وصد عنه ذرعا | من عسیر قد ضاق عنه الفضاء | جلت الخطب مسرعا وجلته
فانجلی عنه عسره والعناء | لایضاهی آل النبی وصیف | لا یوفی کما لهم ادباء
شرفت منهم النفوس وسادوا | حیثما اشرفوا فهم شرفاء | وعلیهم جلالة وفخار
ووقار وهیبة وضیاء | نوروا الکون بعد کان ظلاما | اذا اضاءت غرهم الغراء

کل مدح مقصر بعلاهم
کل فرد من هدیهم لالاء
لهم الفضل من الشرف فانی
من سواهم یکون فیه استواء

ان هل اتی الذی بدلیل | ولتطهیرهم بذاک اکتفاء | ان لی یا کرام حق جوار
فاحفظوه فانکم امناء | عن ابیکم روی الثقاة حدیثا | حدثتنا بضمنه الانباء

جلاء: از غلاف بیرون کردن واز خانمان بیرون رفتن. جلاء الهم عنه: دور کرد غم را ۱۲

انّ بالجار لم یزل یوص جبرا	ئیل معناه لیس فیه خفاء
لستُ اخشی الضیاع والحبّ عندی	طبّ قلبی و مقلتی وجلاء
بیتکم مهبط لجبرئیل وحیًا	فیه تغدو الملائک الکرما
من اتی حیکم وکان اسیرًا	لدواعیه زال عنه الشقاء
یا کرام الوری اغیثوا نزیلاً	اجحفته الخطوب والادواء
فتمًا انّ وصفکم فی الثریا	ایدتکم نجومها والسماء
فتوسّل بهم لکل صعیب	حیث جاء ابتغوا فهم شفعا
وصلوة علی النبیّ وآل	وکذاک الصحابة الاتقیا
ما حمام بروضة قد تغنی	او علی الدوح تسجع الورقا
او عبید الرحمن انشا مدحًا	آل طه لکم علینا الولاء

زینب بنت ابی سلمه

ربیبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از صحابیات است که فقه نیز
میدانسته چون اسم اصلی او برّه بوده در حرف باء ذکر آن گذشته است

زینب بنت احمد

او را ام محمد زینب نیز گفته اند چه مادر شیخ محمد بن احمد القصاص مهندس
بوده این زن از نساء محدثه بشمار می آید و بزهد و قدس مشهور است در
عصر خود باقراء حدیث منفرد و از جعفر همدانی و غیره اخذ علم حدیث نموده
و بعد ها در مصر و شام و مدینه منوره و قدس شریف تدریس میکرده
همیشه با پسر خود شیخ محمد همراه بوده و هر جا او میرفته است با وی
همراهی مینموده در سال ششصد و چهل و پنج هجری متولد شده و
در هفتصد و بیست و دو ارتحال کرده است

زینب بنت احمد کمال الدین

احمد کمال الدین پسر عبد الرحیم بن عبد الواحد بن احمد مقدسی بوده بنا
بر این زینب بنت احمد نیز از اهالی قدس و محدثه بوده و بزینب بنت کمال
اشتهار داشته از محمد بن الهادی المحدث و ابراهیم بن خلیل و ابن عبد الدائم

وخطیب

وخطیب مردا و عبد الحمید بن عبد الهادی و عبد الرحمن بن ابی القاسم البلدانی
اخذ و استماع حدیث کرده و از ابراهیم بن الخیر و سایر محدثین بغداد اجازه
گرفته است صلاح الدین صفدی در عنوان النصر ترجمه حال مشار الیها را
نگاشته گوید احادیث را علی وجه الاسناد درس میگفت و تقریر میکرد
و ملکه او بود بعد از آن میگوید در سال هفتصد و بیست و نه هجری در
شام بمن هم اجازه داد مولانا ابراهیم بن محمد بن ابراهیم ابی القاسم القیسی
المالکی صاحب اعراب القرآن که از اجلهٔ علما و نحات است نیز در شام از زینب
اخذ حدیث کرده است عمر زینب متجاوز از نود سال و از معمرین محدثین بوده
و در روز نهم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و چهل هجری وفات نموده
است

زینب بنت اسمعیل

معلمهٔ امة العزیز بنت المحدث نجم الدین است که شرح حال او پیش ذکر شده
این زن نیز محدثه ایست مشهوره معروف به مسندة الشام و از محدث مشهور
ابن عبد الدائم و سایرین اخذ حدیث نموده سنش زیاده از نود سال و از معمرین
محدثین شمرده میشود در محرم هفتصد و پنجاه و بقولی در اواخر حجه
هفتصد و چهل و نه هجری در گذشته است

زینب بنت جحش

از زوجات طاهرات حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله میباشد
و نسب او را از اینقرار نوشته اند زینب بنت جحش ابن رئاب بن یعمر بن
صبرة بن مرة بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمة الاسدیه مشار الیها
عمه زادهٔ حضرت نبوی یعنی دختر امیمه بنت عبد المطلب است که ترجمه حال
او پیش نگاشته شد زنی هنرور و با سخاوت و کرامت بوده دائما کار میکرد
و از حاصل زحمت و رنج خود بفقرا بذل مینموده و در حدیث شریف نبوی
که میفرماید اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا بکثرت کار و تصدق دادن زینب
اشاره شده است این حدیث را حضرت رسول اکرم بزوجات طاهرات خود

خطاب

خطاب فرموده و خبر داده اند که پس از ارتحال من از دنیا از شما آنکسی زودتر بمن ملحق میشود که دستان طویلتر است و همانطور که فرموده بودند شد در مسامرات محیی الدین مسطور است که مشار الیها فقط ده حدیث روایت کرده است

زینب بنت الحارث

دختر حارث از یهودیان خیبر و زوجهٔ سلام بن مشکم بوده و همان زنی است که بقصد مسموم کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله گوسفندی را بریان نموده و بزهر آلوده ساخت و بطور هدیه برای آنحضرت فرستاد آن بزرگوار با بعضی از صحابه بر سر سفره نشسته لقمهٔ که از آن تناول فرمودند با اصحاب گفتند دست بکشید که این گوسفند بمن اعلام کرد که آلوده بزهر است همه دست کشیدند و زینب بنت الحارث را احضار کرده سبب این خیانت را جویا شدند گفت برای آنکه میدانستم تو اگر بر حق و پیغمبری حقیقت امر بر تو مکشوف خواهد شد و آسیبی بتو نخواهد رسید و اگر العیاذ بالله دروغ میگوئی از دست تو خلاص خواهیم شد اینک نبوت تو بدرجهٔ ثبوت رسید حقیت ترا فهمیدم و بتو ایمان آوردم و این جسارت اسباب هدایت من شد چون زینب بنت الحارث قبول دین اسلام نمود حضرت رسول اکرم او را عفو فرمودند اما از آنجا که بشر پسر براء بن معرور از صحابه از آن گوشت زهر دار لقمهٔ بلع کرده و فوراً درگذشته بود ورثهٔ او بادعاء برخاستند و قصاص را حکم قتل زینب صادر گردید و مقتول شد اما حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفع مضرت سم را بحجامت بین کتفین فرمودند و بعضی عقیده آنکه اثر آن زهر در وجود مبارک آن بزرگوار مانده گاهگاه اذیت مینمود بلکه گویند همان سبب ارتحال حضرت شده و با آن سم شهید از دنیا رفتند و این حدیث نبوی که ما زالت اکلة خیبر تعادنی فالآن اوان قطعت ابهری در این باب روایت شده ابن اثیر در کامل گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن لقمه را خاییده اما فرو نبردند

معادّه
بتشدید دال وجع محلی
که به شده دوباره
کرد دوباره الحرکت
کند

زینب بنت حدیر

زوجهٔ شریح قاضی مشهور است که از کبار تابعین بوده از نسآء عفیفهٔ بنی تمیم میباشد و شوهر او شریح ابیات ذیل را در حق او گفته است

اذا زینب زارها اهلها   حشدت و اکرمت زوارها
وان هی زارتهم زرتهم   وان لم اجد لی هوی دارها
فسلمی لمن سالمت زینب   وحربی لمن اشعلت نارها
وما زلت ارعی لها عهدها   ولم اتبع ساعة غادها

با آنکه بدخوئی زنان بنی تمیم در میان اعراب مشهور و ضرب المثل است شریح در این اشعار اظهار رضا و خشنودی از زینب تمیمیه نموده و در چند شعر دیگر او را بحسن خلق و جمال ستوده و آن اشعار اینست

رایت رجالا یضربون نسائهم   فشلت یمینی یوم اضرب زینبا
ااضربها من غیر ذنب اتت به   فما العدل منی ضرب من لیس مذنبا
فزینب شمس و النساء کواکب   اذا طلعت لم تبق منهن کوکبا
فتاة تزین الحلی ان هی حلیت   کان بفیها المسک خالط محلبا

در مستطرف مسطور است که در شب زفاف شریح زینب زوجهٔ او بوی گفت سنت است که داماد در شب زفاف دو رکعت نماز محض رضای خدا بخواند و از درگاه پروردگار خیر زوجهٔ خود را مسئلت نماید و از شر او استعاذه کند پس از آن شریح و زینب هر دو نماز گزاردند بعد از نماز زینب خطبهٔ بلیغه انشاد کرد که حاصل معنی آن این است

(من دختری بیگانه ام خوی و حالات ترا نمیدانم آنچه را که از آن خشنود و ممنون میشوی بمن بفهمان تا بجای آرم و از هر چه ترا بد آید باز نما تا از آن اجتناب کنم با آنکه ممکن بود در میان قوم تو برای تو زنی پیدا شود و در میان طایفهٔ من برای من شوهری اما حکم تقدیر اینطور صورت داده و با آنکه ما از طبیعت هم بیخبر بودیم تو مرا مالک شدی چونکه چنین شده یا لطف کرم کن و مرا به نیکوئی نگاهدار یا احسان فرموده رها کن و امر خداوندی را

بجای او این بود مکنونات ضمیر من و از حق جل و علا امرزش خود و تو را مسئلت مینمایم

الحق این زن اظهار در این اهلیت نموده و سخنان او متین و در خور تحسین است

زینب بنت السعدی

دختر محیی الدین ابو نافع محمد بن عبد الله السعدی الأزهری است این زن از نساء محدثه و از اشیاخ امام سیوطی است و مشار الیه ذکر او را در کتاب المنجم نموده و گفته است زینب بنت السعدی در سال هشتصد و هفده هجری متولد شده و از محدثین از شرف بن الکویک و رقیه بنت القاری اجازه گرفته است

زینب بنت سلیمان

زینب بنت سلیمان بن ابراهیم بن رحمة الاسعردی اصلاً شامی است و بعدها در مصر سکنی گرفته محدثه بوده است مشهوره که در اسناد حدیث یعنی در اتصال رشته اسناد احادیث بحضرت صاحب شریعت مهارت تامی داشته در اعیان صفدی المسندة الدمشقیة نامیده شده صحیح بخاری را از صاحب مختصر زبیدی و شمس الدین احمد بن عبد الواحد البخاری و ابن الصباح استماع کرده در نزد محدثه مشهوره بن کریم درس خوانده و از بسیاری از علما اجازه گرفته است صفدی گوید استاد ما ذهبی نیز در محضر زینب بنت سلیمان استماع حدیث نموده و مشار الیها در آن وقت نود سال داشته و در هفتصد و پنج هجری وفات کرده است

زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس

از خاندان خلفای بنی عباس و عم زاده منصور عباسی و زن محترمی بوده است وقتی پسرش مأمون نام وفات کرده خلیفه شخصا در نماز آن پسر حاضر نشده برادر خود صالح را نیابة فرستاد و عذر خواست زینب متغیر شده بنواده خود گفت برخیز و بر پدرت نماز بگذار صاحب تاریخ کامل میگوید والیها

ینسب الزینبیون من العباسیین

زینب بنت الشعری

معروف بزینب ام المؤید است و او را زینب الشعریه و حره نیز گفته اند بعلم و فضل مشهور و از علمای بزرگ اجازه گرفته و بمحضر آنها نایل گردیده و از انجمله است ابو محمد اسمعیل بن ابو القاسم بن ابو بکر النیشابوری القاری و ابو القاسم زاهر و برادر او ابو بکر وجیه ابن طاهر و ابو المظفر عبد المنعم بن کریم بن هوازن القشیری و ابو الفتوح عبد الوهاب بن شاه الشاذیاخی و از حفاظ که اکابر علمای حدیث و اعاظم محدثین میباشند عبد الغافر بن اسمعیل بن عبد الغافر الفارسی که همانا صاحب کتاب مشهور سیاق تاریخ نیشابور است و جار الله علامه ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری و جمع دیگر نیز بزینب بنت الشعری اجازه داده اند تولد مشار الیها در سال پانصد و بیست و چهار هجری در نیشابور و در سنه ششصد و پانزده یعنی در نود و یک سالگی در همانجا برحمت ایزدی پیوست

زینب بنت الشنوهی

معروف بزینب ام الخیر دختر ابراهیم بن عبد الله الشنوهی از اشیاخ امام سیوطی و محدثه مشهوره است ابو الحسن بن ابو المجد بدرس مشار الیها حاضر میشد و جزء اعظم صحیح بخاری را نزد او خوانده و پیش امام تنوخی و هیثمی و عراقی ختم کرده است بعضی مواضع سنن ابی داود را نیز نزد عراقی و هیثمی خوانده شب شنبه ششم ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و نه درگذشته است

زینب بنت الشوبکی

مکناة بام حبیبه دختر احمد بن محمد بن موسی الشوبکی نیز از اشیاخ امام سیوطی است شب دوشنبه دوازدهم ماه جمادی الاخری سال هفتصد و نود و هفت در مکه معظمه زادها الله شرفا متولد شده و در پنج سالگی بدرس البرهان ابن الصدیق حاضر گردیده سنن ابن ماجه و کتاب صیبی را که در حق اسلاف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نگاشته شده با بعضی از کتب حدیث قرائت

واستماع کرده است ابن حجله را امام سیوطی در کتاب المنجم فی المعجم که در حق اشیاخ خود تالیف نموده ذکر مینماید

زینب بنت الطثریه

از قبیلهٔ قشیر قبیلهٔ ازد دختر طثریه و خواهر ابو المکشوح یزید القشیری از شعرای عصر اموی و بمتانت و خوبی شعر مشهور است و حسن نظم او را همین کافی است که ابیات مسطوره ذیل را که در مرثیه برادر خود یزید گفته مثل ابو تمام شاعری نقاد در باب المراثی دیوان حماسه نگاشته است

اری الاثل من بطن العقیق مجاوری   مقیما وقد غالت یزید غوائله
فتی قد قد السیف لا متضائل   ولا رهل لباته و بآدله
اذا نزل الاضیاف کان عذورا   علی الحی حتی تستقل مراجله
مضی وورثناه دریس مفاضة   وابیض هندیا طویلا حمائله
وقد کان یروی المشرفی بکفه   ویبلغ اقصی حجرة الحی نائله
کریم اذا لاقیته متبسما   واما تولی اشعث الراس جافله
اذا القوم اموا بیته فهو عامد   لاحسن ما ظنوا به فهو فاعله
تری جازریه یرعدان وناره   علیها عدامیل الهشیم وصامله
یجران ثنیا خیرها عظم جاره   بصیرا بها لم تعد عنها مشاغله

در کامل ابن اثیر بجای من بطن العقیق من نحو العقیق نوشته و جز شعر اول و پنجم از این ابیات چیزی ننگاشته و این دو شعر را نیز به ثور بن الطثریه برادر زینب بنت الطثریه نسبت داده است
ابن خلکان دو بیت مسطوره ذیل را نیز بزینب نسبت میدهد

اشم اذا ما جئت للعرف طالبا
حباک بما تحوی علیه انامله
ولو لم یکن فی کفه غیر نفسه
لجاد بها فلیتق الله سائله

لکن بعضی از زیاد الاعجم دانسته و شعر دویم آن در دیوان ابو تمام

نیز دیده شده است

زینب بنت عبد الرحمن

ابن محمد بن احمد بن قدامه محدثه بوده است مشهوره از اعیان زمان صفدی علم حدیث را از محدث معروف ابن عبد الدائم و از پدر خود اخذ کرده و تعلیم گرفته و خود بعدها بدرجه معلمی رسیده صلاح الدین صفدی و محدث عبد الله بن محب از او اجازه گرفته اند در سال هفتصد و سی هجری درگذشته است وقدامه که یکی از جده‌های او و مکناة بنام عبد الله است صاحب علم و ورع و دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر و از نساء مشهوره بوده است

زینب بنت العماد

دختر عماد محمد بن محمد بن علی الباسع محدثه ایست که در انباء ابن حجر ذکر او شده از پدر و خاله خود ست الخطباء که ذکر او بیاید اخذ علم و استماع حدیث کرده در سن هشتاد سالگی در ماه صفر هفتصد و هشتاد و پنج هجری وفات نموده است

زینب بنت عمر

ابن کندی بن سعید بن علی در علم و دانش در عصر خود منفرد بوده از قراریکه در اعیان صفدی مسطور است مشار الیها زوجه ناصر الدین قرجی است که در اواخر مائه ششم هجری قلعه بعلبک را محارست و نگاهداری مینموده زینب بنت عمر را جامع مزیت علم و عمل دانسته اند در مدت عمر برفاه حال و فراغ بال گذرانده و صدقه‌ها داده غریب خانه ساخته و موقوفه بر آن مقرر داشته در علم فقه و حدیث مهارتش مشهور است از مؤید طوسی و ابو الروح الهروی و زینب الشعریه که ترجمه حال او گذشت و از ابن الصفار و ابو البقاء العکبری شارح دیوان متنبی و عبد العظیم بن عبد اللطیف شرابی و احمد بن ظفر بن هبیره و جمعی دیگر از مشاهیر استادان اجازه گرفته و در بعلبک و شام بتعلیم علم حدیث پرداخته از محدثین ابو الحسین الیونینی و اولاد او

ر و ابن ابی الفتح و پسران او و معزی و ابن النابلسی والبرزالی و ابو بکر الرحبی
و ابن المهندس از و استماع حدیث کرده اند صفدی گوید با سناد ما ذهبی بخاری
شریف را از اول تا ابتدای کتاب نکاح نزد زینب بنت عمر خوانده و چند کتاب
از کتب احادیث نیز بر او قرائت نموده در سال ششصد و نود و نه مشار الیها
در قلعهٔ بعلبک درگذشته است

زینب بنت العوام

از صحابیات مشهوره و خواهر زبیر بن عوام است که از جملهٔ صحابهٔ حضرت
خیر المرسلین و از عشرهٔ مبشره بوده مشار الیها شعر را خوب میسروده چون در
وقعهٔ جمل پسرش عبد الله بن حکیم و برادرش زبیر کشته شدند ابیات ذیل را
که در اسد الغابه مسطور است در مرثیهٔ ایشان گفته

اعینیّ جودا بالدموع فاسرعا
علی رجل طلق الیدین کریم

زبیر و عبد الله ندعو لحادث … وذی خلة منا وحمل یتیم
قتلتم حواریّ النبیّ وصهره … وصاحبه فاستبشروا بجحیم
وقد هدّنی قتل ابن عفان قبله … وجادت علیه عبرتی بسجوم
وایقنت انّ الدین اصبح مدبرا … فماذا نصلی بعده ونصوم

وکیف بنا ام کیف بالدین بعد ما
اصیب ابن اروی وابن امّ حکیم

زینب بنت القاضی

دختر قاضی زین الدین البسطامی و مادر قاضی صدر الدین المناوی و محدثه
معمره بوده در ماه محرم سال هفتصد و نود و شش درگذشته و در تشییع
جنازهٔ او خلقی کثیر جمع آمده و رعایت جانب علم و کمال او را نموده اند

زینب بنت محمد

دختر محمد بن عثمان بن عبد الرحمن معروف با بن العصیده محدثه بوده است
شامیه در انباء ابن حجر در جرگ متوفیات سال هفتصد و نود و نه ذکر او

شده است ابن حجر گوید ثقات شام گفته اند زینب بنت محمد زیاده
از یکصد و ده سال عمر کرده و بعضی از رفقای ما از و اجازه گرفته اند
بمن هم چند دفعه اجازه داده است

زینب بنت الملک

دختر سلطان برقوق است از ملوک ترک مصر و در انباء ابن حجر در جرگ
متوفیات سال هشتصد و بیست و شش هجری ذکر او شده بحسن و جمال
مشهور آفاق بوده بعد از فوت پدرش سلطان برقوق ملک مؤید او را
تزویج کرده بنابر این دختر سلطان و زن سلطان و خواهر دو سلطان
بوده برادران خود ریاست و تسلط داشته و بعد از ایشان
درگذشته است

زینب بنت یحیی

ابن الشیخ عز الدین عبد العزیز ابن عبد السلام است که بصلاح و نجابت
اشتهار دارد و در اسناد حدیث دارای ملکه و مهارت میباشد
این محدثهٔ مشهوره در درسهای عثمان بن علی کرباس خطیب القرافه معروف
بوده و در درسهای عمر بن ابی نصر بن حوه و ابراهیم بن خلیل که از مشاهیر
محدثین آن عصر بوده اند حاضر شده و بعد از آن خود تدریس میکرده است
در عنوان النصر صلاح الدین الصفدی که حاوی تراجم اعیان عصر اوست
مینویسد مؤلف این کتاب در سال هفتصد و بیست و نه هجری از زینب
بنت یحیی اجازه گرفته و نیز گوید محدثهٔ مشار الیها در سنهٔ هفتصد و
سی و پنج وفات نمود

زینب بنت یوسف

خواهر والی عراقین حجاج بن یوسف و زوجهٔ مغیرة بن شعبه و محبوبهٔ دلربا
بوده شاعری که با و تعشق و مهری داشته اشعار زیاد برای او ساخته است
گویند روزی شوهر او مغیره وقت صباح دید زینب دندانهای خود را پاک
میکند گفت اگر این پاک کردن دندان بواسطهٔ خوردن غذای صبح است

بصبری واگر بهتر غذای شام است معنی دهر حال تو بکار من نمی آید تورا
طلا و دادم زینب گفت چند دادم بدنا همواری هستی من خورده ها سوا کرا
کرد در میان دندانها هم مانده است بیرون میاورم و بدینجهت دندانها
خود را پاك میکنم (انتهی)
در ابن خلکان این حکایت را بمادر حجاج نسبت داده و در حرف فا
بیاید انشاء الله

زینب خانون

از ادیبه های ممالك عثمانی و از نسوان زمان سلطان محمد خان و شاعره
شیرین سخن بوده و بنام سلطان مشار الیه دیوانی ترتیب داده است در
مسقط الرأس او اختلاف کرده اند لطیفی قسطمونی زینب را گفته است
از دیار قسطمونی و دختر یکی از هنرمندان بوده عاشق چلبی در تذکرهٔ خود
او را از اهل اماسیه و دختر یکی از قضاة نوشته در هر حال در سخن سرائی
و طبع شعر و کمالات از بعضی مردان گوی سبقت ربوده و با مهری که او
نیز شاعره بوده و شرح حال او بیاید مطایبات داشته این غزل از نتایج
افکار اوست

کشف ایت نقابکی یوزی کوکه منور ایت　　بوغا لم عناصری فردوس انور ایت
دیرت لبوکی جوش کتور حوض کوثری　　عنبر صاچوکی جوزیوب جهانی معطر ایت
خطك برات یازدی صبایه دیك که تیز　　وار ملکت خطایه چینی مسخر ایت
آبحیات او لمیجق قسمت ای کوکل　　بیك بیك کره خضر ایله سیر سکندر ایت
زینب تو میلی نیست دنیایه زن کبی　　مردانه وار ساده اولوب ترك زیور ایت

این بیت دلپذیر نیز در بزم ثانی خرابات (در جلد دوم کتاب خرابات)
بمشار الیها نسبت داده شده است

سنك حسنك بنم عشقم سنك جورك بنم صبرم
افندم دمبدم آرتار توکنمز بی نهایت در

زینب زوجه یوسف

زوجهٔ امیر المسلمین یوسف بن تاشفین اللمتونی است که با وجود زیبائی
و دلارائی نهایت عفیفه و دارای درایت و دانش بوده است و از دلائل
او اینکه روزی سه نفر سر عسکر بشوهر او یوسف بن تاشفین نوشتند
یکی قدری مالی خواست که سرمایه تجارت کند دیگری درخواست نمود که
او را دیوان مستوفی نماید سیمی زینب زوجه یوسف را از او خواسته
بود یوسف بن تاشفین حاجت آن دو را برآورد و این یك را بنا بر عفو و
اغماضی که در جبلت او بود احضار نمود و از او پرسید که چه تورا بر آن داشت
که چنین خواهشی از من نمائی آنگاه او را نزد زینب فرستاد زینب سه روز
او را در خیمه نگاهداشته هر سه روز یك جور طعام برای او فرستاد روز
چهارم او را خواسته گفت در این روزها چه خوردی گفت یك جور غذا خوردم
مشار الیها گفت زنها هم همه یکجور هستند و یك مزه دارند بعد از آن
لباس و عطیه باو بذل کرده روانه نمود

زینب المریه

از ادیبه های اندلس است و اشعار بسیار خوب بنظم آورده از جمله این ابیات
او را صاحب نفح الطیب ذکر نموده است

یا ایها الراکب الغادی مطیته　　عرج انبئك عن بعض الذي اجد
ما عالج الناس من وجد تضمنهم　　الا و وجدي بهم فوق الذي وجدوا
حسبی رضاه وانی فی مسرته　　و وده آخر الایام اجتهد

زینب الواصله

مادر ام حکیم واصله است که زینب بنت عبد الرحمن بن الحارث ابن هشام القرشیه
باشد زینب و ام حکیم دخترش هر دو اجمل نساء قریش بوده و از حیثیت حسب
و نسب جامع شرف و کمال ملقب بواصله شده و در حرف همزه در ضمن لغت
ام حکیم ذکر زینب الواصله شده است

زینب الهلالیه

مکناة بام المساکین بوده و در حرف الف ذکر او شده از زوجات مطهرات

حضرت خیر الموجودات میباشد و چون ملاطفتی فوق العاده نسبت بمساکین داشته او را ام المساکین گفته‌اند و هلالیه نسب او را اشعار مینماید دو ماه یا سه ماه در سرای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده بعد از آن بسرای آخرت انتقال نموده است

و زینب اسم بیست و پنج نفر صحابیه بوده و اسم یکنفر طبیبه بنی اود که در بعضی اشعار ذکر او شده و مخصوصا در جلد دوازدهم اغانی در ترجمه حال محمد بن کناسه مذکور است و زینب بنت ابی البرکات همان زینب البغدادیه ایست که پیش ذکر شد و ام الهدی زینب محدثه ایست مصریه که از تقی الدین بن فهد اجازه گرفته

و در مثل زینب ستره مقصود زینب بنت عبد الله بن عکرمه ابن عبد الرحمن المخزومی است گویند عجوزی بوده و بعضی جواری مغنیه داشته ابن زهیمه المدنی او را در اشعار خود یاد کرده است

و زینب اسم معشوقه نصیب نام شاعر زنگی است که ام بکر زینب بنت صفوان بن غاوی الکنانیه باشد و در اغانی و تزیین الاسواق ذکر او شده و زینب اسم محبوبه ضرار السعدی است و ضرار این بیت در وصف او گفته

واتی و تهیامی بزینب کالذی
یطلب من احواض صداء مشربا

و ماء و لا کصداء از امثال مشهوره عرب است و زینب خانم مصریه دختر مرحوم محمد علی پاشای مصری از زنهای مالدار با احسان بوده و از فقرای هر ناحیه رعایت نموده است

و از کتاب حدیقة الجوامع چنین استنباط میشود که زوجه مرحوم ادریس بدلیسی هم زینب نام داشته و مسجد زینب خاتون در محله حضرت ایوب در کوشک ادد پیر در اسلامبول از ابنیه اوست و خودش نیز در آنجا مدفون است

زین خاتون

دختر ابن حجر است و در انباء ابن حجر در جزء وفیات سال هشتصد و سی و سه هجری ذکر او شده مصنف مشار الیه گوید زین خاتون اولین فرزند من است و در شهر رجب سال هشتصد و دو متولد شده خواندن و نوشتن یاد گرفت و نزد شیخ زین الدین عراقی و شیخ نور الدین استماع حدیث کرد و از محدثین شام نیز بمشار الیها اجازت داده اند در حالتی که حامله بود بناخوشی طاعون درگذشت

زینه

دختر احمد بن عبد الخالق ابن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن یونس الموصلی است که در انباء ابن حجر در جزء وفیات سال هفتصد و هفتاد و نه هجری ذکر او شده مشار الیها محدثه ایست موصلیه و از محدث مشهور عیسی المطعم و ابن الشحنه و سایرین اخذ حدیث نموده و در ماه شعبان سال مذکور درگذشته است

زیور

شاعره بوده است شیرین گفتار اصلش از طایفه شاملو و موطنش در قلمرو علی شکر در سیاق غزل و هجا طبع خوشی داشته شعر بسیاری گفته اما از بی تمیزی اهل وطن او از میان رفته است این دو سه شعر از وست

دور باد از تن سری کاو را بشرداری نشد
کور به چشمی که لذت بین دیداری نشد
حیف از عمامه زاهد که با صد پیچ و تاب
رشته تزویر گشت و تار زناری نشد
درد یار درد و سستی بعقدی زیور ببین
پیر شد زیب النسا او را خریداری نشد

حرف السین

ساره بنت الربیع

(ساره بتشدید راء بمعنی زن سرور آورنده است) ساره بنت الربیع

عربیة الاصل و دختر محمد بن محمود بن محمد بن ابی الحسین بن محمود الربعی است که نواده شیخ الاسلام سراج الدین ابن الملقن باشد مشار الیها محدثه بوده که بدرس جد خود ابن الملقن حاضر میشده از حدیث جزء قدوری را قرائت کرده در هشتصد و شصت و نه وفات نموده از اشیاخ امام سیوطی میباشد

ساره بنت عبد الرحمن

ابن احمد ابن عبد الملک ابن عثمان بن عبد الله بن سعد بن مفلح بن هبة الله بن نمیر المقدسی است که مادر شیخ المسند شمس الدین ابو الفرج باشد مشار الیها محدثه مشهوره قدسی است و از ابراهیم بن خلیل استماع حدیث کرده و هم از وی روایت نموده و استاد صلاح الدین صفدی و علم الدین البرزالی نزد مشار الیها درس خوانده در سال هشتصد و شانزده هجری درگذشته است

ساره بنت شیخ تقی الدین السبکی

نیز محدثه بوده است مشهوره که از بعضی معاریف اخذ علم و استفاده نموده است

سبیعه

بضم سین و فتح باء بروزن جهینه اسم سه نفر از صحابیات است یکی سبیعة الأسلمیة دیگری سبیعة الضبعیة سیمی سبیعة القرشیة نیز سبیعه اسم زنی بوده است عراقیه از اهل بصره از اولاد عبد الرحمن ابن ابی بکره که حسن و جمالی بکمال داشته و عمر بن ربیعه ابیات ذیل را در حق او گفته است

من البکرات عراقیة تسمی سبیعة اطرینها
من آل ابی بکرة الاکرمین خصصت بودی کفا صفیتها
و من حبها زرت اهل العراق و اسخطت اهلی و ارضیتها
اموت اذا شحطت دارها و احیا اذا انا لاقیتها
فاقسم لو ان ما بی بها و کنت الطبیب لداویتها

گویند عمر بن ربیعه این اشعار را بمغنیهٔ مشهورهٔ جمیله اموختن بود بنابراین نهایت مشهور شد اما ابو بکره که این سبیعه منسوب باوست برادر امی زیاد بن ابیه میباشد و در حق ایشان گفته اند که ان زیادا و نافعا و ابا بکرة عندی من اعجب العجب الخ و ابو بکره از فضلای اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله محسوب و بحارث بن کلدهٔ ثقفی حکیم عرب منسوب بوده است و در روز فتح طائف بر ناقه جوالی که بعربی بکره میگویند سوار شده آمد و تسلیم شد و ایمان آورد بدینجهت با بو بکره مکنی گردید و بقولی در حین محاصره دست در بکره دولابی که بر فراز بارهٔ طائف بود زده خود را از آنجا بپا و پخت و در انداخت فلذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را ابو بکره کنیه داد بهرحال حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را آزاد فرمودند و از موالی النبی معدود گردید و ابو بکره از آنهائی بود که در کار باب مغیرة بن شعبه بزنا شهادت داد و در عهد خلافت عمر بحد قذف تادیب شد الغرض اولاد و احفاد او در بصره صاحب مال و جاه و از طبقهٔ اشراف و اهل علم و صلاح بوده اند

ست الأدب

(ست بمعنی خانم میباشد) این لفظ بکسر سین و تشدید تاء ظاهراً مخفف سیده باشد و در عربی بجای خانم استعمال میشود و بعضی ست را بمعنی شش دانسته یعنی مالک شش غلام و کنیز و این کنایه است از تمول زیاد جماعتی ست را کنایه از جهات سته دانسته و ست که میگویند مقصودشان یعنی مالک جهات سته و بهاء الدین زهیر گوید

بروحی من اسمیها بستی فتنظرنی النحاة بعین مقت
یرون باننی قد قلت لحنا و کیف وانننی لزهیر وقتی
و لکن غادة ملکت جهاتی فلا لحن اذا ما قلت ستی

درهرحال ست الادب دختر مظفر بن البرنی و از مشاهیر محدثات است

ست الامناء

معروف بام عز الدین محدثه مشهوره و دختر شیخ صدر الدین اسعد بن عثمان بن

اسعد بن المنجا میباشد صلاح الدین صفدی در تراجم احوال اعیان عصر خود
در کتاب بعنوان النصر از استاد خود علم الدین البرزالی نقل کرده گوید
ست الامناء از جد خود روایت حدیث نموده و گوید استاد من علم الدین هم
نزد او استماع حدیث کرده وفات مشار الیها در اواخر ربیع الاول سال
هفتصد هجری در صعید مصر اتفاق افتاده است

ست الاهل

دختر علوان بن سعید بن کامل و از اهالی بعلبک و زنی صالحه و حنفی مذهب
بوده و در اسناد حدیث مهارت داشته محدثه مشار الیها از شیخ بهاء الدین
عبد الرحمن المقدسی که محدثی متبحر بوده خیلی روایت کرده و از حیثیت
مسموعات حدیثی در عصر خود منفرد بوده شیخ علم الدین استاد صلاح
الدین صفدی در شام در علم فقه و حدیث مبلغی درس نزد او خوانده و
بدرستی از حالات او اطلاع داشته هم او در حق مشار الیها گوید ست الاهل
اهل صلاح و صاحب عفت و عصمت و زنی دیندار و با قناعت بود
اعتنائی بخلق ودلو خود نداشت در نوزدهم محرم سال هفتصد و سه
هجری وفات کرد پدرش نیز از کبار صلحا بود
ست الاهل نیز لقب تقیه بنت فهد بوده که از اشیاخ امام سیوطی است
و ترجمه حال او گذشت

ست حدق

دده ملک ناصر محمد بن قلاوون است که از اعیان پادشاهان مصر بود
و جامع الست حدق که در خطط مقریزی مذکور است از آثار او میباشد و
از قرار گفته مقریزی اول خطبه که در جامع مذکور خوانده شده در روز جمعه
بیستم جمادی الاخری سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده است

ست الشام

محدثه ایست مشهوره از اعیان عصر صلاح الدین صفدی و از نسوان اواخر
مائه ششم هجری و چون صفیه نام داشته ترجمه حال او در حرف صاد بیاید

انشاء الله تعالی

ست الشام

از نساء مشهوره سلسله سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب و خواهر
سلطان ملک ناصر صلاح الدین یوسف است نعش برادر خود ملک معظم
توران شاه را ابن زن از اسکندریه بشام نقل کرده و در مدرسه خود مدفون
ساخته وفاتش در سال ششصد و شانزده هجری اتفاق افتاده است

ست العرب

دختر سیف الدین علی بن الشیخ رضی الدین عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار
المقدسی است از ارباب فضل و صلاح و از آنجا که از اعیان عصر صفدی
بوده مشار الیه در عنوان النصر ذکر او میگوید ست العرب بدرس جزء
ابن عرفه که کتابی است از اجزاء شریفه حدیث بمحضر محدث علی بن عبد الدائم
حاضر شده و ازو اخذ حدیث کرده و بعد خود تدریس نموده استاد ما علم الدین
نزد او استماع حدیث میکرد مشار الیها بمن هم اجازه داده و تاریخ اجازت
من سال هفتصد و بیست و نه هجری میباشد و وفات او در سال هفتصد و
سی و چهار اتفاق افتاده است

ست العلماء

از نسوان اواخر مائه ششم هجری و صاحب طلاقت لسان و لطف بیان و واعظه
شامیه بوده و چون وعظ او نهایت مسلسل و خوب میبوده ببلبل مشهور
شده و او را شیخه خانقاه درب المهرانی واقع در شام نموده بودند روز
سیزدهم ماه رجب سال هفتصد و دوازده داعی حق را لبیک اجابت
گفت در تشییع جنازه او طایفه نسوان ازدحام عظیمی کرده بودند

ست الفقهاء

دختر ابراهیم بن علی بن فضل است از اعیان عصر صفدی و از محدثات
جلیلة الشان بشمار آمده است اگرچه کمتر از افواه اساتید استماع حدیث
کرده لکن از جعفر الهمدانی و احمد بن المعز الحرانی و عبد الرحمن بن سلیمان

وعبد اللطیف بن القبیطی اجازات عالیه دریافت نموده (اجازات عالیه اجازات قلیل الوسایط را میگویند که بملاقات معمرین محدثین حاصل میکردد) مشار الیها خود نیز معمره وصاحب اسناد بوده و احادیث را عن ظهر القلب بصاحب شریعت میرسانیده زیاده از نود سال عمر کرده ودر فقه وحدیث روایتها نموده نزد او سنن ابن ماجه وسایر کتب احادیث را درس خوانده اند در سن نود ودو سالگی در سال هفتصد وبیست شش هجری ارتحال نموده است

ست قریش

ام البهاء فاطمه بنت فهد از اشیاخ امام سیوطی است ودختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد وخواهر ام هانی بنت فهد وتفیه بنت فهد مذکوره در فوق مشار الیها از مشاهیر محدثات میباشد روز هفدهم ماه ذیقعده سال هشتصد وچهارده متولد شده در سال اول در درسهای محدث مراغی وجمال بن ظهیره بختم سنن دارقطنی ودر سال چهارم بمجلس درس ام الحسن بنت ابی الخیر که خاله پدر مشار الیها بود بتدریس معجم بن جمیع ودر سال پنجم بدرس شریف احمد بن علی الفارسی ونور الدین بن سلام بتدریس ربع اول سنن کبیر بیهقی حاضر کردیده از مشایخ محدثین جمال الکنانی وجلال البلقینی وکمال بن خیر وبدر الدمامینی وغیرهم بمشار الیها اجازت داده اند (پوشیده نباشد که در ایام قدیم چون اعتنای زیادی بعلم حدیث بود اطفال کوچك را بمجالس تدریس محدثین معتبر حاضر میساختند وچون آن اطفال اهل علم میشدند آن محدثین را اساتید خود شمرده وشاکردی آنها را اسباب مفاخرت خود قرار میدادند ومیکفتند من انا تلامذه فلان وفلان میباشم وبمجلس درس فلان محدث حاضر شده ام ومباهات میکردند)

ست القضاء

که ام محمد نیز اورا می کفتند از محدثات مشهوره ودختر قاضی محیی الدین بن القاضی تاج الدین احمد الشیرازی میباشد در نزد شیوخ واساتید خود که

از انجمله است کریمه بنت عبد الوهاب کتب شریفه احادیث را خوانده وهشت جزء از کتاب الزهاد والعباد ابن ازهر بلخی از جمله کتابهای مزبوره است چون ست القضاء از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بوده مشار الیه در حق او میکوید ست القضاء اولا بشیخ مجد الدین الروذراوری وبعد بسعد بن الحرثی وپس از آن بیکنفر دیکر شوهر کرده سنش نزدیك بنود رسیده در هیجدهم ماه ذیقعده سال هفتصد ودوازده هجری وفات کرده است

ست کلیله

زوجه امیر سیف الدین البرلی ودختر عبد الله التتاریه است ورباط کلیله از خانقاههای مصر را او در سال ششصد ونود وچهار هجری بنا نموده

ست مسکه

جاریه ملك ناصر محمد بن قلاوون بوده وجامع الست مسکه کرد در خطط مقریزی مسطور است از ابنیه خیریه اوست مقریزی کوید اول روزی که در این جامع نماز جمعه خوانده شد روز جمعه دهم جمادی الاخری سنه هفتصد وچهل ویك هجری بود

ست الملك

خواهر حاکم بامر الله فاطمی از ملوك مصر وزنی با تدبیر وکیاست بوده ودر فقدان برادرش درباب اصلاح امور وحکمرانی مصر تدابیر نموده که در کتب تواریخ شرح آن مضبوط است

ست الوزراء

ام عبد الله دختر قاضی شمس الدین عمر بن العلاء مر شیخ الحنابله وجیه الدین اسعد بن ابی البرکات التنوخیه الدمشقیه الحنبلیه میباشد مشار الیها حنبلی مذهب ومحدثات است شامی نواده وجیه الدین حنبلی وصحیح بخاری را با مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیدی سماعا اخذ نموده است نزد پدر خود نیز دو جزء (کتاب) حدیث خوانده از قرار کفته صلاح الدین صفدی

مسنده عصر خود بوده یعنی در امر مهم اسناد حدیث هم او را مسلم میدانستند
وقتی او را بمصر دعوت کرده در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کریم الدین
الکبیر از و اخذ حدیث کردند ولادت او در سال ششصد و بیست و چهار
هجری و وفاتش در هفتصد و هفده واقع شده و از آنجا که سنش از نود
تجاوز کرده او را نیز مثل ست الفقهاء مسنده و معمره گفته اند بخاری شریف را
بکرات درس گفته و دو دفعه بحج رفته چهار شوهر کرده که چهارم انها نجم الدین
عبد الرحمن الشیرازی است استاد صفدی ذهبی مسند امام شافعی را از
او خوانده و محدث بن المحب و قاضی فخر الدین المصری و شیخ صلاح الدین
العلائی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبدانی و بعضی مردمان معتبر دیگر
از و اخذ علم نموده اند ست الوزراء و سه دختر هم داشته است

ست الوزراء

ام محمد دختر شیخ عدل رئیس تاج الدین ابی الفضل یحیی بن مجد الدین ابو المعالی
محمد بن شمس الدین ابو العباس احمد بن الشیخ المسند ابی یعلی حمزة بن علی بن هبة الله بن
الجنوبی التغلبی است که در علم حدیث از اسانید بشمار می آید از شیخ علم الدین
السخاوی و حافظ ضیاء الدین المقدسی و عز الدین ابن عساکر النسابه و عتیق
السلمانی و تاج الدین القرطبی و سالم بن عبد الرزاق و برادر او جمال یحیی و العز
احمد بن ادریس و الصفی عمر بن البرذعی و الرشید بن مسلم و جمع دیگر اجازه دارد
مدتی تدریس حدیث کرده است بعلاوه از اعمال خیر حج گذارده و غلام آزاد
ساخته و دائماً ملازم خیرات بوده در آخر عمر سودا بر او غلبه نموده تقریباً
یکسال ذهن او را مشوش داشته روز پنجشنبه چهارم ماه شوال سال
هفتصد و پانزده درگذشته است تولد او در سنه ششصد و سی و نه
بوده است

ستیته خاتون

زوجه امیر تنکز مشهور از سلاطین قلاوونیه مصر بوده امیر تنکز در زمان
ملک ناصر در شام نیابت سلطنت داشته و خود سرانه بعضی حرکات میکرده

و از آنجا

و از آنجا که ستیته خاتون زنی از اهل خیر و صلاح بوده او را از بیجا کارهای
ناشایسته منع مینموده مشار الیها در شب دوشنبه سیم رجب سال هفتصد و سی
بدار بقا رفت و در مقبره مخصوصی مدفون گردید و پس از چندین سال شوهر
او بجزای عمل خود رسید
و ستیته لقب چند نفر از محدثات است از جمله لقب فاطمه المحدثه بنت الیسیر است
که از اشیاخ امام سیوطی میباشد و ترجمه حال او خواهد آمد ان شاء الله
تعالی
و ستی بنت ابی عثمان الصابونی و ستیک بنت معمر و محدثه بوده اند و لفظ
ستیک در فارسی مصغر ستی است که بمعنی خانم کوچک است چه کاف در آخر کلمات
فارسی ادات تصغیر است و ستیته که قبل عنوان گردید عربی ستیک است چه
تصغیر رد کلمه باصل میکند و تانیث را هم ظاهر میکند

ستی خاتون

از نساء مشاهیر عثمانی و دختر شیخ الاسلام زنبیللی علی افندی از اعیان عصر
سلطان بایزید خان است از مسطورات حدیقة الجوامع چنین بر می آید که در زیر
سلوری قپوسی مسجدی و مدرسه دارد و محله باسم او نامیده میشود اما خود مشار
الیها در ساحت مکتبی که بر دوش بنا کرده بود در جوار قبر پدر مدفون است

سجاح

چون بقول صاحب اوقیانوس سجاح در آخر کار بشرف اسلام مشرف گشته و بگفته
دیگران نیکوکاری اختیار کرده ترجمه حال او نگاشته میشود و الا از موضوع
ما خارج و مسکوت عنها بود
سجاح بفتح سین و کسر حاء بروزن قطام دختر المنذر متنبیه ایست مشهور
و اصحاب تفاسیر گفته اند سجاح دختر حارث بن سوید بن عقفان التمیمیه میباشد
و کنیه اش ام صادر و زوجه ابو کحیله کاهن یمامه بوده بعدها دعوی نبوت نموده
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله مسیلمه نامی کذاب که نیز از اهل
یمامه بوده و قبول مذهب اسلام نموده بعد از چندی مرتد شده بدعوی نبوت برخاست

و بلطایف

وبلطایف الحیل پرداخت ودر میان قوم خود معروف وملقب برحمن الیمامه
گردید ومدتی مستقلاً بر سر ادعای خود بود ووقتی عریضه خدمت حضرت
فخر کاینات نوشته ادعای مشارکت در نبوت نمود تا در خلافت ابوبکر
بسزای خود رسید

سجاح از عشیرهٔ بنی یربوع از قبیلهٔ بنی تمیم چون مشهور شد اسباب هراس مسیلمه
گردید یعنی سجاح با جمعیتی بطرف مسیلمه حرکت کرد واز جانب ابوبکر نیز دسته
مأمور شدند بر مسیلمه گشتند حرکت این دو لشکر مسیلمه را مضطرب نمود مسیلمه
بطرف سجاح راند وچون باو نزدیک شد خیمه برپا کرد ودر درون آن انواع
بخورات بسوخت چه میدانست که بوی خوش مهیج شهوت زنان است پس
از آن سجاح را در آن خیمه خواست که مسئلهٔ نبوت خود را در آنجا طرح
کنند وکرامات ومکاشفات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن
خیمه حاضر شدند مسیلمه گفت از آیاتی که بر من نازل شده این است (الم تر الی
ربک کیف فعل بالحبلی اخرج منها نسمة تسعی بین صفاق وحشی) وایضاً
(ان الله خلق للنساء افراجا وجعل الرجال لهن ازواجا فنولج فیهن غرامیلنا
ایلاجا ثم نخرجها اذا شئنا اخراجا فینتجن لنا نتاجا) این کلمات سجاح را
بهیجان آورد قرار دادند باهم متحد شوند مسیلمه سجاح را تزویج نمود ونماز
صبح یا نماز صبح وشام امت را مهر سجاح قرار داده این تکلیف را از گردن
آنها برداشت وقرار دادند متفقاً عرب را مطیع کنند گویند هنوز قومی هستند
که بهمین جهت نماز صبح را نمیخوانند

بعضی گفته اند چون مسیلمه وسجاح در یک خیمه نشستند مسیلمه برسم عرب سراویل
خود را بکند الخ دراز داشت در اثنای محاوره سجاح بدید وشهوتش بجنبید
گفت انت نبی وهذه معجزتک بدین سخن میل خود را باو اعلام نمود وباو
تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه شور ومفاوضهٔ مسیلمه وسجاح گرم شد مسیلمه روی
بسجاح کرده گفت

الا قومی الی النیک — فقد هیئ لک المضجع
فان شئت ففی البیت — وان شئت ففی المخدع
وان شئت سلقناک — وان شئت علی اربع
وان شئت بثلثیه — وان شئت به اجمع

سجاح در جواب گفت بل به اجمع فهو للشمل اجمع بعضی از شعرای اسلام
گفته اند

آمت سجاح ووافاها مسیلمة
کذابة من بنی الدنیا وکذاب

قوله آمت ای صارت ایما بلا زوج ویروی اتت بالقصر مع التشدید من الامامة

واز آنجا که سجاح ادعای نبوت را با فصاحت زنانه جمع کرده در حق او گفته اند

وازلی من سجاح بنی تمیم — وخاطبها مسیلمة الزنیم

واغلم من سجاح مثل است وغلمه بمعنی شهوت میباشد وقیس بن عاصم المنقری
گفته است

اضحت نبیتنا انثی نطوف بها
واصبحت انبیاء الناس ذکرانا
فلعنة الله والاقوام کلهم
علی سجاح ومن بالافک اغرانا
اعنی مسیلمة الکذاب لا سقیت
اصداؤه ماء مزن حیثما کانا

پس از قتل وهلاک مسیلمه سجاح توبه کرده وتا زمان معویه زنده بوده است
ابن خلدون گوید سجاح در حال تنبی در دین نصرانیت بوده ومذهب خود را
از نصارای بنی تغلب اخذ نموده است وکلمات سخیفه که آنها را آیات الهیه
میخوانده بسیار از او ذکر کرده اند

سحیقه

مغنیه بوده است مشهوره در اوایل عصر بنی عباس در اغانی ذکر او شده
واین ابیات را در وصف او گفته اند

سحرتهن انت واحدة القیان … فما لك مشبه فیهن ثان
فضلت على القیان بفضل حذق … فحزت على المدى قصب الرهان
سجدن لك القیان مكفرات … كما سجد المجوس لمرزبان
ولا سیما اذا غنیت صوتا … وحركت المثالث والمثانی

سرو جهان خانم

از بنات مكرمات خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه بوده او را مرحوم آقا خان محلاتی تزویج كرده‌اند و مرحوم علیشاه و سلطان محمد شاه پسر و نوه سرو جهان خانم بوده‌اند

سرهی خانم

شاعره ایسته یاربكریه در سال هزار و دویست وسی هجریه در شهر دیاربكر متولد شده هنگام رشد در تحصیل علم و ادب كوشیده و در نظم اشعار تركیه صاحب ید طولی كردیده از بلغای این عصر بشمار می‌آید بعضی اشعار او در تذكرهٔ موسوم بخزانات درج شده و برخی تخمیسات و تسدیسات و غزلیات دیگر نیز دارد كه خالی از امتیاز نیست یك غزل عاشقانه و یك مرثیهٔ بلیغهٔ او زینت این اوراق میكردد و هی هذا

مرغ دل پروانه كلدی لانه لر اغلار بكا … چیقدی زنگارم بو كز خمخانه لر اغلار بكا
یاندیردی ایسه‌م شب تاریك دل غمشادمی … روشن اولسه پرتو افانه پروانه لر اغلار بكا

آشنالرسنك طعن اندازاولورلر هر طرف
واقف اولسه حالمه بیكانه لر اغلار بكا
كتمی كوچ اظهار كوچ بر درده اولدم مبتلا
داروسن بیلمز طبیب كاشانه لر اغلار بكا
طوش اولور سه مكتب عرفانده اهل هر فن
حسرت ایله طفل فرزندانه لر اغلار بكا
ساقی بزمك الندن پسرم ایاغیچون كوزل
دلبر ه دلشنك اولور پیمانه لر اغلار بكا

كاشفه میزاب ساقیدن ایچوب مست اولمشم
حالمه آگاه اولان مستانه لر اغلار بكا
سرهی بر ویرانه‌ده بر كنجه ایردك مثلی یوق
حسبحالم سویلسه‌م دیوانه لر اغلار بكا

فراغت كلمشم فانی جهاندن خصم جانانده
نه بیلسون مهر نا بلوق دشمن اولكیم اصلی نادانده
فلك حلخوا هم اوزره دون نمك بر كشته دورانده
نهال نازنینمدن جدا حالم پریشان در
بنم كو كلم قرالكل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوزبیك بهار اولسه
بهارك روز نوروزن طوبوب شاد اولسه هب كللر
دیر و ب كیسولرن تیز یكه كلسه باغه سنبللر
بوا ثنا هر طرفدن نغمه ساز اولسه شیرین دللر
دل پرد ردمی كوش ایتسه بلبل بی كبی ایكلر
بنم كو كلم قرالكل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوزبیك بهار اولسه
بو باغك سرو قد برلالرفدا ارمدن آیرلدم
درخت عمرمك شیرین سخن یارمدن آیرلدم
ملامت ایلمز الله ایچون یارمدن آیرلدم
حقیقت ده اهنك منصوری بم دارمدن آیرلدم
بنم كو كلم قرالكل غنچه سی وش طوب طولی قاندر
آچلمق اختیار ایتمز اگر یوزبیك بهار اولسه
فراق دود حسرت در چیقان قندیل جاندن
سماده فات بقات ابر بهار اولمش دهاندن

کوردیکجه یمی یعقوب فراید ردی یانمدن
دمادم پرموزاید صداهب اُستخوانمدن
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیك بهار اوُلسه

قضا پیکانسز ناکاه جکر پاره م سیر اولدی
نشانه او غرادی تقدیره ثابت بر بن بولدی
آچوب پر مرغ روحی باغ فردوسه روان اولدی
ترحم ایتمدی بونا تو ابی یاقدی یاندردی
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیك بهار اولسه

نهانی شمع عشقه یانمغه پروانه یم شمدی
ایچی دلدار ایله مملو طیشی بیکانه یم شمدی
براق بو آه و زاری حسرت خمخانه یم شمدی
فلك جامیله سم نوش ایتمشم مستانه یم شمدی
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیك بهار اولسه

صلا زد اهل عشقه جمع اولوب عرفانی کورسونلر
سرای خلوته حکم ایلیان سلطانی کورسونلر
ملامتخوفرسندن کزلنان عریانی کورسونلر
هله وقتم یوق ایمدی سری سوزانی کورسونلر
بنم کوکلم قزل کل غنچه سی وش طوب طولی قاندن
آچلمق اختیار ایتمز اکر یوز بیك بهار اولسه

چون این غزل و مرثیه بخط خود سری خانم دیده نشده بعضی کلمات بمعنی و تعبیرات دارد که مغایر شیوهٔ شعری است و معلوم است که قلم ناسخ آنرا مغشوش کرده است

اول بند چهارم مرثیهٔ این غزل نابی مرحوم را بخاطر آورده است

سرم او سُنده فات فات دودآهم افلاکه دوغشده
غبار غم کوکلده توده توده خاکه دونمشده

چون سری خانم خلوص عقیدت و محبتی با ئمهٔ مکرمین در عراق عرب دارد چند سال قبل عزیمت بغداد کرده کلیهٔ عتبات عالیات آن نواحی را زیارت نموده بعد از آن بدیار بکر باز کشت و از آنجا باسلامبول آمده در خانهٔ کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

سُعاد

بضم سین اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب میباشد و از آنجمله است سُعاد زوجهٔ کعب بن زهیر صاحب قصیدهٔ (بانت سُعاد و قلبی الیوم متبول) در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تغزل را باسم زوجهٔ خود گفته و این در عرب غرابتی ندارد و سُعاد بنت رافع و سُعاد بنت سلمه دو نفر زن صحابیه بوده اند

سُعدی

بروزن دُنیا نیز اسم چند نفر از مشاهیر نسوان عرب است و از آنجمله است شاعرهٔ محبوبه از قبیلهٔ بنی اسد از قرار یکه در تزیین الاسواق مسطور است عم زادهٔ این سُعدی بسعدی عاشق شد و خواستار او را این زن بکبرد اما پدرش میخواست دختری با شان تر از آن برای او بکیرد هر چند پسر اصرار کرد پدر انکار نمود و کار ببرودت کشید و پدر سعدی سُعدی را با دیکری تزویج نمود و عشق پسر عم بر دختر عم بعد از این واقعه افزوده شد روزی در محلی عاشق و معشوق بهم برخوردند عاشق این اشعار را بمعشوق خواند

لعمری یا سُعدی لطال تأیمی ومعصیتی شیخی فیك كلاهما
وترکی للحیین لم ابغ منهما سواك ولم یربع هوای علیهما

سُعدی این ابیات را در جواب انشاد کرد

حبیبی لا تعجل لتفهم حجتی کفانی مابی من بلاء و من جهد

ومن عبرات تعتریني وزفرة　　تکاد لها نفسي تسیل من الوجد
غلبت علی نفسي جهادا ولم اطق　　خلافا علی اهلي بهزل ولا جد
ولن یمنعوني ان اموت بزعمهم　　غدا خوف هذا العار في جد وجد
فلا تنس ان تاتي هناك فتلتمس　　مکاني فتشکو ما تحملت من جهد

فرداي آن روز سعدی درگذشت وعاشق او نیز بعد از او نماند

وسعدی چنانکه در اصابه مذکور است اسم چهار نفر از صحابیات میباشد ویکی از آنها سعدی بنت کریز بن ربیعة بن عبد شمس العبشمیه خالهٔ عثمان بن عفان است که او را با بن ارجوزه بقبول اسلام تشویق وترغیب مینمود

عثمان یا عثمان یا عثمان　　لك الجمال ولك الشان
هذا نبي معه البرهان　　ارسله بحقه الدیان
فاتبعه لا تغیا بك الاوثان

بعد از آنکه عثمان بشرف اسلام مشرف شد وبافتخار صهریت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نایل آمد سعدی او را باین منظومه مبارکباد گفت

هدی الله عثمان الصفي بقوله　　فارشده والله یهدي الی الحق
فتابع بالرای السدید محمدا　　وکان ابن اروی لا یصد عن الحق
وانکحه المبعوث احدی بناته　　فکان کبدر مازج الشمس في الافق
فداءك یا ابن الهاشمیین مهجتي　　فانت امین الله ارسلت في الخلق

سعده

چنانکه پیش در لغت ربیحه گذشت سعده جاریهٔ ابن رامین واز مغنیات مذکوره در اغاني است علاوه بر خواندن در کتابت هم دستی داشته صالح بن علي از عمال عباسیه که عم ابو جعفر منصور باشد ودر ایام خلافت این خلیفه والی مصر بوده سعده را بهزار درهم ابتیاع نمود

سعده

بنت عبد الله عمرو بن عثمان از نژاد کان امویه است واز بنی مروان یزید بن عبد الملك او را در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملك ببیست هزار

دینار مهر تزویج کرد واین شرح در حرف حاء در لغت حبابه گذشت

سعده بنت قمامه

بنا بر مسطورات ابن اثیر از زنانی است که در عصر حضرت ختمی مآب صلی الله علیه وآله بوده وزنها را پیشنمازی مینموده بنا بروایت ام سلمه هنگام امامت مقدم بر صفوف ماموهین نمی ایستاده بلکه خود هم در صف بوده است

سعدونه

چنانکه در حرف الف در لغت ام سعده گذشت ادیبه ایست اندلسی قرطبي ودختر عصام حمیری که در فضل وعلم دارای مرتبت وامتیازی بوده چون قوهٔ حافظه بکمال داشته از پدر وجد خود در ادبیات وسایر علوم روایات نموده است در نفح الطیب مسطور است که از یکی از ادبا سوالی در باب نعال شریفهٔ حضرت رسول کرد تدا وچون بزیارت آن مشرف نشده بود در جواب گفت

سألتم التمثال اذ لم اجد　　للثم نعل المصطفی من سبیل

سعدونه ابیات ذیل را ضمیمهٔ این شعر نمود

لعلني احظی بتقبیله　　في جنة الفردوس اسنی مقیل
في ظل طوبی ساکنا امنا　　اسقی باکواب من السلسبیل
وامسح القلب به علّه　　یسکن ما جاش به من غلیل
فطالما استشفی باطلال من　　یهواه اهل الحب في کل جیل

بعضی نیز این قطعهٔ مشهوره را که برابو الفضل ابن العمید وزیر منسوبست بسعدونه نسبت میدهند

اخ الرجال من الابا　　عد والاقارب لا تقارب
ان الاقارب کالعقا　　رب او اشد من العقارب

سفری بنت یعقوب

دختر عالم مشهور یعقوب بن اسمعیل بن عمر است که معروف بقاضي الیمن بوده مشار الیها از اعیان عصر صلاح الدین صفدی بشمار می آید

وبعفت وصلاح اشتهار داشته است از اجزاء شریفه حدیث جزء ابو القاسم الکوفی را نزد جد خود اسمعیل وبرادر خود اسحق خوانده وبعد از آن تدریس کرده در سال هفتصد وبیست ونه در شام اجازه داده وعبد الله بن المحب از او اجازه گرفته سنتش از نود تجاوز کرده در سنه هفتصد وچهل وپنج هجری درگذشته است

سکن

جاریه محمود الوراق است که از رجال دولت بنی عباس بوده وبرده فروشی مینموده در زهدیات شعر میگفته وفصاحتی داشته وقتی خواست سکن را بفروشد سکن عریضه بمتوکل خلیفه عباسی نوشت واستدعا کرد که او را از محمود بخرد اما چون متوکل پیش مشتری شده بود وسکن ابا نموده این دفعه متوکل عریضه او را پاره کرد سکن نهایت متألم وقصیده تقریبا مشتمل بر بیست بیت مبنی بر تشکی وتاسف گفت واین ابیات از آن قصیده است

ما للرسول اتانی منك بالیاس
احدثت بعد وداد جفوة القاسی
فهبك الزمتنی ذنبا بظلمك لی
ما ذا دعاك الی تخریق قرطاسی
یا متبع الظلم ظلما کیف شئت فکن
عندی رضاك علی العینین والراس
انی احبك حبا لا لفاحشة
والحب لیس به فی الله من باس

چون در بعضی کتب مزبوره باسم نشوی هم نوشته شده در حرف نون نیز اشاره خواهد شد انشاء الله

حضرت سکینه بنت الحسین علیه الصلوة والسلم

حضرت

حضرت سکینه سلام الله علیها از نسوان بزرگ اسلام وپردگیان خانه نبوت وپرورده کان حجر عصمت است اشتهار فضایل ومناقب آن افتخار آل ابی طالب ما بین المشارق والمغارب اکر فته ابن قتیبه میگوید ولها السیرة الجمیلة والکرم الوافر والعقل التام وشمس الدین یوسف سبط جمال الدین عبد الرحمن واعظ مشهور گوید وکانت من الجمال والادب والظرف والسخا بمنزلة عظیمة وقاضی احمد بن خلکان اربلی میگوید کانت سیدة نساء عصرها ومن اجمل النساء واظرفهن واحسنهن اخلاقا ومحمد بن یعقوب فیروزآبادی ضبط این اسم را برخلاف آنچه ما بین العوام اشتهار دارد بضم سین وفتح کاف نموده است میگوید سکینه بروزن جهینه نام دختر حسین بن علی علیه السلم است وطره سکینیه بان بزرگوار انتساب دارد

ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی گوید سکینه لقب آن حضرت است ونامش امیمه بوده وبقولی امینه وبقول دیگر امیه ابن خلکان میگوید وی را مادرش رباب دختر امرء القیس بن عدی بلقب سکینه ملقب ساخت واز محمد بن سائب کلبی نسابه مشهور نقل است که گفته عبد الله بن حسن بن حسن که همشیره زاده حضرت سکینه میباشد مکرر از در آزمون از من پرسید که نام سکینه بنت الحسین چیست گفتم امیمه گفت صحیح است ولی راجح در نظر نگارنده آنکه نام آن مخدره گرامی آمنه بوده واین قول ابو الفرج اصفهانی است روایة عن الطوسی عن الزبیر عن مصعب ودلیل رجحان حکایتی است که هم در اغانی از ابو الحسن مدائنی آورده میگوید ابو اسحق مالکی گفت حضرت سکینه را که نام شریفش آمنه بود مگر یکی از اهل البیت از در گستاخی گفت که تا سکینه از تو بسی شوخی وشکفتگی بظهور میرسد واز خواهرت هیچ مزاح وسبکروحی مسموع نیفتاده فرمود همانا این از تاثیر اسم است شما او را بنام جده مومنه ما فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله مسماة ساخته اید ومرا بنام جده دیگر که اسلام را در نیافته است خوانده اید ومراد آنحضرت آمنه بنت وهب مادر پیغمبر صلعم بود واز این خبر که اماره صدق وصحت بر آن لایح است

محقق

محقق میگردد که اسم مبارک آن بزرگوار امیر بوده است مادر حضرت سکینه رباب دختر امرء القیس بود و این امرء القیس غیر شاعر مشهور و از ملوک عرب صاحب قصیدهٔ قفانبک از سبع معلقات میباشد چنانکه عوام اهل منبر بر این عقیده اند و یکی از شعراء جاهلیین بوده و ابن کلبی او را از مخضرمین محسوب است و اسلام امرء القیس پدر رباب بدست عمر بن الخطاب و در زمان خلافت او اتفاق افتاد و از جانب عمر بوکروهی از قضاعهٔ شام که اسلام آورده بودند امارت یافت و چون شخصی شریف و بشجاعت مشهور بود و داستان حمله و اغارت او بر قبیلهٔ بکر بن وائل در عهد جاهلیت هم ذکر میدانست و یوم فلج که از ایام عرب و جنگهای نامی ایشان میباشد عبارت است از همان روز غارت امرء القیس از مشایخ بنی کلب بر قبیلهٔ مزبور لاجرم مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیوستگی و خویشاوندی با دودمان رسالت رغبت فرمود در همان هنگام که امرء القیس اسلام پذیرفته و لوای امارت قضاعهٔ شام گرفته بود و بمعرفت حضرت امیر المؤمنین با حسنین علیهم السلام از دنبال او در رسید و بدست مبارک جامه اش بگرفت و فرمود ای عم منم علی بن ابی طالب پسر عم و داماد رسول خدا و این دو پسر فرزندان من میباشند از دختر پیغمبر و ما در دامادی تو میل و رغبت فرموده ایم و امرء القیس را از سعادت طالع و حسن اتفاق سه دختر بخانه بود پس روی بآن بزرگواران کرد و گفت قد انکحتک یا علی المحیاة بنت امرئ القیس و انکحتک یا حسن سلمی بنت امرئ القیس و انکحتک یا حسین الرباب بنت امرئ القیس عز الدین ابن اثیر جزری در کامل میگوید امیر المؤمنین علیه السلام از محیات دختر امرء القیس دختری در وجود آمد و هم بکودکی درگذشت بالجمله حضرت سکینه از بن رباب دختر ابن امرء القیس است و سید الشهداء ارواحنا له الفداء سکینه و مادرش را بسیار دوست میداشت بحدی که آن بزرگوار را در شدت محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت در جواب اعتراض و عتاب این سه شعر مشهور را بنظم آورده است

لعمرک انّنی لاحبّ دارا　　تکون بها سکینة و الرّباب
احبّهما و ابذل جلّ مالی　　و لیس لعاتب عندی عتاب
فلست لهم و ان عابوا مطیعا　　حیوتی او یغیّبنی التّراب

از مالک بن اعین روایت است که گفته از سکینه بنت الحسین علیهما السلام شنیدم که میفرمود عم بزرگوارم امام حسن صلوات الله علیه بود که بر پدرم در باب رباب اعتراض و عتاب فرمود و پدرم آن شعرها را در جواب گفت شیمس الدین قره غلی اشعار مزبوره را باندک اختلافی نقل نموده است میگوید رباب دختر امرء القیس زوجهٔ حسین بن علی علیهم السلام که مادر سکینه بنت الحسین است در میان اسیران بود و حسین علیه السلام رباب را بشدت دوست میداشت و در حق وی شعرها دارد از آنجمله این سه بیت است

لعمرک انّنی لاحبّ دارا　　تحلّ بها سکینة و الرّباب
احبّهما و ابذل فوق جهدی　　و لیس لعاذل عندی عتاب
و لست لهم و ان عتبوا مطیعا　　حیوتی او یغیّبنی التّراب

لام لهم بر این روایت تقویه است و بر روایت سابق صله و علی الروایتین هر دو ضمیر مجرور و مرفوع راجع بجمع عاتبین یا عاذلین مستنبط از نکرهٔ واقعه در سیاق نفی و حیوتی مفعول فیه و او بمعنی الی ان خواهد بود و عوام اهل منبر در معنی بیت اول میگویند حضرت ابی عبد الله میفرماید بهر خانه و کاشانه که سکینه نام و رباب نام باشد من آنجا را دوست میدارم و این صحیح نیست چه اراده معنی عام از علم الاشخاص و تکلف استخدام در ضمیر احبهما لازم میاید بدون هیچگونه ضرورت　　و هم در حق سکینه و رباب است بیت مشهور دیگر آنحضرت که فرموده

کانّ اللّیل موصول بلیل　　اذا زارت سکینة و الرّباب

چون رباب برای صلهٔ ارحام و احباب میرفته است و دخترش سکینه را نیز همراه میبرده و مفارقت و انتظار ایشان موجب ضجرت خاطر مبارک

حضرت ابو عبدالله صلوات الله علیه میکرده است این بیت را فرموده
و اساتید فن شعر و علم ادب در معنی طول لیل این مضمون بلاغت
مشحون را بسیار پسندیده اند

همانا حضرت سکینه سلام الله علیها از غزیرهٔ بلاغت و ملکهٔ فصاحت نصیبهٔ
عظیم داشته است در سخن سنجی و شعر شناسی که صناعت نقد شعر میگویند
از اساتید زمانه و خداوندان شهرت طنانه بوده بچندین روایت بنظر
رسیده است که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعراء آنعصر نتایج طبع خود را
بخاطر شریف آنحضرت عرضه میداشتند و برانتقادات او وی آن بزرگوار
متقاعد میگشتند زبیر بن بکار از عمش مصعب روایت کرده است که گفته
کانت سکینة عفیفة سلمة برزة من النساء تجالس الاجلة من قریش و تجتمع
الیها الشعراء و کانت ظریفة مزاحة در تذکرة الخواص است که و کانت
تاوی الی منزلها الادباء و الشعراء و الفضلاء فتجیزهم علی مقدارهم
و از هشام بن محمد منقول است که گفته اجتمع علی بابها جماعة من الشعراء
لتمایز بینهم و کانوا یرضون بحکمها لما یعرفون من ادبها و بصارتها بالشعر
الغرض نوبتی چنان افتاد که جمعی از نقادان سخن و ارباب صناعت سخن و اسلام
و مشاهیر امراء کلام که از آنجمله بود فرزدق و جریر و کثیر و نصیب و جمیل
بر در سرای قدس انتمای حضرت سکینه مجتمع گردیدند و همی خواستند
که آن بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر و اجالهٔ خاطر بفرماید و
اشعر ایشان را تشخیص دهد و آنکه بر همه مقدم است بتصدیق وی معلوم
گردد پس چند روز در ضیافت آن بزرگوار بسر بردند که تشرف مرای
مطهر و مسمع مقدس را بازیافته بودند تا یک روز بر بارگاه بنشست
و پرده از پیش روی وی فروهشته شد و از کنیزان خاصه یکی که بسی زیبنده
و توجیه ان مخدره عظمی ناویهٔ اشعار و حافظهٔ اخبار بود و کمالی فایق و
جمالی رایق داشت بیرون آمد و شعرا را احضار کرد و موقف کریم آنحضرت
جائی بود که اجتماع ایشان می دید و سخن ایشان می شنید پس آن جاریه از جانب

مولاة بزرگوار خود آغاز سخن نمود گفت آیا از شما فرزدق کدام است
ابو فراس بپاسخ برخاست و گفت ها انا ذا گفت آیا توئی گوینده این شعر که

هما دلتانی من ثمانین قامة ... کما انحط باز اقتم الریش کاسره
فلما استوت رجلای بالارض قالتا ... احی یرجی ام قتیل نحاذره

(یعنی آن دو زن پس از آنکه من بکام خویش رسیدم و توشهٔ وصال برگرفتم
از آن بلندی که بمسافت هشتاد قامت بود مرا فرود آوردند چنانکه باز
شکاری از فراز بنشیب آید و چون هر دو پایم بر زمین قرار گرفت از در
باز پرس ندا دادند که آیا فرزدق زنده است تا امید وار بگردیم یا کشته
تا بر حذر بوده باشیم) راوی گوید فرزدق در جواب جاریه گفت بلی این
شعرها از من است گفت چرا سر پوشیده را فاش ساختی و راز نهان را آشکار
کردی و بزرگوار خویشتن با محبوب پرده بپوشیدی این هزار دینار بستان
و بخانهٔ خویش باز گرد (هزار دینار آن زمان از هزار تومان حالا خیلی
بیشتر بوده است) پس آن جاریه بحضور سیده بزرگوار باز گشت و حالی
مراجعت نمود و گفت آیا از شما جریر کدام است جریر جواب داد که ها انا ذا
گفت آیا توئی صاحب این بیت که

طرقتک صائدة القلوب ولیس ذا ... حین الزیارة فارجعی بسلام

(یعنی شبانه ای جریر تو را دلبر بیامد و او را نپذیرفتی و گفتی که این ساعت
زمان دیدار نیست بسلامت باز گرد) جریر گفت نعم یا هذه این بیت از منست
گفت اگر چه عاشق عفیفی اما مردی بس ضعیفی چرا از راه نیاز فراز نیامدی
و دست دوستی که قدم رنجه کرده بود نگرفتی و در کمال پارسائی سخنان
آشنائی نراندی و از دفتر آشنائی شرحی بروی نخواندی هم این هزار دینار
بستان و راه وطن بگیر پس دیگر باره بحضرت اطهر مولات مسلمین و
مسلمات در آمد و در وقت برآمد و گفت کثیر صاحب عزه از شما کدام است
کثیر عرض نمود که ها انا ذا گفت آیا توئی خداوند این شعر که

یقر بعینی ما یقر بعینها ... و احسن شیء ما به العین قرت

(یعنی هر آنچه چشم عزه را خنک میسازد و خاطرش را خورسند میدارد من نیز
همان را دوست میدارم و آنچه چشم را خنک نماید و دل را خوش کند بهترین
چیزهاست) کثیر گفت بلی این شعر از من است گفت هیچ امری خاطر عزه را
تو ازنده تر و دلش را شادمان تر از نزدیکی با وی نیست آیا نیز تو چنانی
و مثل آنی این یکهزار دینار بستان و قدم رنجه دار و دیگر باره برفت و
باز آمده گفت نصیب کجاست پاسخ داد که ها انا ذا گفت توئی گوینده
این شعرها که

من عاشقین تراسلا و تواعدا | حتی اذا نجم الثریا حلقا
باتا بانعم لیلة و الذها | حتی اذا وضح الصباح تفرقا

(یعنی از دو عاشقی که بیکدیگر کس فرستادند و میعاد نهادند تا وقتیکه
ستاره پروین دو بالا بالها کشود بخوشترین و لذیذترین شبی زمان
گذرانیدند و چون صبح بدمید از هم جدا شدند) نصیب گفت آری
گفت قبحك الله چرا گفتی تفرقا از هم جدا شدن آیا نه مستلزم بهم چسبیدنست
برای پیکر شریف عشق خرقه تهمت بجای کسوت عفاف از چه اوردی و ابروی
خوبی را چرا بردی کاش می گفتی تعانقا تا داغ شایبه شهوت را محی نتی
و رشته نفسانیت را می گسستی آنگاه حسب المعهود بموقف جلالت آن
اختر برج رسالت مشرف شد و باز مراجعت جست و گفت جمیل کدام است
جمیل جواب داد که اینک منم گفت خاتون من تو را اسلام میرساند و اظهار
تلطف مینماید و میفرماید همی اشتیاق دیدار تو داشتم از وقتیکه این
شعرهای تو شنیده ام که

فیا لیت شعری هل ابیتن لیلة | بوادی القری انی اذا لسعید
لکل حدیث بینهن بشاشة | وکل قتیل بینهن شهید

(یعنی نمیدانم آیا دیگر شبی در منزل وادی القری ببیتوته نصیب خواهد شد
البته از اتفاق چنین وقت نیکبخت خواهم بود هر سخن را در آن انجمن
شادمانی است و هر کشته را در آنخاك مقام شهیدان پاك است)

سیده

سیده من میفرماید جزاك الله خیرا که دوستداری خود را از هر خیال ناسزاوار
خالص و در پارسائی متمحض ساختی و صحبت ما پردگیان را بصفتی جز تازه روئی
و شادمانی نستودی و برای کشتگان کوی ما سعادت شهادت که نتیجه عشق
عفیف است قائل گردیدی تو را بر جمله اقران تقدم و رجحان است قد حکمنا لك
علی الجمیع این چهار هزار دینار بپذیر و مکرمهای خانه خویش بگیر
تفصیل این محاکمه و انتقادات چنانکه اشارت شد بر انحاء مختلف روایت
گردیده حتی در بعضی بجای شعراء مذکور حفظه و راویهای ایشان مسطور افتاده
و ما از آنها صورت مزبوره را التقاط و انتخاب نمودیم
ازجمله حکایات حضرت سکینه با شعراء طبقه تابعین آنکه وقتی آن بزرگوار عروة بن
اذینه را بدید و عروه از اعیان علماء عصر و از صلحاء سالکین بود و اشعار نغز
میسرود پس با وی فرمود توئی صاحب این شعر

اذا وجدت اوار الحب فی کبدی | اقبلت نحو سقاء الماء ابترد
هبنی بردت ببرد الماء ظاهره | فمن لنار علی الاحشاء تتقد

(یعنی چون سوزش عشق را در جگر خویش احساس میکنم بسوی مشك آب میشتابم
و با آب تسکین آن حرارت میجویم گرفتم که با خنکی آب ظاهر بدن را تبرید کردم
آیا کیست تا شعله درونی را که همی زبانه می کشد کفالت تسکین و اطفا نماید)
عروه عرضه داشت که بلی این شعر از من است پس حضرت سکینه دیگرباره فرمود
توئی صاحب این شعر

قالت و ابثثتها سری فبحت به
قد کنت عندی تحب الستر فاستتر
الست تبصر من حولی فقلت لها
غطی هواك وما القی علی بصری

(حاصل مراد آنکه چون راز و نیاز در حضرت دوست آغاز کردم و درد نهانی
فاش ساختم گفت تو خود همیشه مرا بنهفتن عشق و پوشیدن سر میفرمودی آیا
رقیبان را از بیگانه و خویش در پس و پیش نمیبینی گفتم شوق و شیفتگی تو و حالتی

که

که از شور عشق بر من میرود چشمم بگرفت و پردهٔ غفلت بذهولش بپوشانید عروه عرضه داشت که بلی این شعرها هم از من است حضرت بجمع جواری خویش که در حوالی متفالیثر صف زده بودند اشارت کرده فرمود اینها همه آزادند اگر این شعرها از دل بعشق و خاطر گرفتار برآمده باشد حکایت از آنکه عروه را با همه مقام علم و زهد و صلاح و تقوی در این تغزّلها خاطر گرفتار در لکشی و دلربوده لولی و شیی بوده است نه آنکه محض اظهار فضل و اقتضای طبع این شعرها سروده چنانکه رب المتغزّلین شیخ مصلح الدین طیّب الله فاه و عطّر ثراه فرموده که

هم بود شوری درین سر بی خلاف کاینهمه شیرین زبانی میکند

هم از اشعار عروة بن اذینه که بسمع حضرت سکینه رسیده بود این چند بیت است که در رثاء برادرش بکر بن اذینه گفته است

سری همّی وهمّ المرء یسری	وغاب النجم الّا قید فتر
اراقب فی المجرّة کلّ نجم	تعرّض او علی المجراة یجری
لهمّ ما ازال لهم قرینا	کانّ القلب ابطن حرّ جمر
علی بکر اخی ولّی حمیدا	وایّ العیش یصلح بعد بکر

(حاصل آنکه اندوه من شبانه در حرکت آمد و اندوه مرد شب روی میکند برجالیکه پروین قریب بغروب بود هر اختری را که پیش می آمد و با بر مدار خویش میرفت من همی دیده بانی میکردم و این شب بیداری و ستاره شماری از جهت غمی بود که همی با آن قرینم چنانکه گوئی دل را سوز جمرهٔ آتش در درون است و این غصه و غم بر بکر برادرم میباشد که سعیدا بزیست و حمیدا درگذشت و کدام عیش بعد از بکر نیکو است)

آورده اند که چون حضرت سکینه این شعرها بشنود فرمود این بکر کدام است که برادرش عروه هر عیش را بعد از وی ناگوار دانسته است خدمتگذاران بکر را بنشان تعرف همیکردند پس فرمود این بکر بلکه همان مردک سیاه قامی است که بر ما همی گذشت عرضه داشتند که آری بکر همان است فرمود طاب بعده کل شیء حتی الخبز والزیت یعنی پس از مرگ او هر عیشی گوارا و هر چیزی پاکیزه

ونیکو است حتی نانی که ادامش روغن زیتون باشد

محمد بن سلام گفته است حضرت سکینه بی مزاح و سبکروح بود وقتی زنبوری بر جسد مبارکش گزند آمد چون مادرش رباب ملتفت حال وی شد بانگ زد که هان ای سیّده من ترا چه افتاد در جواب گفت لسعتنی دبیرة مثل الابرة اوجعتنی قطرة یعنی مرا زنبورکی بماند ازهٔ سوزنکی بگزید و گمگی بدرد آورد از یحیی بن سلیمان بن حسین منقول است که گفت حضرت سکینه بنت الحسین در ماتمی حضور داشت یکی از دختران عثمان بن عفان هم در آنجا بود دختر عثمان ار در افتخار گفت انا بنت الشهید حضرت سکینه خاموش بود تا وقت اذان رسید همین که موذن بانگ اشهد انّ محمدا رسول الله بر کشید سکینه فرمود هذا ابی او ابوک عثمانیه از مفاخرت اظهار ندامت کرد و گفت لا افخر علیکم ابدا

وهم از کلمات بلاغت آیات آن مخدرهٔ عظمی است که فرموده ادخلت علی مصعب وانا احسن من النار الموقدة فی اللیلة القرّاء یعنی مرا بشرط زنی بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در حالیکه من از آتشی که در شب سرد افروخته باشند نیکوتر بودم وهم این مضمون فصاحت مشحون از آن سلالهٔ خاندان عصمت و جلالت است که در صفت حسن دختر خویش که او را مروارید پوش ساخته و به پیرایه بسیار آراسته بود فرمود ما البستها ایاه الا لتفضحه یعنی مروارید بروی نپوشانیدم مگر برای آنکه مروارید را مفتضح کند و رسوا سازد کنایه از آنکه دانه های مروارید بر دوش و بر این دختر مانند اختر است که از قران آفتاب در تاب و در احتراق پذیرفته باشد علی التقریب این مضمون مسطور است این شعر مشهور

بزیورها بیارایند وقتی خوبرویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارائی

این دختر را حضرت سکینه سلام الله علیها بقولی از مصعب بن زبیر داشته و آن مخدرهٔ عظمی نام مادر خود رباب را بر وی گذاشته بوده است

وچون مصعب بقتل رسید برادرش عروة بن زبیر ترکهٔ مصعب را حیازت
کرد و در باب دارا آنکه هنوز صغیره بود برای پسر خود عثمان بن عروة بن زبیر
عقد بست پس مشار الیها بکودکی درگذشت و عثمان ده هزار دینار از مال
او بمیراث گرفت به اعتقاد هشام بن محمد نام آن دختر الباب بوده نزد طایب
میگوید وکانت قد ولدت من مصعب ابنة سمّتها اللّباب وکانت فائقة الجمال
لم یکن فی عصرها اجمل منها فکانت تلبسها اللؤلؤ الی آخره
وصاحب تذکرة الخواص اسم دختر مصعب را از سکینه علیها السّلام فاطمه
مینویسد وبقول دیگر حضرت سکینه آن دختر را که جواهر و لؤلؤ میپوشانید
از شوی دیگر که عبد الله بن عثمان خزامی بوده است داشته قول اول از
زبیر بن بکّار است وقول ثانی از شعیب بن صخر وکیف کان حضرت سکینه
سلام الله علیها را چند مزاوجت اتفاق افتاده و در عدد ازواج و ترتیب
ایشان در میان رواة اخبار و نقلهٔ آثار اختلاف بسیار است از الجمله
بعضی حضرت حسین اثرم فرزند حضرت امام حسن علیه السّلام را از ازواج
وی دانسته اند و دیگری برادر صلبی حسین اثرم عبد الله بن الحسن سلام الله
علیهما را و دیگری برادر دیگر ایشان عمر بن الحسن را نام برده اند و هما نامعلوم
متأخم بمقطوع نزد نگارنده آنست که آنحضرت را در دو شوهر که یکی از بنی
عم زاده گرفته اند زبیر بن بکّار صاحب کتاب انساب عبد الله بن الحسن را
معیّن کرده است و گفته تزوّجت سکینة بنت الحسین علیه السّلام عدّة ازواج
منهم عبد الله بن الحسن بن علی وهو ابن عمّها و ابو عذرتها و بعد از عبد الله بن
حسن مصعب بن زبیر را نام برده آنگاه عبد الله بن عثمان خزامی را که بقولی
آن دختر سابق الذّکر را حضرت سکینه از وی داشته و بعد از عبد الله خزامی
زید بن عمرو بن عثمان بن عفّان برادر شوهر دویم خواهرش حضرت فاطمه بنت
الحسین سلام الله علیها را هم بقول ابن بکّار مزبور دو شوی دیگر آن حضرت که
علاقهٔ ما بین وی و ایشان فقط بعقد انحصار یافته و هر دو قبل البناء علیها
طلاق گفته اند بعد از ازواج اربعهٔ مشار الیهم بوده اند و از صالح بن حسان

روایتست که گفته ان سکینة کانت عند عمر بن حکیم بن حزام ثمّ تزوّجها بعد ذلك
زید بن عمرو بن عثمان بن عفّان ثمّ تزوّجها مصعب بن الزّبیر فلمّا قتل مصعب
خطبها ابراهیم بن عبد الرّحمن بن عوف فبعثنا الیه ابلغ من حمقك ان تبعث الی
سکینة بنت الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلّی الله علیه وسلّم تخطبها فامسك
عن ذلك الی آخر الخبر وروایتی از محمّد بن سلام نقل نموده است که گفته ان ابا
عذرها عمر بن الحسن بن علی علیهم السّلام ثمّ خلفه العثمانی ثمّ مصعب بن الزّبیر ثمّ الاصبغ بن
عبد العزیز بن مروان و ابن اصبغ در بنوقت خدیو مصر بود و حضرت سکینه
از هوای مملکت مصر اظهار کراهت فرمود اصبغ برای وی مدینة الاصبغ را
بنیاد نهاد و بیست هزار دینار کابین قرار داد چون عمش عبد الملك بن مروان
که خلیفهٔ عصر بود ماجری بشنود برادرزاده را از زواج حضرت سکینه بخل
و رزید و او را در میان ایالت مملکت مصر و آن مزاوجت مخیّر ساخت اصبغ
نامهٔ طلاق حضرت سکینه را داد و وقت نکاحش کسیل داشت
و مصعب بن زبیر آن مستوره کبری را بتحکم گرفت شیخ شمس الدّین سبط بن الجوزی
تجاوز الله عن سیّئاته در روایت غیر ابن قتیبه چنین می‌آورد که واوّل من تزوّجها
مصعب بن الزّبیر قهرًا وهو الّذی ابتکرها ثمّ قتل عنها وقد ولدت له فاطمة
آورده اند که مصعب در بصره از جانب برادرش عبد الله بن زبیر که او را امر دوم
امیر المؤمنین وخلیفهٔ عهد میدانستند ایالت داشت که حضرت سکینه را
خواستاری کرد و یک ملیون درهم بصداق وی داد و بروایت سبط مشار الیه
کابین آن بزرگوار ششصد هزار بود و او را برادر بزرگوارش حضرت امام
علی بن الحسین صلوات الله علیه با مصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن
عثمان گفته است که هم حضرت علی بن الحسین عم خود آن معظّمهٔ جلیله را بسوی
مصعب بن زبیر حمل داد و مصعب بپاداش این مکرمت کبری که از حضرت علی بن
الحسین عم نسبت بوی بظهور رسید چهل هزار دینار و تقدیم حضور پر نور امام
علیه السّلام کرد
زبیر بن بکّار صاحب انساب قریش میگوید ان عبد الله بن الحسن زوجها کان

یکی

یکنّی اباجعفر وامّه بنت الشلیل بن عبدالله البجلی اخی جریر بن عبدالله ثمّ
خلف علیها مصعب بن زبیر زوّجه ایّاها اخوها علی بن الحسین ع ومهرها مصعب
الف الف درهم قال مصعب وهو شیخ الزبیر بن بکار وحدثنی مصعب بن عثمان
انّ علی بن الحسین اخاها حملها الیه فاعطاه اربعین الف دینار

ومصعب بن زبیر ما بین حضرت سکینه بنت الحسین و بین عایشه بنت طلحه بن
عبیدالله جمع کرده بود و این دو را که عقیلتی قریش می گفتند با هم در حبالهٔ
نکاح داشت وحضرت سکینه بمقتضای رسمیکه ما بین دو ضرّه متعارف است
عایشه را ذات الاذنین میخواند کنایت از آنکه گوش عایشه هر یک از بزرگی به
اندازهٔ دو گوش است ودر برخی از اخبار و آثار تصریح شده است که در
میان حضرت سکینه با زید بن عمرو بن عثمان نیز بطلاق تفریق شد مثل
اصبغ بن عبدالعزیز بن مروان این تطلیق بحکم عبدالملک بن مروان خلیفهٔ اموی بود
چنانکه سابقاً گفتیم و آن تفریق باشارت پسرش سلیمان بن عبدالملک که
هم از خلفای بنی امیّه است وقولی هم دیده شده که اوّل ازواج سکینه بنت الحسین
سلام الله علیهما اصبغ بن عبدالعزیز بود وهم جماعتی از مورّخین و روات صدر
اوّل تصریح کرده اند که حضرت سکینه را پسری بود که او را قرین می گفتند چنانکه
در وفیات ابن خلکان است و با قرین چنانکه در اغانی ابوالفرج است و باقرین
چنانکه در تذکرهٔ سبط ابن جوزی است هر دو شیخ شمس الدّین یکی در وفیات
الاعیان و دیگری در تذکرة الخواص تصریح کرده و اتفاق نموده اند که این پسر را
حضرت سکینه از عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام که از اعیان
قریش است داشته و عبدالله مذکور زوج بعد از مصعب است صاحب تذکره
میگوید اصل اسم این پسر عثمان بود که نام پدر پدرش بوده باشد و بلقب قرین
مشهور گردیده و امّا ابن الکلبی نسابه چنانکه ابوالفرج نقل مینماید گفته است که
عثمان نام پسر حضرت سکینه از زید بن عمرو بن عثمان بود که شوی دیگری است
آنحضرت را و عثمان مذکور بلقب قرین خوانده میشد بنا بر تعدد ازواج
آنحضرت و ترتیب ایشان چنانکه نقل نمودیم اختلافی است شدید و ازواج

در نظر نگارنده آن است که آنحضرت در یوم الطّف در سنّ زنان بوده و
شوهر داشته است چرا که ربابِ مادرِ او را چنانکه ابوالفرج و ابن اثیر وغیرهما
گفته اند حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه از امرء القیس برای فرزند
بزرگوار خود خطبه و تزویج فرموده است و این خواستاری و پیوستگی را
نوشته اند که در خلافت عمر بن الخطّاب بوقوع رسید بالفرض اگر گوئیم که این امر
در سال آخر خلافت عمر هم بوده و بعد از چند سال بخانهٔ امام علیه السلام آمده باشد
بسی مستبعد است که در مدّت متمادی از وی نژادی نشده باشد الّا نزدیک
اواخر عمر شریف امام صلوات الله علیه پس ظاهر حال موافق قاعدهٔ تشابه ازمان
و مطابق طبیعت معهودهٔ عالم آن است که حضرت سکینه سلام الله علیها مقارن
وقعهٔ کربلا از جملهٔ زنان بزرگ اهل البیت بوده چنانکه از خطاب مبارک امام
علیه السلام که فرموده است یا خیرة النّسوان نیز این معنی روشن و هویدا میشد
و آنخطاب در این اشعار است

سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی — منک البکاء اذا الحمام دهانی
لاتحرقی قلبی بدمعک حسرة — مادام منّی الرّوح فی الجثمان
فاذا قتلت فانت اولی بالذی — تأتینه یا خیرة النّسوان

و این اشعار را بعضی از امام علیه السلام نمیدانند میگویند زبان حال است از جانب
آنحضرت و شیخ جلیل فخرالدین طریحی در مقتل مشهور بفخری قصیده نقل نموده
است و اشعار مزبور در میان آن قصیده بنظر رسیده اگرچه احتمال تضمین میرود
بهرحال راجح در نظر نگارنده آن است که آنحضرت مقارن وقعهٔ طفّ در سنّ
نسوان بوده و شوی وی نیز در آن تاریخ ابن عمّش عبدالله بن الحسن بوده چنانکه
در غالب آثار تصریح گردیده است و شوی خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسین
در همان وقت برادر حضرت عبدالله حسن مثنّی بوده چنانکه در جمیع کتب شیعه
و اهل سنّت مذکور و مسطور است که حسن بن حسن خود برسم معهود آن روزگار
بحضور عمّ بزرگوار حضرت ابو عبدالله ارواحنا فداه مشرّف شد و یکی از عمّزادگان
را خواستگاری کرد حضرت ابو عبدالله فرمود ای برادرزادهٔ من از تو هسی

در انتظار این اظهار بودم از دو دختر عمت فاطمه و سکینه خود یکیرا اختیار میکن حسن مثنی رضی الله عنه فاطمه را برگزید و امام علیه السلام فاطمه را بعقد وی در آورد و از اینجاست که میگفته اند ان امرأة مردودتها سکینة لمنقطعة القرینة و در روایت عبد الله بن موسی چنین است که چون امام علیه السلام فرمود هر کدام که خواهی اختیار میکن حسن بن حسن از شرم در تاب رفت و جواب نراند پس امام علیه الصلوة و السلام خود فرمود قد اخترت لك فاطمة بنتی اکثرهما شبها بامی فاطمة علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و در مشارق الانوار تالیف شیخ حسن عدوی حمزاوی از فصول المهمة ابن الصباغ صورت مجلس این خطبه را بر وجهی لطیف که امارات صحت و قبول و مناسبات شان عترت رسول ص مطوی و مشمول آن است روایت کرده و گفته است که حسن مثنی از عمش خطبه نمود و عرضه داشت که تو خود ایم بزرگوار یکی از ایشان را برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را برگزیدم که او بمادرم زهراء ع شبیه تر افتاده تا سکینه اما در دین همه شب در قیام است و هر روز در صیام و اما در حسن مانند حور عین است و از سنخ نسوان خلد برین و اما دختر سکینه او را همه احوال در مشاهده حضرت ذو الجلال مستغرق است و زنی که حالت استغراق مع الله بر اوقات وی مستوعب و محوش بر صحو غالب بوده باشد مرد را نشاید عبارت منقوله در مشارق عینا چنین است و اما سکینة فغالب علیها الاستغراق مع الله فلا تصلح لرجل انتهی شیخ علی حمزاوی میگوید و غیر واحدی از علماء گفته اند که حضرت سکینه بحبالهٔ پسر عمش عبد الله بن حسن ع رفت و عبد الله در یوم الطف بشهادت رسید و سکینه را بعد از وی اختیار چند شوی دیگر اتفاق افتاد

الحاصل حضرت ابو عبد الله ارواح العالمین فداه خود هر دو دختر بزرگوار را بحسن و عبد الله برادرزادگانش تزویج فرموده است و حضرت حسن مثنی به اتفاق جمیع افاضل ارباب مقاتل و غیرهم در روز عاشورا چند زخم برداشت و در جرگه شهیدان بیفتاد و چون سرها را بحکم عمر سعد از ابدان جدا میکردند

در وی احساس حیات نمودند خالش اسماء خارجه سپاه اعداء الله بود از عمر سعد تمنای بخشش او کرد عمر حسن را بدو باز گذاردند و او حسن را معالجه نمود و سالها آن بزرگوار با فاطمه بنت الحسین زندگانی کرد تا بدینه الرسول در گذشت و حضرت فاطمه علیها سلام الله را بعد از فوت حسن مثنی با عبد الله بن عمرو بن عثمان ازدواج اتفاق افتاد و محمد دیباج غمامه که منصور ابو الدوانیق سرش را بر بدیع بخراسان فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمد دیباج با عبد الله محض برادران بطنی میباشند اما شوی حضرت سکینه را این اتفاق که برای شوهر حضرت فاطمه افتاد نیفتاد لاجرم در کربلا بسعادت شهادت فایز گردید و چون یک دو سه سال بیش نگذشت که دست بنی امیه از مدینه کوتاه گشت و از فوت یزید علیه اللعن الشدید کار عبد الله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام حجاز و یمن و یثرب و عراق و فارس بامامت و خلافت وی بر اصطلاح آن عهد اذعان آوردند و بر همه جا غیر از شام تسلط تام بهم رسانید و برادرش مصعب ابن زبیر بصره و تمام خطه که از سمت ایران تابع آنجا بود بر گماشت مصعب در چنین زمان اسباب حضرت سکینه را بخواست و ما بین ترغیب و ترهیب آن بانوی کبری را در حبالهٔ نکاح کشید و بعد از آن که کار زبیریان شکست یافت و عبد الملک مروان ظاهر شد و مصعب را بقتل آورد حضرت سکینه چنانکه در شرح عبد الحمید بن ابی الحدید بر کتاب مستطاب نهج البلاغه مسطور است در عراق بود عبد الملک او را بتصریح شمس الدین سبط بن الجوزی صاحب تذکرة الخواص و تاریخ اخبار الزمان خطبه نمود حضرت سکینه خواستگار او را رد کرد و فرمود ابعد ما قتل ابن الزبیر لا و الله لا کان هذا ابدا انتهی در همین تواریخ که دیگر باره بنی امیه بر امر امت غالب آمدند و مصر از جانب عبد الملک ببرادرزاده اش اصبغ بن عبد العزیز تفویض گردید حضرت سکینه را در حبالهٔ ازدواج کشید و قبل الملاقات تفریق افتاد بتقریبی که اشارت رفت تا اینجا آثار با اخبار و روایات با امارات محدس غالب بالفرض صائب موافقت مینماید و در ما بقی احوال سمات مآل انحصر

قرین اعضال و اشکال است و قرائن نیز بر عدد سایر ازواج مصعب ان اقامه نمود
ونه بر ترتیب ایشان

از شرح نهج البلاغه تصنیف ابن ابی الحدید معتزلی معلوم میگردد که حضرت سکینه
در جنگ مصعب بن زبیر با عبد الملک بن مروان شخصاً حضور داشته یعنی
مصعب بعد از انکه برای جنگ از بصره بکوفه امده بود اولا شعری چند بسکینه
نوشت و اظهار شدت اشتیاق نمود و ثانیاً کس فرستاده آن مستوره عظمی را از
بصره بکوفه حمل داد عبارت عبد الحمید بن ابی الحدید بعینها این است

کتب مصعب الی سکینة بنت الحسین وکانت زوجته لما شخص الی حرب عبد الملک
وهو بالکوفة بعد لیال من فراقها

وکان عزیزاً ان ابیت وبیننا ... حجاب فقد اصبحت منی علی عشر
وابکاهما والله للعین فاعلمی ... اذا ازددت مثلیها فصرت علی شهر
وانکی لقلبی منهما الیوم انتی ... اخاف بان لا نلتقی آخر الدهر

حاصل مضمون اینکه اگر شبی بسر میبردم در حالتیکه پرده در میان من و تو حایل
بود بر من بسی گران مینمود اینک بمسافت ده روز از من بدوری و چون من
بسمت دشمن حرکت کنم و دو چندان این مسافت حایل گردد او ده روز دیگر
خواهد بود بر این دوری ما بیفزاید یکماه راه جدائی حاصل شود البته
چشم را آن مسافت از این مسافت بیشتر بگریاند و سرشک دیده را سرشار تر
بگرداند و از این دو حالت مبکیه بیشتر این اندیشه دل را مجروح میسازد که
بیم دارم که دیگر دیدار اصلا میسر نشود و جدائی ما تا باخر دنیا بکشد
آنگاه میگوید

ثم ارسل الیها واشخصها فشهدت معه حرب عبد الملک

هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نهج البلاغه که فدخل (ای مصعب) علیها
(ای سکینة) یوم قتل وقد نزع ثیابه ثم لبس غلالة وتوشح بثوب واحد وهو
مختصر سیفه فعلمت انه غیر راجع فصاحت واحزناه علیک یا مصعب فالتفت
الیها وقال ان کل هذا لک فی قلبک قالت وما اخفی اکثر قال لو کنت اعلم هذا

لکان لی ولک شان

یعنی مصعب در همان یوم قتل خود بر سکینه وارد گردید بصورتیکه سلاح خویش
یکجا بر کنده از لباس فقط بجامه که در زیر زره میپوشند اکتفا کرده و جامه
دیگر بر کمر بسته و شمشیر خود را بزیر بغل زده بود حضرت سکینه از مشاهده
آن هیئت دانست که مصعب بر آن آهنگ بجنگ میرود که باز نگردد پس
در حال صیحه بر کشید که اندوها بر تو ای مصعب مصعب چون نعره سکینه
شنید گفت آیا این همه مهر من در دل تو نهفته بود فرمود آنچه هنوز
بروز نیافته بیشتر است گفتا که حب تو را با خویشتن باینمقام میدانستم
هر آینه از من و تو داستانی بروزگار میماند

بالجمله چون مصعب بدست لشکر شام کشته گشت حضرت سکینه این
شعرها بسرود

فان تقتلوه تقتلوا الماجد الذی ... یری الموت الا بالسیوف حراما
وقبلک ما خاض الحسین منیة ... الی القوم حتی اوردوه حماما

ما مصدریه است و خطاب بر سبیل التفات از غیاب با مصعب کما فی قوله
عز من قائل ایاک نعبد مقصود آنکه فضیلت عظمای آباء ضیم و منقبت
کبرای اختیار قتل بر مذلت را پدرم حسین علیه السلام پیش از تو در یافت
و این سنت کریمه و سیره شریفه را آن بزرگوار تاسیس فرموده تا مصعب بن
زبیر خود در اینمقام انشاد کرده است

وان الاولی بالطف من آل هاشم ... تآسوا فسنوا للکرام التآسیا

و اینکه خطبه و تزویج رباب در زمان عمر بن الخطاب بوده است ابو بکر خطیب
صاحب تاریخ بغداد که از امهات تواریخ مشهوره اسلام معدود میگردد
نیز تصریح نموده

در کتاب نور الابصار شبلنجی در فصلی که برای ذکر مناقب سیده سکینه بنت الحسین
منعقد ساخته بدینعبارت مذکور است که امها الرباب بنت امرء القیس بن
عدی بن اوس الکلبی کان نصرانیا فجاء الی عمر بن الخطاب فدعی له برمح وعقد

له علی من اسلم بالشام من قضاعة فنوّلیٰ قبل ان یصلی صلوٰة وما امسیٰ حتیٰ
خطب الیه الحسین ع ابنته الرباب فزوجه ایاها فاولدها عبد الله وسکینة
رضی الله عنهم نقله الخطیب البغدادی

از کلام خطیب بغدادی معلوم میگردد که عبد الله بن الحسین حضرت سکینه را
برادر اعیانی بوده است و این نکته در بعضی از تواریخ دیگر نیز مصرح بها است
صاحب ارشاد میفرماید وسکینة بنت الحسین ع وامها الرباب بنت امرء القیس
عدی الکلبیة وهی ایضا ام عبد الله بن الحسین ع و از اینکه حضرت سید الشهدا
ارواحنا له الفداء بکنیت ابو عبد الله گفته میشود چنان مستفاد میگردد
که همانا عبد الله مذکور اکبر اولاد ذکور بوده است که کنیت مبارک آنحضرت
از اسم او اشتهار گرفته و اینکه صاحب کتاب ارشاد بصغر سن حضرت عبد الله
در کربلا تصریح کرده و او را شهید بسهم مشهور داشته استوار نیست چه محققین
از متاخرین نسابین وغیرهم در تعداد اولاد حضرت ابو عبد الله ع تصریح مینمایند
که آنحضرت را شش ذکور در وجود آمد عبد الله و علی الاکبر و این هر دو
روز عاشوراء برخالیکه مشغول جهاد بودند بشهادت رسیدند و آنکه هدف
تیر شد غیر ایشان است چنانکه صاحب بغیة الطالب لمعرفة اولاد علی بن ابی طالب
میگوید اما علی الاکبر و عبد الله فاستشهدا مع ابیهما بالطف و علی الاوسط
اصابه سهم یومئذ فمات و علی الاصغر زین العابدین و محمد و جعفر وماتا فی
حیوة ابیهما پس نام آن فرزندی که در میان جنگ آماج خدنگ شد علی بوده است
نه عبد الله و عبد الله برادر صلبی و بطنی حضرت سکینه حامل اسلحه بوده
و مثل حضرت علی بن الحسین الشهید در رکاب مبارک امام علیه السلام فریضه
جهاد میگذارده است که بسعادت شهادت فائز گردیده و از اینجا نیز اعتضادی
کبر سن حضرت سکینه را در یوم الطف بهم میرسد پس در اینکه حضرت سکینه
مقارن واقعه کربلا بسن نسوان بوده بلکه شوهر داشته برای متتبع مطلع
جای شبهه نیست بلکه در اینکه بخصوص عبد الله بن الحسن شوهر آنحضرت بوده
هم نباید تامل داشت ولی آیا جشن عروسی و رسم زفاف در میان حضرت سکینه

وحضرت عبد الله بن الحسن واقع گردید یا این اتفاق نیفتاده عبد الله
بشهادت رسید الظاهر المصرح به فی بعض العبائر شق ثانی است
صاحب نور الابصار میگوید وفی درر الاصداف کانت سکینة رضی الله
عنها من الجمال والادب والفصاحة بمنزلة عظیمة وکان منزلها مألف الادباء
والشعراء وتزوجت عبد الله بن الحسن السبط بن علی ع فقتل عنها بالطف
قبل ان یدخل بها ثم تزوجها مصعب بن الزبیر وامهرها الف الف درهم و
حملها الیه علی بن الحسین ع فاعطاه اربعین الف دینار وولدت له الرباب وکانت
تلبسها اللؤلؤ وتقول ما البستها ایاه الا لتفضحه ونگارنده را هیچ شک نیست
در اینکه داستان عروسی قاسم بن الحسن و فاطمه بنت الحسین ع که از مشهورات
بلا اصل است و علامه مجلسی علیه الرحمة با همه تتبع و احاطه بتخریج و تصحیح آن
نفرموده و محققین از علماء متاخرین منع شدید از مذاکره آن میکنند
اشتباهی است بمسئله مزاوجت حضرت سکینه و عبد الله بن الحسن
وعدم اتفاق عرس و شهادت زوج قبل الزفاف حسبما یقضی به الحدس من
ذوی الاستقامة والانصاف

واز اخبار حضرت سکینه که از آثار علو همت است آنکه سفیان ثوری در مناقب
حضرت سید سجاد علیه السلام گفته است علی بن الحسین ع برای حج یا عمره از
مدینه بسمت مکه برآمد خواهرش حضرت سکینه بنت الحسین از آذوقه سفر
سفره ساخت که بکهزار درهم صرف آن کرده بود و آن را نزد برادرش علی فرستاد
ولی آن بزرگوار همینکه بظهر حره رسید بفرمود تا آن سفره را بدان تکلف تمام
از هم بپراکندند و بر فقرا و مساکین بخش نمودند

و دیگر از اخبار بزرگی و شکوه وی آن است که سفیان بن حرب گفته سکینه بنت
الحسین را در موسم دیدم که از مناسک حج برمی جمار مشغول بود همینکه شش
جمره بیفکند هفتمین از دستش بر زمین افتاد و آن خاتون بزرگوار از برداشتن
سنگ دیگر بار چون عار همی داشت انگشتری خویش بجای جمره سابعه
بیفکند

محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر محضر اطهر آنحضرت وارد شدند محض اظهار عقیدت و اداء سلام و تحیت از آنحضرت با ایشان فرمود خدا ایتعالی میداند که من شما مردم کوفه را دشمن همی دارم که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب و پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین و شوهرم مصعب بن زبیر همه را شما کشتید ای کوفیان در خوردسالی نزد من آمدید دیگر در سالخوردگی خود نیز مدارید و مرا بحال خود گذارید نگارنده گوید این کلام حضرت سکینه را منافاتی با تحقیق ما نیست چه مقصود از خوردسالی نه کودکی میباشد بلکه مراد قلت سن مبارک و زمان شرح شباب آن بزرگوار است نسبت بسنی که این مخاطبه و اظهار تبری در آن سن اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بذکر و سکوت از عبد الله بن الحسن بملاحظه آن است که واقعه قتل مصعب مثل شهادت جد و پدر در قضیه جد اکانه و وقعه علیحده میباشد و اینکه از وقعه کربلا علی بن الحسین علیه السلام را بذکر تخصیص داده برای عظمت مصاب آنجناب است و هم شخص بلیغ مثل آن بزرگوار در چنین مقام که جد و اب و زوج را مذکور میدارد از ذکر اخ با امکان ذکر آن ساکت نخواهد ماند که تکمیل ملایمت و استیفاء حق فصاحت در آن نثر چنانکه در کریمه یا اخت هرون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا میباشد علاوه آنکه مقام توجع و تفجع را آن فوجیت شایسته تر گردد و آن معیت و انس حاصل آمده باشد اشعب طماع مشهور از ملازمین عتبه مقدسه حضرت سکینه بوده و او را با آن بزرگوار اخباری استعزاح آمیز و حکایاتی ضحک انگیز ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی خبری نقل میکند که دلیل عدم تثبت و فقد نظر نقد او است میگوید عبد الله بن مروان سکینه بنت الحسین را خطبه کرد مادر سکینه گفت لا و الله نباید این خواستاری را بپذیری که وی برادر زاده مرا کشته است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوییم اولا عبد الملک بن مروان بود که مصعب را بکشت نه عبد الله بن مروان ثانیا اگر عبد الله را بسهو ناسخ و یا خبط راوی حمل کنیم و صحیح عبد الملک بدانیم آیا مادر سکینه

که موافق خبر مشهور یک سال پیش از شهادت ابو عبد الله علیه السلام نماند بعد از قتل مصعب در کجا بود تا چنین منعی نموده باشد با آنکه قتل مصعب بدست عبد الملک بود و خلافت عبد الملک بعد از مروان است و مروان بعد از یزید و در باب مادر سکینه بزمان یزید درگذشته و ثالثا در باب را عمه مصعب بن زبیر دانستن خود اضحوکه بزرگی است پس معلوم میشود که اغانی ابو الفرج اصفهانی کتابی است خالی از انتقاد و تحقیق مشتمل بر اضغاث اخبار و غث و سمین از آثار و این خود معذرتی است از برای بسیاری از اقاصیص و کتب و حکایات هجین که در خصوص ترجمه حضرت سکینه سلام الله علیها و یا در سایر عنوانات آن کتاب مشهود می افتد صاحب مشارق الانوار دبیک و اسطر از کتاب الکواکب السیاره تالیف علامه محمد بن الزیات نقل مینماید که گفته است اول من دخل مصر من اولاد علی کرم الله وجهه سکینة بنت الحسین بن علی بن ابی طالب ثم رجعت الی المدینة

و اما وفات حضرت سکینه علیها السلام در روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع الاول از سال یک صد و هفده هجری در مدینة الرسول اتفاق افتاد و در اینوقت خالد بن عبد الملک والی مدینه بود پس بر حسب رسم آن زمان نزد وی کس فرستادند تا برای نماز بر جنازه آنحضرت حضور بهم رساند و اخبار خالد مقارن اول روز بود و آن روز نیز از حرارت و سورت گرما شدتی عظیم داشت خالد جواب فرستاد که کاری نکنید و منتظر من باشید تا خود حاضر گردم و نماز گذارم پس جنازه شریفه آن بزرگوار را در موضعی که مصلای جنایز بود بگذاردند و همی منتظر نشستند تا وقت نماز ظهر رسید دیگرباره نزد والی کس فرستادند باز جواب داد که لا تحدثوا فیها شیئا حتی اجیء پس وقت نماز عصر و بعد از آن مغرب داخل شد و مردم همی کس بفرستادند و خالد همان جواب میداد و مسلمین در دور جنازه نشسته و از غلبه خواب در تاب بودند پس ناچار برخاستند و گروه گروه بر جنازه آنحضرت نماز همی گذاردند و باز گردیدند حضرت امام علی بن

الحسین صلوات الله وسلامه علیه بفرمود تا بوی خوش آوردند و بر جنازه
استعمال نمودند و قومی از حضار چنان پنداشتند که مقصود خالد از این
دفع الوقت آنست که تا شاید بر جسد طیب آنحضرت تا مگر تغیری پدید آید
پس مجمرها حاضر آوردند و بر حول نعش مطهر نهادند و عود همی سوختند
و با مدخنات طیبه تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبد الله عثمانی
که خواهرزادهٔ آنحضرت بود عطر فروشی را که نزد وی سراغ عود داشت احضار
فرمود و عود او را بچهار صد دینار بخرید و در دور سریر شریف خالهٔ خویش
تا صبح همی بعود تدخین فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خالد کس فرستاد
که شما خود بر جنازه نماز گذارید و بخاک سپارید پس شیبة بن نطاح پیشوائی
کرد و عقد صلاة جنازه بسته شد و از اینجاست که گفته اند لم یصل علی
احد بعد رسول الله بغیر امام الا سکینة بنت الحسین ع و مقصود آن نمازهای
شبانه گروها گروه بود و گرنه در صلوة اخیره ابن نطاح امامت کرده است
و بعضی گفته اند عبد الله بن حسن المحض برادر امی محمد دیباج بود که برسم
طیب خالهٔ خویش عود را بچهار صد دینار بخرید و بسوخت و این قول ابو
الفرج اصفهانی بود و لیکن سبط ابو الفرج بن الجوزی همین قول را با اختلاف
یسیر نقل نموده و قول دیگر نیز روایت میکند که وفات آنحضرت در همین
تاریخ مزبور در مکه اتفاق افتاد و فوت خواهرش حضرت فاطمه نیز در سال
مزبور روی داد این عبارت اوست که واختلفوا فی وفاتها قال ابن سعد
توفیت بالمدینة سنة سبع عشر ومائة وکان علی المدینة خالد بن عبد الله بن
الحرث بن الحکم فقال انتظرونی حتی اصلی علیها وخرج فی حاجة فخافوا علیها
ان تتغیر فاشتروا لها کافورا بثلاثین دینارا ثم امر شیبة بن النطاح فصلی
علیها واما غیر ابن سعد فانه یقول انها توفیت بمکة فی هذه السنة وفی هذه
السنة ایضا توفیت اختها لابیها فاطمة بنت الحسین علیه السلم وحکی قومی
آنکه حضرت سکینه علیها السلم را تقریبا هشتاد سال زندگانی اتفاق
افتاده است و از غرایب آنکه جماعتی از مشایخ عرفا و مشاهیر علما تربت مطهر

حضرت سکینه بنت الحسین سلام الله علیهما را در مصر میدانند صاحب
مشارق الانوار میگوید ففی طبقات الشعرانی الکبری ان السیدة سکینة بنت
الحسین مدفونة بقرب السیدة نفیسة وکذا فی طبقات المناوی وکذا
فی سیرة الشامی والحلبی و در کلیهٔ مزارات و مقابر اشخاصی که مورخون و
اخباریون تربت ایشان را در جای دیگر نوشته اند و مشهور بر خلاف مأثور است
قاعدهٔ عرفانیه نظر بهم کنند و لی مطلبی را که بعرفان و قانون آنهم تصحیح
نمیتوان کرد آن است که هم شیخ حمزاوی در مشارق میگوید قال الشعرانی
لما دخلت السیدة نفیسة مصر کانت ابنة عمها السیدة سکینة المدفونة قربها
من دار الخلافة مقیمة بمصر قبلها ولها الشهرة العظیمة فخلعت الشهرة والنذور
علیها واختفت رضی الله عنها با آنکه خود ولادت حضرت ستی نفیسة علی
المشهور بیست و پنج سال بعد از وفات حضرت سکینه رخ نموده است شمس
الدین ذهبی که امام ائمهٔ خبر و سیر و تراجم رجال و عنوان اسلام میباشد
و تصانیف وی در این فنون برهمه حجت و هر مسئله را مستند است میگوید
ولدت (ای نفیسة بنت الامیر الحسن بن زید بن الحسن بن علی ع زوجة سیدنا
اسحق بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیهم) بمکة سنة خمس واربعین
ومائة ونشأت بالمدینة فی العبادة والزهد قال العلامة الصبان ولما ورد
الشافعی مصر کانت تحسن الیه وشیخ شربینی در درر الاصداف تصریح
مینماید که وفات حضرت سکینة یوم الخمیس لخمس خلون من ربیع الاول سنة
ست وعشرین ومائة اتفاق افتاد برخلاف تاریخ ابن خلکان که سنه
سبع عشرة ومائة مینویسد و در مکه و مدینه ما بین صاحب وفیات الاعیان
و مصنف درر الاصداف اختلاف است

سکینه

اسم دو نفر از صحابیات بوده است

سلامة الزرقاء

یعنی سلامهٔ کبود چشم جاریه و مغنیهٔ مشهوره ایست که در عصر خلفای

بنی عباس بوده از مشاهیر رجال آن عصر محمد بن الاشعث که ادیبی ماهر و دلیری قاهر و از امرای عسکریهٔ خلیفه شمرده میشد تعشقی بسلامة الزرقاء داشته و اشعار ذیل را در بیان حالت خود نسبت با و گفته است

امسی لسلامة الزرقاء فی کبدی	صدع مقیم طوال الدهر والابد
لا تستطیع صناع القوم تشعبه	وکیف یشعب صدع الحب فی الکبد
الا بوصل التی من حبها انصدعت	تلک الصدوع من الاسقام والکمد

سلامة الزرقاء چون اصلاً مملوکهٔ ابن رامین بوده با ربیحه و سعده که آنها نیز جاریه‌ها مغنیه بودند و ترجمهٔ حال‌شان گذشت در یک سلک انسلاک داشته بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی که از جانب منصور خلیفه والی بصره بود او را بهشتاد هزار درهم خرید و جای آن داشت چه مشار الیها نهایت خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکهٔ فصاحت و عقل و ادب و حسن و هنر بود و گوی خوبی از اقران خود میبرد

سلامة القس

کنیزی صاحب جمال و از مغنیه‌های عصر عباسیین بوده و شعر را ادراک خوبی میبرده در مدینهٔ منوره متولد شده و در همانجا نشو و نما کرده و بکسب علم و معرفت پرداخته و فن موسیقی را نزد معبد موسیقی‌دان مشهور و ابن عائشه و مالک ابن ابی السمح و جمیلهٔ مغنیه که شرح حال آن پیش نگاشته شد تکمیل نموده جمال را با کمال انباز کرده و باین دو وصف اشتهار یافت یزید بن عبد الملک از خلفای بنی امیه او را خرید و در نزد او حظوتی بهم رسانید و بر حبابه که منظور نظر یزید بود و ترجمهٔ حال او گذشت تفوق و تقدم یافت حبابه بمرگ فجاءة درگذشت و زمانی نرفت که یزید هم از پی‌اش برفت و سلامة القس مرثیهٔ ذیل را در حق او بگفت

قد لعمری بت لیلی	کاخی الداء الوجیع
و نجی الهم منی	بات ادنی من ضلوعی

لا تلمنا

لا تلمنا ان خشعنا	او هممنا بخشوع
اذ فقدنا سیداً کا	ن لنا غیر مضیع
و هو کالیث اذا ما	عد اصحاب الدروع
یقنص الابطال ضرباً	فی مضی و رجوع

در اغانی مسطور است که ابن ابیات را احوص شاعر مشهور از زبان سلامه گفته اما اضافه لفظ سلامه بالقس از آن است که او را بعبد الرحمن بن ابی عمار المکی نسبت داده‌اند و عبد الرحمن در آن زمان از علما و عباد مشهور مکه معظمه بود و نغمات روح افزای سلامه او را شیفته و مفتون نمود و اشعار بسیار در عشق و هوای این مغنیه سرود و از آنجا که عبد الرحمن در اظهار ترهب و دیانت بکشیشهای نصاری شبیه بود او را قس که بمعنی کشیش است میگفتند بعد از معاشقه با سلامه چون سلامه را باو نسبت دادند سلامة القس گفتند

قس: معرب کشیش است

یکی از امثال مشهورهٔ عرب این است که الحن من قینتی یزید یعنی خوش‌آوازتر از دو مغنیهٔ یزید و مقصود از دو مغنیه سلامه و حبابه است و بعضی بجای الحن احسن گفته‌اند (سلامه و حبابه هر دو بتشدید لام الفعل است)

سلامه

اسم پنج نفر از صحابیات بوده و از آنجمله یکی سلامه دایهٔ ابراهیم فرزند حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و انس بن مالک از او روایت حدیث کرده در اسد الغابه مسطور است که روزی سلامه دایهٔ ابراهیم بتعلیم بعضی از صحابیات مکرمات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد یا رسول الله شما بمردان هر گونه بشارت داده اید اما زنان را بمژدهٔ امید وار نفرموده اید حضرت فرمودند اصویحباتک دسسنک لهذا یعنی آیا زنهائی که مصاحب تو هستند این فقره را بتو تعلیم کرده‌اند عرض کرد اجل هن امرننی یعنی بلی آنها بمن امر کردند حضرت فرمودند آیا یکی از شما زنان راضی و قانع نمیشود باینکه چون آبستن شود و شوهر او از وی خشنود

نباشد

باشد اورا اجر کسانی حاصل آید که محضاً لله صائم النهار و قائم اللیل باشند وچون زمان وضع حمل در رسد در جائی اورا عنایت شود که اهل آسمان و زمین از آن باخبر نباشند

و سلامه بنت عامر معتقه عایشه است و سلامه بنت بشیر البربریه مادر ابوجعفر منصور خلیفه عباسی است

سلطان

تخلص دختر مرحوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده محمود میرزا تذکره در احوال زنان صاحب طبع که شعری از آنها مانده تالیف کرده و بنقل مجلس موسوم نموده در آن تذکره گوید سلطان که دختر این بی نام و نشان است از اوایل عمر تا هیجده سالگی در دبستان تربیت من نشو و نما نمود قلیلی از معرفت تقویم و اوزان شعری پیش من دیده و رسوم خط شکسته و منشئات را از من آموخته درخواست تخلصی از حقیر کرده بسلطان متخلص شد دفتری باندازه هزار بیت دارد این چند شعر منتخب آن است

بروای صبا نان کوی و بگو نگارما را   که نیامدی و هجر تو بساخت کار ما را

ولها ایضاً

باخیال تو و کوی تو نخواهیم بهشت   حور کی چون تو و چون کوی تو کی هشت بهشت

ولها ایضاً

از سر کوی تو دلا بین که چسان میروم   خنده زنان آمدم گریه کنان میروم

ولها ایضاً

من از آزادگی ان صیکشم آن   بهر گز کس نبیند در اسیری

سلطان بخت

دختر امیر تیمور گورکانی است و در انباء ابن حجر ذکر او شده از قرار یکه در تاریخ تیموری نگاشته شده این زن را خوی و خصلت مردان بوده و در اوایل شوهر قبول نمیموده در اواخر بالخواهش بعد از الفت و معاشرت

داشته و از بیراه ملا ئیمتی حاصل کرده در تحت ازدواج سلیمان شاه در آمد در اخلاق علائی اسم این زن را جهان بخت نوشته و در صحایف الاخبار مینویسد امیر تیمور را دو خواهر بوده یکی قتلغ ترکان آغا نام داشته دیگری شیرین بیگی آغا

سلمی بنت عمیس

خواهر اسماء بنت عمیس از صحابیات و حلیله حضرت حمزه سید الشهداء و بجلالت قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی عالی داشته و چنانکه در اغانی مسطور است اشعار ذیل را در مرثیه بعضی مقتولین که در جنگ خالد بن ولید از بنی کنانه از جماعت جذیمة بن عامر بیگناه کشته شده بودند بنظم آورده است

وکم غادر یوم الغمیصاء من فتی   اصیب فلم یجرح وقد کان جارحا
ومن سید کهل علیه مهابة   اصیب و لما یعلد الشیب واضحا
احاطت بخطاب الایامی وطلقت   غداتئذ من کان منهن ناکحا
ولولا مقال القوم للقوم اسلموا   للاقت سلیم یوم ذلک ناطحا

بروایت صاحب اغانی و بگفته ابن اثیر بعد از آنکه عساکر بنی سلیم ارتکاب خطیئات نموده و جمعی را بیگناه کشتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مامور فرموده و رثه و بازماندگان مقتولین را بداد رزدست و راضی و خرسند ساختند

سلمی البغدادیة الشاعرة

سلمی بنت القراطیسی است از اهالی بغداد در حسن و جمال بیعدیل بوده و شعر را نهایت خوب میسروده ابیات ذیل را در لطف شمایل و زیبائی خود گفته است

عیون مها الصریم فداء عینی   واجیاد الظباء فداء جیدی
ازین بالعقود وان نحری   لازین للعقود من العقود
ولا اشکو من الاوصاب ثقلا   وتشکو قامتی ثقل النهود
ولو جاورت فی بلد ثمودا   لما نزل العذاب علی ثمود

صاحب نفح الطیب مینویسد چون این ابیات سلمی به مقتفی خلیفهٔ عباسی رسید گفت فی الحقیقه سلمی را چنین حسن وجمالی است یا صنعت اغراق در این اشعار بکار برده گفتند او فوق آنست که اظهار داشته وصباحت او با علی درجهٔ کمال است خلیفه مال زیادی برای او فرستاد و پیام داد که بر استغنای این اموال امتناع حسن وجمال خود را محفوظ ومحروس دارد تا ضایع نشود

سلمی الیمانیة

جاریهٔ ابوعبادة البحتری است وابوعباده از مشاهیر مجیدین شعرای اسلام میباشد وسلمی الیمانیة جاریهٔ او از اماء شواعر وکنیزکی یمنی بوده در کتاب بدایع البدائه ابن ظافر مسطور است که بحتری وقتی خواست این جاریه را خریداری نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت ومتمم آن را از سلمی بخواست

مَن لمحبّ احبّ فی صغره فصار احدوثةً علی کبره
من نظر شفّه فأرّقه وکان مبدا هواه من نظره

سلمی ارتجالاً ابیات ذیل را بنظم آورد

لولا التمنّی لمات من کمد مرّ اللیالی یزید فی فکره
ما ان له مسعد فیسعده باللیل فی طوله وفی قصره
الجسم یبلی فلا حراک به والروح فیما اری علی اثره

وسلمی غیر از سلمی بنت عمیس الخثعمیة که ترجمهٔ حال او گذشت اسم پانزده نفر از صحابیات بوده که یکی از آنها سلمی خادمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله وقابلهٔ اولاد حضرت فاطمه سلام الله علیها وجناب ابراهیم ولد حضرت رسالت پناهی صلعم میباشد ومشار الیها را صفیه دختر عبد المطلب آزاد کرده وزوجهٔ ابورافع الصحابی بوده است وسلمی یکی از زوجات حضرت امام حسن علیه السلام ویکی دختر شیخ محمد الجزری است که در علم فقه وحدیث مهارت داشته واز پس پرده بطلاب درس میداده واز قرار

مسموع زاهده سلمی خانم دختر مرحوم علی پاشا از نسوان محترمهٔ این زمان بحسن خط وادب معروف است واز خیرات حسان شمرده میشود

تبصره

از اطلاعات ادبیه متعلقه بلفظ سلمی آنکه این کلمه اگر بضم سین وبروزن حبلی باشد از اسماء رجال است واگر بفتح سین باشد از اسماء نساء میباشد ودر بعضی اشعار یاء تصغیر بر آن افزوده سلیمی گفته اند

ابونواس گوید

ایها المدعی سلیمی هواها لست منها ولا قلامة ظفر
انما انت فی هواها کواو الصقت فی الهجاء ظلما بعمرو

واین دو بیت در حق کسانی است که مثل بعضی از ابنای زمان ما بدون علم بدعوی برمیخیزند نظیر آنکه باسم لیلی گفته اند که

وکلٌّ یدّعی حبّا بلیلی ولیلی لا تقرّ لهم بذاکا

واز اشعاری که باسم سلمی گفته شده وحل آن برادبا لازم است این است

فارسلت الی سلمی بانّ النفس مشغوفه
فما جادت لنا سلمی بزنجیر ولا فوفه

یعنی برای سلمی پیام دادم که عشق تو قلب مرا گرفته است واو از لا ونعم جوابی نداد وباید دانست که اعراب چون انگشت ابهام دست چپ را با سبابه حلقه کنند چنانکه سر ونوک ناخنها بهم بپیوندد وبپشت ناخن انگشت ابهام دست راست زنند اشاره بوعده است وطرف مقابل امیدوار میشود واینعمل را زنجره گویند وفوف بفتح فاء بمعنی رد کردن باشاره است وعمل آن اینکه سر ناخن انگشت ابهام را بسر ناخن انگشت سبابه داخل نموده بزور رها میکنند پس زنجیر وفوفه اسمهایی هستند بمعانی نعم ولا یا قبول

ورد و میگویند سألته فما فاه عني بخير ولا زجر یعنی من از فلان چیزی
خواستم نه بقبول خواهش اشاره کرد نه برد آن.

و این دو بیتی باسم سلمی از جامی است

اذا ما شرت للسیر سلمی بکت عیناي من خوف التنائي
تعانقنا لتودیع فقالت چه بودی گر نبودی آشنائی

و عجب از سیاق این نظم استنباط میشود

سلیمه

زنی است عارفه و در نفحات الانس ذکر او شده مولای او خواجه محمد قسیم
نام بوده و در هفت سالگی داخل ملکیت مشار الیه شده یعنی او
را در شیراز خریداری کرده بعد ها بعضی خوارق عادات از و مشاهده
نموده خواسته است او را آزاد کند خود قبول آزادی نکرده هفت سال
بخدمت مولای خود اشتغال داشته در چهارده سالگی درگذشته
بهر حال عرفا او را دارای مقام ولایت میدانند

سمیه

سمیه بنت خباط از صحابیات و مادر عمار یاسر است که از صحابه میباشد
در صدر اسلام بقبول ایمان مشرف گردیده بدین جهت مشرکین او را اذیت
و شکنجه کردند و اخر الامر بضرب حربه ابوجهل شهید شد بنا بر روایت
ابن اثیر این زن اول کسی است که در اسلام بسعادت شهادت فایز شد
و شهادت او قبل از هجرت حضرت ختمی مآب بمدینه منوره است

سوده بنت زمعه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر زمعه بن قیس بن
عبد شمس بن عبدود بن نضر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی القرشیة
العامریة است که پیش از امهات المؤمنین بشمار آمد حضرت رسالت
پناهی بعد از وفات حضرت خدیجه و بروایت اصح قبل از نکاح عائشه
در مکه معظمه او را تزویج فرمود ندر حالتی که چندان جوان نبود و ماند

تا اواخر

تا اواخر خلافت خلیفه ثانی بنا بر روایت شیخ محیی الدین در مسامرات
از سوده بنت زمعه فقط پنج حدیث روایت شده است

سودة بنت عمارة الاسد الهمدانیة

از فصحای تابعیات و از محبین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است
که در جنگ صفین حضور داشته و برادر خود را بجنگ معاویه تشویق
میکرده و این ابیات را میخوانده است

شمر كفعل ابيك يا ابن عمارة يوم الطعان وملتقى الاقران
وانصر علياً والحسين ورهطه واقصد لهند وابنها بهوان
ان الامام اخو النبي محمد علم الهدى ومنارة الايمان
قد للجيوش وسر امام لوائه قدما بابيض صارم وسنان

در حکایات راجعه بحلم معاویه میگویند در اواخر حال این زن برای حاجتی
نزد معاویه آمد معاویه همین اشعار را خوانده گفت یا ابنة الاسد
توئی که در روز صفین با این شعرها برادر خود را بجنگ با من ترغیب و
تحریض مینمودی حالا نزد من آمده سوده گفت بلی یا امیر المؤمنین مثل من
کسی از حق اعراض نکند و دروغ را وسیله کار خود قرار ندهد معاویه
گفت چرا چنان میکردی گفت بجهة پیروی و دوستی علی علیه السلام پس از این
گفتگو معاویه شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المؤمنین علیه سلام
الله علیه و شرحی مبسوط در مدح و ثنای آنحضرت بگفت (والفضل
ما شهدت به الاعداء) سوده گفت یا امیر المؤمنین مرخص فرما که چیزی عرض
کنم گفت بگوی گفت تو امروز بر مردم حکمرانی و آنچه بر آنها رود از نیک و بد
تو مسئولی و اگر در حقوق خلایق افراط و تفریطی رود از تو سؤال کنند
پس بدان که کسان تو که بوجود تو مستظهرند بچشم حقارت در ما می بینند
و زنان خود را در حق ما دراز دارند ما را تحقیری کنند و بیخ و بن
ما را بر می اندازند و ما را پامال میکنند از وقتیکه ابن ارطاة بطرف
ما آمده رجال ما را بکشت و اموال ما را بگرفت و اگر ما در عالم اطاعت

و انقیاد

وانقیاد نبودیم هر آینه بعد یاتِ او را دفع میکردیم واقتدار باینکار داشتیم

چون کلام سوده باینجا رسید معاویه متغیر شده گفت مرا بقوم وقبیلهٔ خود تهدید میکنی سوده بگریست واین دو بیت بخواند

صلّی الاله علی روح تضمنه | قبر فاصبح فیه العدل مدفونا
قد حالف الحق لا یبغی به بدلا | فصار بالحق والایمان مقرونا

معاویه پرسید آن شخص کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السلام است معاویه گفت از کجا میدانی که علی با این حد عدالت داشت گفت از آن میدانم که روزی نزد او آمدم واز ظلم یکنفر والی شکایت کردم او فوراً آن والی را معزول نمود معاویه حکم کرد فرمانی بنویسند که اموال سوده را باو رد کنند ودر حق او بعدالت رفتار کنند سوده گفت یا امیر المؤمنین این مرحمت در حق من تنها است یا عشیره وقوم مرا نیز شامل است معاویه گفت تو بکار خود برداز بقوم وعشیره چه کار داری سوده گفت این عنایت اگر بمن اختصاص داشته باشد اسباب دشنام ورذیلت نا ثمن خواهد بود اگر عدل خلیفه عمومی نباشد منهم مثل یکی از عشیرهٔ خود همین حال را میکنم معاویه گفت حضرت علی علیه السلم شما را عادت داده است که نسبت به سلاطین بجرأت وجسارت رفتار وسخن کنید واین گفته آنحضرت که فرموده است

ولو کنت بوّاباً علی باب جنّة
لقلت لهمدان ادخلوا بسلام

شما را مغرور کرده است پس حکم کرد فرمانی بر طبق میل ومقصود سوده نوشتند

(مقصود از ابن ارطاة بسر بن ارطاة است که از جانب معاویه با لشکری مأمور یمن شد که آن ولایت را از تصرف عامل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام که عبید الله بن عباس باشد خارج ومنتزع سازد)



سوسن

بزعم بعضی اسم مخدرهٔ عظمی مادر حضرت صاحب الزمان وامام الانس والجان عجّل الله تعالی وجهه سوسن بوده امّا چون بقول اقوی واصحّ نرجس است که حرب نرگس باشد در حرف نون ذکر آن معظمه بیاید ان شاء الله تعالی ودر اینجا برما است که بتنبیهی بر اشارت نمائیم

پس از هر گونه اظهار مخالفت با مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ضمن ترجمهٔ حال سوسن عبارتی مشاهده نمودیم که بتفریرات وتحریرات او از استیلای جهل وغرض وزمان جهالت اقتران مغرضین که در شئوعصای مسلمین جدی داشتند ومعادات ملل اسلامیه را برای پیشرفت کار خود فوزی عظیم میپنداشتند بیشتر شبیه بود تا بنگارش وگفتار این زمان که امروز صرفهٔ عالم اسلامیت را در اتحاد وموافقت وترک بعضی هذیانات که اسباب مخالفت ومنافرت است میدانند از اینحال نهایت افسوس حاصل شد واگر صرف نظر از صلاح وقت وحال برادران وهمدینان میمنودیم ودر بند جامعهٔ اسلامیه واتحاد ملل مقدسه نبودیم حجت بود وبرهان احادیث شریفه وآیات محکمات قرآن وروایات واسناد که علمای فریقین را بدان استناد است ومبیّن ضلالت ورشاد لیهلک من هلک عن بیّنة ویحیی من حیّ عن بیّنة خلاصه آن منظور ومقصود مهم دهان را بسته وبا هزار زبان خاموش نشست دیده را ندیده انگاشت وسرحقه مشاجرا را بگذاشت

سیّده بنت عبد الرحیم

دختر عبد الرحیم بن الشیخ ابی النجیب است که از بطن جوهره بنت هبة الله که ترجمهٔ حال او گذشت متولد شده مشار الیها محدثه بنت محدثه میباشد

سیّدة الحلبیّة

از اعیان زمان صلاح الدین صفدی است ومصنف مشار الیه در کتاب عنوان النصر که حاوی تراجم احوال مشاهیر آن عصر است ذکری از و نموده

این زن در علم فقه و حدیث مهارت داشته و چون نام اصلی او شهده میباشد در حرف شین شرح حال او بیاید انشاء الله

سیّده

دختر قائم بامر الله ابن القادر بالله است که بیست و ششمین خلیفه از خلفای بنی عباس بوده و طغرل بیک سلجوقی او را تزویج نموده لکن قبل از زفاف طغرل بیک درگذشت توضیح آنکه چون طغرل بیک محمد بن میکائیل بن سلجوق اول پادشاه سلجوقی بر خراسان و عراق و آذربایجان استیلا یافت در سال چهارصد و چهل و هفت هجری ببغداد درفت و با خلیفه قائم بامر الله بیعت کرد و خلیفه او را سلطان رکن الدین یمین امیر المؤمنین لقب داد و دست ملک رحیم دیلمی را طغرل بیک از تصرف در بغداد کوتاه نمود و خود رایت استقلال برافراشت برادر مادریش ابراهیم بنای طغیان گذاشت طغرل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند و کار ابراهیم را بساخت در این اوان یعنی در زمان غیبت طغرل بیک از بغداد بساسیری از امرای دیلم در این بلد تسلطی بهم رسانیده قائم خلیفه را محبوس کرده خطبه بنام مستنصر علوی خلیفهٔ مصر خوانده خلیفه در محبس نامه بطغرل بیک نوشت و از او خواهش نمود که ببغداد آید و وی را از آن بلیه برهاند طغرل بیک متوجه بغداد شد و بساسیری چون این خبر شنید بگریخت و مهارش عجلی که بساسیری خلیفه را باو سپرده بود قائم بامر الله را باستقبال طغرل بیک برد چون طغرل بیک موکب خلیفه را بدید پیاده شد و شرط زمین بوسی بجای آورد و پیاده در رکاب قائم روان شد قائم گفت ارکب یا رکن الدین و ظاهر این است که این لقب دیرتر ضمیمهٔ القاب طغرل بیک گردیده در هر حال خلیفه و طغرل بیک ببغداد آمدند و این در اواخر ذیقعدهٔ سال چهارصد و پنجاه و یک هجری بود و چون قائم بار دیگر بقوت طغرل بیک بر مسند خلافت نشست و اطمینان کامل از او بهم رسانید در سال چهارصد و پنجاه و چهار سیّده دختر خود را بزنی بطغرل بیک داد بعضی گفته اند طغرل بیک سیّده دختر خلیفه را خواستگار شد

وخلیفه از قبول مزاوجت ابا داشت عمید الملک کندری وزیر با کفایت طغرل بیک قائم را راضی نمود و چندی پس از عقد و نکاح طغرل بیک با سیّده بطرف ری روانه شد که در آنجا بامر زفاف پردازد لکن قبل از وقوع در هشتم ماه رمضان سنهٔ چهارصد و پنجاه و پنج طغرل بیک بعلّت رعاف درگذشت

سیّده

مادر مجد الدوله دیلمی از آل بویه بوده و چندگاه زمام حکمرانی و سلطنت را بدست داشته تبیین آنکه چون فخر الدوله دیلمی درگذشت پسرش مجد الدوله را که صغیر بود در ری بجای او بر تخت سلطنت نشاندند و مادرش سیّده که زنی عاقله بود امور ملکی را کفالت و رسیدگی مینمود و بذل و بخشش و عدل و انصاف سیّده مادر مجد الدوله مشهور است چون مجد الدوله بسن بلوغ رسید در مهام و اعمال با مادر بمخالفت پرداخت سیّده از وی برنجید و بقلعهٔ طبرک رفت و نیم شبی از آنجا حرکت کرده بکردستان شتافت بدر بن حسنویه حکمران کردستان شرایط استقبال و تکریم را بجای آورد و با عساکر آنسامان در ملازمت سیّده متوجه ری گردید مجد الدوله بمقاتلهٔ مادر آمد اما مغلوب و دستگیر شد و سیّده باز مستقلاً بحکمرانی پرداخت و همت بر آبادی بلاد و رفاهیت عباد گماشت خود در پس پرده می نشست و با وزیر بواسطه سخن میگفت و با سفرای سلاطین محاوره مینمود و کلمات سنجیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی سفیری نزد سیّده فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه و خطبه بنام من کن و اگر نمیکنی آمادهٔ جنگ باش سیّده در جواب گفت تا شوهرم زنده بود خیال میکردم اگر سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد حالا تشویشی ندارم و میدانم که سلطان محمود مردی عاقل است و میداند کار جنگ را بنایی نیست فتح و شکست هر دو ممکن است اگر بر من غالب آید بر بیوه زنی غلبه کرده و این هنری نیست و اگر مغلوب من شود از ضعیفه شکست خورده و این برای سلطان ننگ بزرگی است لهذا بمقاتلهٔ با من اقدام ننماید و من بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکنم

گویند چون سلطان جواب سیده از ایلچی جشنید تأمل و تدبر کرده گفت سخن سنجیده و درست است نباید از بن خصومت درگذشت خلاصه پس از انکه سیده روزی چند باستقلال حکومت کرد گاه پسر را بخشید و بار دیگر افسر ایالت را بر سر مجد الدوله نهاد اما باز عنان اختیار بدست سیده بود و او شمس الدوله برادر مجد الدوله را حکومت همدان داد و ابو جعفر کاکویه را بحکمرانی اصفهان فرستاد و تا سیده زنده بود رونق و نظم ملک مجد الدوله می افزود چون او درگذشت نوبت هرج و مرج گشت لهذا در اوایل سال چهارصد و بیست هجری سلطان محمود غزنوی لشکر بعراق کشید و این مملکت را مسخر کرد و مجد الدوله و پسرش اسود را با خواص او بگرفت و مقیداً بغزنین فرستاد

سیده

از جواری معتضد بالله عباسی بوده و شعب نام داشته چون مقتدر بالله از بطن او بوجود آمده بخلافت رسید پس از جلوس پسرش بمسند خلافت اورا سیده لقب دادند اما بعد از انکه مقتدر مخلوع و مقتول شد و مادرش سیده از قاهر بالله صدمات زیاد دید

سیرین

خواهر ماریه قبطیه است و ماریه قبطیه و خواهرش سیرین را مقوقس میر اسکندریه برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد و آنحضرت سیرین را بحسان بن ثابت بخشیدند و عبد الله بن حسان از بطن او بوجود آمد و خود ماریه قبطیه در سلک زوجات مطهرات حضرت رسالت پناهی منسلک گردید و ترجمه حال ماریه بیاید انشاء الله تعالی

حرف الشین

شادن

شادن در اصل بمعنی اهو بره است که شاخش در آمده و از مادر خود مستغنی

شده باشد و اعراب بعضی از جواری را باین اسم نامیده اند و از آنجمله است شادن جاریه اسحق بن نجیح که بحسن خلق و لطف منظر مشتهر بوده و در فن موسیقی و نظم شعر مهارت داشته چنانکه اشعار ذیل را که از نتایج فکر و طبع خود او است در مجلسی خوانده و اهل مجلس را مدهوش نموده است

ظبی تکامل فی نهایة حسنه   فزهی ببهجته وتاه بصده
والشمس تطلع من فرند جبینه   والبدر یغرب فی شقائق خده
ملك الجمال باسره فکانما   حسن البریة کلها من عنده
یا رب هب لی وصله وبقائه   ابداً فلست بعائش من بعده

یکی از اهل مجلس بعد از انکه بخود آمد گفت آیا در حسن و جمال و صباحت و ملاحت غیر از تو کسی هست که این اشعار را بتوان باو راجع کرد و خواند شادن در جواب گفت

فان بحث نالتنی عیون کثیرة   واضعف عن کتمانه حین اکتم

شاریه

یکی از مغنیه های مذکوره در اغانی و از خواننده های سلسله عباسیه بوده در بصره متولد شده اگرچه پدرش از اولاد سامة بن لؤی معروف به بنی ناجیه و از احرار بوده اما چون مادرش کنیز میبود و پدرش نیز فرزندی او را انکار مینمود در قید رقیت افتاد و بقولی او را دزدیده فروختند و خاتونی از بنی هاشم او را مالك شد و تربیت کرد و معلم برای او قرار داد و آخر الامر مملوك ابراهیم بن المهدی گردید و در فن موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و مشهور شد و تفصیل رقیت و آزادی او در جلد چهارم کتاب اغانی مسطور است

شاعرة الاندلس

لقب حفصة الرکونیه اشهر ادیبه های اندلس است که شرح حال او پیش نگاشته شد چون در نظم شعر یدی طولی داشته و کمال اشتهار را حاصل نموده او را باین لقب ملقب ساخته اند

شاه سلطان

اسم چند نفر مخدره از زنهای با عصمت عثمانی است از آنجمله است دختر
سلطان سلیم خان اول که زوجهٔ لطفی پاشای صدر اعظم بوده و بمرکز افندی
ارادت داشته در محلهٔ داود پاشای اسلامبول مسجد جامع و خانقاهی
بنا کرده است و بعدها آن خانقاه را مدرسه نموده در صحایف الاخبار
مسطور است که چون لطفی پاشا مرد جسور مشهوری بود و چنانکه باید با پاشا
سلطان رفتار نمی‌نمود از منصب وزارت عظمی معزول شد و ما بین زن و
شوهر تفرق گردید

یکی دیگر شاه سلطان دختر سلطان سلیمان است که تکیهٔ شاه سلطان واقع
در محلهٔ ایوب (اسلامبول) را او بنا کرده

در تاریخ جودت پاشا و در جلد هفتم صحایف الاخبار میگوید شاه سلطان
نیز اسم دختر سلطان مصطفی خان ثالث بوده و مشار الیها بعبادت و زهد
و اعانت فقرا و دستگیری ضعفا اشتهار دارد و بنای بعضی ابنیهٔ
خیریه است

شجر الدر

ملکهٔ مصر و از مشهورات مسلمات است از درجهٔ کنیزی بمقام عزیزی رسید
این زن ترکی نژاد بوده ملک مؤید ابو الفداء اسمعیل ایوبی میگوید بعضی
گفته اند شجر الدر ارمنیه بوده نه ترکیه بهر حال تواریخ قطر مصری و غیره بر اخبار
و ترجمهٔ وی اشتمال دارد کنیتش ام خلیل است چه از سلطان ملک صالح
نجم الدین ابو الفتوح ایوب فرزندی خلیل نام داشت و این خلیل بکودکی درگذشت
و ملک صالح شوی شجر الدر برادر ملک عادل سیف الدین ابو بکر است و
این سلسله را اکراد و ایوبیه مینامند و ایشان زمانی لایق در مصر و شام
و یمن بل غیرها پادشاهی کرده اند و خدمتهای بزرگ بدیانت اسلامیه نموده اند
سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب را که فی الحقیقه اول این سلاله است
میتوان گفت نامش در تواریخ فرنگ بیش از تواریخ اسلام است و جهادها
و حروب وی را از شدت شهرت ضرورت اشارت نیست و فی الواقع ابطال

بعد از

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوبی شوی شجر الدر حکم انقراض دادند
و اصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقهٔ هکاریه از اکراد ایران زمین
و بلدهٔ دوین منشأ ایوب پدر سلطان صلاح الدین و شیرکوه عم وی از
اعمال آذربایجان میباشد شیخ تقی الدین مقریزی میگوید چون در سال
ششصد و چهل و هفت هجری لشکر فرنگ در رکاب پرنس رواد بر سر شهر
دمیاط آمده آنجا را بتغلب تصاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب
ایوبی که سلطان وقت بود مریضاً در دمشق توقف داشت و مدافعت را
در زمان بسمت دمیاط در حرکت آمد وقتیکه بمحل موسوم بر اشموم طناح
رسید مرض او شدت کرد و درگذشت شجر الدر که در صحبت و رکاب او بود
تدبیر مردانه نمود و در اخفاء موت سلطان اهتمام تمام ورزید و کس فرستاد
تورانشاه بن ملک صالح نجم الدین را از حصن کیفا طلب کرد و بجدی طرق
انتشار فوت سلطان را مسدود نموده بود که تا حضور تورانشاه تمام تکالیف
اردو بر قرار سابق بعمل می‌آمد و طبقات و کارکنان دولتی همه روزه
بدرگاه می‌آمدند و سماط سلطانی کشیده میشد و تمام احکام و اوامر و قبض
و بسط و حل و عقد را شجر الدر خود مباشرت میکرد و امور سلطنتی را بشخصه
اداره نموده بود لاجرم بر زبان هیچکس از فوت سلطان سخنی نمیگذشت
و از دور و نزدیک احدی از آن حادثه استحضاری بهم نرسانید و اگر شجر الدر این
تدبیر بکار نبسته بود جمیع اردوی مسلمین پایمال لشکر فرنگ میگردید خلاصه
چون تورانشاه مکتوب شجر الدر را قراءت نمود و از ماجری مطلع گردید در
نیمهٔ ماه رمضان از حصن کیفا جریده حرکت کرد وقتیکه بدمشق رسید در قلعهٔ
دمشق بتخت سلطنت مصر و شام جلوس نمود و آن روز دوشنبه بیست و هفتم
رمضان سال ششصد و چهل و هفت هجری بود آنگاه از قلعهٔ دمشق خارج شد
و در صالحیه منزل کرد و از آنجا بجانب ملک مصر نهضت نمود و در بیست و یکم
ذیقعده بمنصوره رسید و شجر الدر جمیع وظایف حکمرانی و تکالیف فرمانگذاری را
از آنوقت بتورانشاه که ملک معظم لقب یافته بود واگذار و تفویض نمود

ولی

ولی ملک معظم سیرهٔ ناستوده پیش گرفت و در تدبیر وقت و صلاح مملکت
خطا کرد و بحریه را که در آن وقت عمدهٔ لشکر و جرگهٔ عسکر بودند تهدید نمود و
همچنین نسبت بشجر الدر رفتاری برخلاف معمول پیش گرفت و او را تخویف
همی کرد و اموال و ذخایر و جواهر پدر خویش از وی مطالبه میکرد تا شجر الدر
بستوه آمده کس نزد حوشیه فرستاد و خرمن عمر او را بر باد داد و خود بتخت
سلطنت مصر و شام جلوس نمود خلاصهٔ این واقعه آنکه سلطان ملک صالح
نجم الدین ایوب گروهی از ممالیک خود را رعایت فوق العاده کرده در دوائر
دولتی داخل ساخته ایشان را بر سایر طبقات نوکر تقدم بخشیده نام ایشان را
بحریه گذارده بود و شمار آنجماعت را از هفتصد و پنجاه الی یکهزار تمام
نوشته اند و تمام ایشان ترکی نژاد بودند و همین جماعت اند که بعد از سلالهٔ
کردیه (سلسلهٔ ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت ممالیک
عبارت از دولت همین بحریه و جهت این ترک پروری آن بود که چون ملک
صالح نجم الدین ایوب مذکور بتحریک و بتحریض اعیان مصر بر برادرش ملک
عادل خروج کرد و خواست سلطنت را از دست او بگیرد و کاری از پیش
نبرد لاجرم جمیع سپاهی و اعوان و انصارش پراکنده شدند مگر هشتاد
نفر از غلامان زرخرید ترکی نژاد با جماعتی از خواص اصحاب که عدد ایشان
بر بیست نفر میرسید این یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجر الدر در کرک
محبوس گردید همچنان مقیم کرک بودند و از حدود و حوالی آنجا دور خود
مفارقت روا نداشتند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از حبس
خلاص یافت پس از همان تاریخ این وفاداری و نمک شناسی را منظور همی
داشت و در سلطنت خود آن جنس را تربیت همی فرمود و عدد ایشان
بتزاید بیشتر کرد و آنها را خاصه و بطانهٔ خویش قرار داد و چون مرکز
دربار دولتی را از قلعهٔ جبل بقلعهٔ روضه نقل نمود این گروه را با خویشتن
در داخلهٔ قلعه منزل داد و اسم ایشان را البحریه نهاد
ملک معظم توران شاه بن ملک صالح ایوب چون باردوی سلطنتی که در منصوره

متشکل

متشکل بود رسید نخست نسبت باین جماعت که همه بمرتبهٔ امارت رسیده
و نهایت استیلا و بسط ید را در کار دولتی بهم رسانیده بودند اسائت آغاز
نمود و هم شجر الدر را بانواع وعید تخویف و تهدید کرد لهذا شجر الدر
باکبراء امراء ایشان مکتوب فرستاد و ضمناً چنین برنگاشت که شما دیدید من
بعد از فوت شوی خود چگونه ضبط امور کردم و در تمهید سلطنت این جوان
و توطیهٔ امور وی تا چه مقام اقدام و اهتمام ورزیدم اینک برخلاف آنچه شایسته بود
هر روزه مرا اهانت و هلاک بیم میدهد و در هراس و وحشت می افکند جماعت ممالیک
که بعهد مولی و مالک رقاب خواجهٔ دولت خویش در تقرب و تقدم و
حظوت و مکانت با خاتون مذکور جهت جامعه داشتند این حال را سخت انکار
نمودند و با یکدیگر هم عهد گردیده در بیست و نهم محرم سال ششصد و چهل و هشت
هجری ملک معظم توران شاه بن ایوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او سنین
سلطنت سلسلهٔ اکراد بنی ایوبی در دیار مصر بانقراض کلی رسید بعد از آنکه
هشت پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یک سال و هفده روز حکم همی راندند
و زمان پادشاهی ملک معظم پسر ملک صالح نجم الدین ایوب چهار ماه و یک روز
بود و بحریه حسب المواضعه چون توران شاه را کشتند شجر الدر را بپادشاهی
برداشتند و در تمام ملک مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او در
مثالها و احکام و فرامین دولتی چون توقیع میکرد بعنوان والدهٔ خلیل امضا
مینمود و نقش سکهٔ او باین عبارت بود (المستعصمیة الصالحیة ملکة المسلمین
والدة المنصور خلیل خلیفة امیر المؤمنین) و جماعت بحریه در همین سوق عسکر
که بر سر فرنگیان بوده دلیریها کرده و کشتارها نموده بودند و عاقبت هم ایشان
مدینهٔ دمیاط را استرداد نمودند و از پرنس رواد مقدم سپاه فرنگ چهار صد
هزار دینار نعل بها گرفتند و در نهم صفر اردوی مسلمین از منصوره حرکت
کرد و عزیمت قاهره نمود و در روز سیزدهم صفر طبقات سپاهی و بزرگان دولت
حسب العاده برای ملکه شجر الدر قسم یاد نمودند و مشار الیها بعد از ملاحظهٔ
ادای تکلیف از لشکر و رجال مصر جمله را بتشریفات گرامی و خلایع نفیس بنواخت

و اموال

واموال بسیار و نقود بیشمار در آن روز بخشش نمود ولی چون خبر سلطنت او
بشامات رسید اهالی سخت منکر شدند و در اینباب شام با مصر براه موافقت
نرفت و شامیان ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن عزیز صاحب حلب را طلب
کردند و هم مستعصم عباسی خلیفه از بغداد بآن ملک منشور فرستاد که
این چه رای سخیف است و عقل ضعیف که زنی را بر یک مملکت بزرگ از مسلمین
پادشاهی داده اید و در اینوقت جماعت بحریه امیر عز الدین ایبک ترکمانی صالحی را
که از معتبرین ایشان بود بسپهسالاری انتخاب کرده و برای پیشکاری ملکه
برگزیده بودند چون خبر مخالفت مردم شام و مذمت خلیفه از عراق بمصر رسید
عاقبة سپاه مصر نیز از مقام دولتخواهی ملکه عصمة الدین ام خلیل شجر الدر
آغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشار الیها امیر عز الدین ای بیک سابق
الذکر را بشرط زناشوئی اختیار کرد و پادشاهی خود را بوی تفویض نمود
وتمام مدت استقلال او در سلطنت دیار مصر هشتاد روز بود و عز الدین
ای بیک را در شهر ربیع الآخر سال ششصد و چهل و هشت هجری الملک المعز
لقب داده باشعار و موکب و دستگاه و طمطراق سلطنتی سوار ساختند
و این اول ظهور دولت اتراک ممالیک است در مصر و این ای بیک قریب هفت
سال سلطنت کرد و در آن مدت جمعی از ممالیک را خوار نمود و جمعیت ایشانرا
پراکنده ساخت و قلاون و بیبرس که هردو از مشاهیر شجعان ممالیک بودند
و هردو بعدها بسلطنت رسیدند از خوف ای بیک بشام گریختند و هم
گروهی بیشمار از ستمکاری و خونخواری وی بقتل آمدند تا آنکه شجر الدر
بقتل او اقدام کرد و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ربیع الاول سال
ششصد و پنجاه و پنج در حمام جام حمام نوشید و جهت اقدام شجر الدر بقتل
شوی خویش آن بود که بوی گفتند ای بیک دختر بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل را
خطبه کرده است و عزم مزاوجت او دارد غیرت شجر الدر از این معنی در هیجان
آمد و یک روز که ای بیک از چوگان بازی باز گشته بحمام رفت سنجر جوجری را
که غلام محسن طواشی (خواجه سرا) بود با جمعی از خدام بحمام فرستاد تا کار

اورا تمام کردند و در همان شب انگشت و انگشتری اورا نزد امیر عز الدین حلبی
کبیر فرستاد و بفرمود تا بسلطنت مصر بر دارند اما عز الدین جرات نکرد و چون
این داستان انتشار یافت غلامان معز الدین ای بیک مقتول قصد قتل
شجر الدر کردند و ممالیک صالحیه که زرخریدان ملک صالح نجم الدین ایوب زوج
سابق شجر الدر بودند بحراست و حمایت او برخاستند پس آراء کبرا بر
سلطنت نور الدین علی بن ای بیک قرار گرفت و اورا الملک المنصور لقب
داده در حالیکه پانزده سال از عمرش گذشته بود بجای پدر نشانیدند و
شجر الدر را از دار السلطنه ببرج احمر نقل نمودند و خدامی که با شجر الدر
بر قتل معز الدین ای بیک همداستان شده بودند بردار کشیدند و سنجر
جوجری که سر دسته قتله بود فرار کرد و بعد از چندی بدست افتاد و مثل سایرین
بدار زده شد و خانه صاحب بهاء الدین علی بن حنا را نیز که وزیر شجر الدر بود
بپاسبانان دولتی سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دینار از وی
بگرفتند و بعد از چندی ممالیک معز الدین ای بیک باهم متفق شده علم الدین
سنجر حلبی را که پیشکار و اتابک ملک منصور علی بن ای بیک گردیده بود
بگرفتند و بجای او اکتای مستعرب صالحی را اتابک وی قرار دادند و در
شانزدهم ربیع الآخر همین سال ششصد و پنجاه و پنج شجر الدر بقتل آمد
وجسدش بخارج برج احمر افکنده شد پس نعش او را بمزاری که خود در زمان
حیوتش ساخته بود حمل دادند و بخاک سپردند

شراحه

بروزن سراقه زنی بوده است از قبیله همدان که در حضور حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام اقرار بزنا نموده و رجم شده است و شراحه محدثه بوده است
مکناة بام سهله

شرف خانم

بنا بر مسطورات تذکره فطین دختر نبیل بیک از نژاد شیخ الاسلام
غاشر افندی است که صاحب کتابخانه و از شعرای علما بوده مشار الیها شاعره

ادیبه و ناظمهٔ مناجاتی است که در تذکرهٔ فطین مسطور شده و صورت آن
از قرار ذیل است

یا الهی دکلم مستحق احسانی ابله — کرم و لطفک حمده فراوانی ابله
نعت و مرثیه مناجات و ثنا یشلری — سبب مغفرت ایتدی بو دیوانی ابله
اکلایم نیک و بدی خیر و شری بالجمله — بیلدیروب علم لدن بحر عرفانی ابله
جمله ارباب کمالک نظرندن دیلرم — نقد دوار ایسه نقصانی پنهانی ابله
وزن و معنیده کر اولسه عار شرفلک — شعر بنی منتخب حضرت حسانی ابله

الحق این زن را مرثیه‌های ممتاز است که زیور دیوان او محسوب میشود
تولدش در سال هزار و دویست و بیست و چهار اتفاق افتاده است

(بوشناق) شریفه خانم

منسوب بایالت لوبین است صاحب مآثر و جسارت مردانه بوده و به بردباری
و دلیری شهرت نموده چنانکه در اوراق و صحایف ذکر او کرده و گفته‌اند این
زن در جنگ منتنگرو که طاغیان بر ناحیهٔ لوبین استیلا بهم رسانیده بودند
مانند ابطال رجال داخل میدان قتال شده چند تن را بدست خود بکشت
و دولت عثمانی از این هنر مبلغی انعام با یک قطعه نشان مجیدی
باو اعطا کرد و این در بیست و دوم ماه شوال سال هزار و دویست
و نود و سه بود

ششد

دختر محمد بن الشیخ علی الترکمانی است که در علم حدیث مهارت داشته
نزد عبدالله بن علی الصنهاجی استماع و تحصیل علم حدیث کرده در انباء
ابن حجر ذکر او شده در سال هفتصد و هشتاد و هفت هجری وفات
نموده است

شعانین

بنا بر مسطورات کتاب تزیین الأسواق این زن از زوجات متوکل خلیفهٔ
عباسی بوده و کمال دلربا جمال امتیاز نموده شعرهای شیرین میسروده پدرش

از کشیشهای ساکن دیر یکی از دیرهای بر شام و خود کشیش‌زاده و وقتی
منظور نظر متوکل شده که این خلیفه در آن ناحیه بسیاحت باغات و دیرها
اشتغال داشته گویند متوکل روزی با یکی از ندمای خود بدیری که شعانین
در آن بسر میبرد رفت و او را دید و مفتون صباحت و ملاحت او گردید
از پدرش پرسید این دختر را نام چیست گفت شعانین خلیفه گفت ای شعانین
قدری آب برای من بیاور شعانین گفت سیدی آبی که در اینجاست از
دریاچه است و لایق شما نیست اگر بجای آن خود میتوانستم شما را سیراب کنم
بلا مضایقه آن را فدا میکردم پس از آن بسرعت رفته جامی نقره آب کرده
آورد خلیفه اشاره بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید آنگاه خلیفه
بشعانین گفت اگر من تو را خواستگاری کنم راضی خواهی شد او گفت
اگر این مهر حقیقت داشته باشد و مآل آن چون حال از آن هراسی ندارم
البته قول شاعر را شنیده‌اید که میگوید

کنت لی فی اوائل الامر حبّا — ثم لمّا ملکت صرت عدوّا
این ذاک السرور عند التلاقی — صار منی تجنّبا و نبوّا

متوکل طوری بطرب آمد که نزدیک بود از شوق جامه بر تن چاک کند بعد
از آن بشعانین گفت امروز بکار دیر مپرداز و با من باش که دلم در بند
مهرت است شعانین او را بغرفهٔ دیر برد و بر اکرام و احترام بیفزود خوردنی
و شراب آورد چون متوکل باکل و شرب پرداخت و سرش گرم شد شعانین
عودی برداشت و بنای تغنی را گذاشت و ابیات ذیل را برخواند

یا خاطبا منی المودّة مرحبا — روحی فداؤک لا عدمتک خاطبا
انا عبدة لهواک فاشرب واسقنی — واعدل بکاسک عن جلیسک اذابی
فو الذی رفع السّماء ملکتنی — و ترکت قلبی فی هواک معذّبا

از این اشعار میل و رغبت او بمتوکل معلوم شد و بترغیب خلیفه بدین اسلام
در آمد و خلیفه او را تزویج نمود و محبوبه و گزیده ترین زوجات متوکل
گردید

شعثاء

در اشعار حسان ذکر این زن شده اصلا از قبیلهٔ بنی اسلم و بقولی از طایفهٔ بنی ماسکه یهود عرب بوده حسان با و مایل و مفتون گردیده او را بزنی خواسته و ام فراس دختر حسان از بطن این زن بوجود آمده است

شعوانه

از قراریکه در نفحات الانس مولانا جامی مسطور است و چنانکه در طبقات امام شعرانی نگاشته شده این زن که در اواخر مائهٔ دوم هجری زندگانی مینموده دارای مقام ولایت بوده زنان را موعظه و نصیحت میکرده و بالحان خوش سخنان مؤثر میگفته از فرط دوستی بخدا میگریسته و میگفته است میل من آن است که آنقدر بگریم که آب دیده گانم نماند پس از آن بدرجهٔ خون از چشمانم جاری شود که در بدنم عضوی نماند که خون در آن باقی مانده باشد زهاد و اهل مجلس او حاضر میشده اند از اکابر اولیاء الله فضیل بن عیاض بزیارت و ملاقات شعوانه میرفته و آرزوی فیوضات قدسیهٔ آن مخدره را مینموده در ملازمت مشار الیها کرامتی بوده است وقتی از وی میپرسند تو از خدمت و مصاحبت شعوانه چه دیدی و بچه فیض رسیدی در جواب میگوید از وقتیکه من باین سعادت نایل گشته ام حب دنیا از دلمن خارج شده بجهت روزی غم نخوردم بزرگان اهل دنیا بنظر من عظمتی ندارند و مؤمنین را حقیر و بیقدر نمی بینم بالجمله شعوانه در سال یکصد و هشتاد و هفت هجری در مکهٔ معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما راه سرای قرب پیش گرفت

شغب

مادر مقتدر بالله عباسی است و بیشتر بعنوان ام موسی و در تحت لغت سیده ذکری از وی شده از جواری ام ولد معتضد خلیفه بوده پس از جلوس پسرش مقتدر بمسند خلافت به سیده ملقب شده در اواخر عمر علت استسقا او را عارض گردیده و پس از وقوع خلع و قتل مقتدر مرض او

شدت کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود در چنین حالی قاهر بالله خلیفه او را احضار نمود و از راه غرض و طمع بآزار و ایذای او پرداخت و سر از پر و پا آویخت وفاتش در سال سیصد و بیست و یک هجری واقع شده و در رصافه در مقبرهٔ که مخصوص خود او بوده مدفون شده

شفا خاتون

ام عبد الرحمن بن عوف و بنت عوف بن عبد بن الحارث بن زهره از صحابیات است هنگام ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این زن نزد حضرت آمنه بنت وهب بوده و علائم تولد خاتم پیغمبران را که عبارت از خوارق عادات و حالات عجیبهٔ نورانیه باشد در مشاهده مشارکت نموده بدین جهت اسم او در کتب سیر مذکور است

شفا

اسم دو نفر صحابیه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی حثمه میباشد و او شفا بنت عبد الله ابن عبد شمس القرشیهٔ العدویه و صاحبه رقیهٔ نمله است که در زمان جاهلیت برای دفع ناخوشی سرخچه یا نمله منتر میخوانده و شفای بنت عبد الله در غایت احترام و اکرام سید انام حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نهایت مبالغت را مینموده و آنحضرت در خانهٔ مشار الیها قیلوله میفرموده بنابرین شفا فراشی مخصوص وجود مبارک آن بزرگوار در خانهٔ خود ترتیب داده و آن فراش در خانوادهٔ شفا بود تا مروان آنرا بگرفت در تاریخ کامل در آنجا که ذکر سیرهٔ عمر مینماید مسطور است که شفا بنت عبد الله چند تن را دید که در راه آهسته و نرم قدم برمیدارند و طوری سخن میگویند که مسموع نمیشود و حرکات آنها بحرکات زناکاران شبیه است پرسید اینها چه کسانند گفتند زاهدانند گفت کان والله عمر اذا تکلم اسمع و اذا مشی اسرع و اذا ضرب اوجع و هو والله ناسک حقا یعنی بخدا قسم عمر هر وقت سخن میگفت حرفش شنیده میشد و گاه راه رفتن

بسرعت قدم میزد و هنگام زدن بدرد میاورد پس او زاهد حقیقی بود

(ستّ) شعرآء

دختر سلطان مصر ملك ناصر حسن بن محمد قلاوون است که زوجهٔ امیر دوس
بوده دار الستّ الشعراء یعنی خانهٔ ستّ شعراء یك وقتی از ابنیهٔ عالیه
مصر شمرده میشده و مقریزی در خطط خود ذکر آن کرده است مشار الیها
روز سه شنبهٔ بیست و هشتم ماه جمادی الاولی سال هفتصد و نود و یك
هجری درگذشته است

شعراء

دختر مسلم بن حلیس الطائی و از زوجات عبد الملك خلیفهٔ اموی بوده
بقول ابن اثیر جزری مادر پدر ابن شعرا دختر عبد الله بن جعفر الطیار
میباشد

شقیقه

اسم مغنیه ایست از عرب و او دختر عباد بن زید بن عمرو بن شیبان است
این بیتی که در دیوان حماسه دیده میشود و میگوید

لو كنت من مازن لم تستبح ابلی
بنو اللقیطة من ذهل ابن شیبانا

میبایست بجای بنو اللقیطة بنو الشقیقة نوشته شود چه مشار الیها منظور است
نه بنو اللقیطة و در اینجا خالی از مناسبت نیست که بگوییم بنو اللقیطة در عرب
منسوب بدختری هستند که حذیفة بن زید در سالی که مجاعت و قحطی مردم را
هلاك مینمود پیدا کرد و چون لقیطه از التقاط است و التقاط بمعنی پیدا کردن
و دریافت نمودن باشد باین اسم معروف شد حذیفه تفتیش و جستجو کرد
و پدر لقیطه را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مروان نام داشت و
چون از نگاهداری و رسانیدن قوت بدختر خود عاجز شده بود او را رها
نموده حذیفه لقیطه را خواستگاری کرد و عصم او را بزنی بحذیفه داد و اولاد
او معروف به بنی اللقیطه شدند و این در قاموس مسطور است

شقیقه

صحابیه بوده است از بنی مازن و بقول ابن اثیر خواهر شموس بنت مالك
الصحابیه میباشد و این هر دو خواهر بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
و سلم بیعت کردند

شکرپاره

از زنهایی است که مصاحبت و منادمت سلطان ابراهیم عثمانی را داشته
و برای سلطان داستان نقل میکرده بعد از حد خود تجاوز نموده در امور
ملکی مداخله کرده و بتوسط اتباع و کسان خود از مردم رشوه ها گرفت رفته
رفته مطلب آشکار شد و ابتدا مهد علیا کوسم والده او را تعزیر و تنبیه
نمود و بعد ها مراتب در محضر سلطان معلوم و مکشوف گردید و حکم نفی و
اخراج بلد او صادر گشت روز سیم ماه جمادی الاولی سال یکهزار و پنجاه
و هشت بود که شکرپاره را غفلةً گرفته و در قایقی گذاشته بجزیرهٔ ساقز
بردند و از آنجا برابر هم نفی کردند گویند احمد آغا نام مأمور اخراج و ایصال
او بمحل مزبور بوده و چون بیخبر و ناگهان او را گرفته حرکت داد شکرپاره
خرج راه نداشت باحمد آغا اظهار کرد او ششصد قرش باو داد شکرپاره
چون نظرش بکیسه نقود مسطوره افتاد از خوشحالی دامن احمد آغا را بوسید
و هر دو بگریه در آمدند بالجمله بعد از نفی و تبعید شکرپاره حکم شد اموال
او را بطور مصادره ضبط کنند در خان والده (اسم کاروانسرائیست در
اسلامبول) در اطاق شانزده صندوق از اموال او پیدا کردند که همه
مملو از جواهر و سیم و زر بود از خانهٔ شکرپاره هم دویست و پنجاه کیسه پول
نقد و اجناس بسیار بیرون آوردند و چون جمله مال او را بحضور سلطان
ابراهیم بردند نهایت متعجب شده گفت هیچ کافر پیش من قسم میخورد پول شام
شب ندارم ببین چه مکنتی از او بدست آمده همهٔ اینها مال من است

شلبیه

ادیبه بوده است اندلسی منسوب به شلب بروزن حلب و آن ایالتی بوده است

در ساحل دریا و مسافت آن محل تا شهر قرطبه که در آن وقت پای تخت
اندلس بود هفت میل است اسم ادیبهٔ مشار الیها معلوم نیست همینقدر
معین است که اهل شلب بوده و از ابیات مسطوره در ذیل که از نتایج افکار
شلبیه است درجهٔ فضل و طبع او بدست می آید

قد آن ان تبکی العیون الآبیه ولقد اری ان الحجارة باکیه
یا قاصد المصر الذی یرجی به ان قدر الرحمن رفع کراهیه
ناد الامیر اذا وقفت ببابه یا راعیا ان الرعیة فانیه
ارسلتها هملا ولا مرعی لها وترکتها نهب السباع العادیه
شلب کلا شلب و کانت جنة فاعادها الطاعون نارا حامیه
خافوا وما خافوا عقوبة ربهم والله لا تخفی علیه خافیه

شموس

اسم چهار نفر صحابیه و یکی از زنان انصار است که ابو محجن الصحابی با و تعشق
داشته و چون هیچ راهی نداشت که بدیدار او نایل گردد در جنب خانهٔ شموس
در عماری که میساختند تن بعملگی در داده که گاهگاه از روزنه‌ها آنعمارت
روی معشوقهٔ خود را ببیند و چون این دولت او را دست میداد این شعر
میخواند

ولقد نظرت الی شموس ودونها حرج من الرحمن غیر قلیل

آخر الامر این شعر بسمع شوهر شموس رسید و بعمر شکایت برد عمر ابو محجن را
نفی کرد و پوشیده نیست که ابو محجن چه در زمان جاهلیت و چه در ظهور
اسلام بشجاعت و کرم و سخاوت معروف بوده و اصراری بشرب خمر داشته
و اوست که میگوید

اذا مت فادفنی الی جنب کرمة
تروی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفننی بالفلاة فاننی
اخاف اذا ما مت ان لا اذوقها

عمر او را چند بار حد شرب خمر زد و سودی نداشت و رشادتی که از او
در جنگ قادسیه بظهور رسیده مشهور است و سعد بن وقاص پس از آن جلادت
و مردانگی او را نواخت و توبه داد تا او حقیقة توبه کرد یا نکرد خدا داناست
در سرکان توبیرکان که از متنزهات امکنه شمرده میشود بظاهر قریه مزاری
است گویند قبر ابو محجن است کمتر جایی است که با آن صفا باشد در بهار
و تابستان خضرت اشجار و اراضی و جریان میاه و انهار و وضع جبال
تماشایی بنظرها میرساند که نگاشتنی و رسم کردنی است در دو فصل مزبور
قرب چهل نفر درویش بر سر آن مزار جای دارند و باصطلاح خودشان حال
میکنند و غالبا چون آنها را دستی بلعل و مانی نیست با سبزخانکی
ساخته و سجاده در زیر درختی انداخته بیخیالی بسر میبرند و از پیر و جوان
کشف کرد استی آن مزار قبر ابو محجن است چه این وضع ظاهر از میل باطن
او خبر میدهد و اهل سرکان و توبیرکان درویشها را آسوده دارند
چه بخیر راغب اند و اعانت فقرا را طالب

شموس بنت قیس

مادر ام المؤمنین سودهٔ بنت زمعه بوده است کما فی الصحایف

شمس الملوک

دختر ناصر الدین محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن یعقوب ابن الملک العادل
بوده و در انباء ابن حجر درج و وفاتش سال هشتصد و سه ذکر
او شده مشار الیها محدثه ایست شامیه و از زینب بنت الکمال روایت
کرده ابن حجر از و اجازه داشته وفات او در ماه شعبان سال
مذکور اتفاق افتاده است

شهباز

دختر شهباز خان دنبلی از بزرگان ایران و اسمش صاحبه سلطان بوده
بزیور هنرها آراسته و طبع خوشی داشته رباعی مسطوره در ذیل را در
مدح مرحوم حسنعلی میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه

گفته است

شهزاده حسن دلبر و لشکر شکر است
شهزاده خوب روی شیرین سخن است
در باغ شهنشهی خرامان سرو است
در گلشن خسروی گل یاسمن است

شهدة الکاتبة

شهده بنت ابی نصر احمد بن الفرج بن عمر الابری است که در علم و درایت وحسن خط وکتابت مشهور و در علم حدیث ماهر و غالیة الاسناد و بجهة علو اسناد او خلقی کثیر از و اخذ حدیث نموده اند جد اعلای او عمر بوزنکری معروف است ابن خلکان گوید شهده از ابو الخطاب نصر بن احمد البطر و ابی و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحة النعالی و طلحة بن محمد الزینبی و ابو الحسن علی بن الحسین بن ایوب و ابو الحسین احمد بن عبد القادر بن یوسف و فخر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشاشی و امثال اینها از مشاهیر فضلای مائه ششم اخذ علم کرده و اجازه گرفته و از وی نیز بسیاری استفاده نموده و نزد او درس خوانده و اجازه گرفته اند هم در آن عصر صیت اشتهار او به اکناف و اقطار رسیده بود پس از آنکه سنش از نود سال تجاوز کرد روز یکشنبه سیزدهم محرم سال پانصد و هفتاد و چهار هجری در بغداد داعی حق را لبیک اجابت گفت اما پدرش ابو نصر در روز جمعه بیست و سیم ماه جمادی الاولی سال پانصد و شش در گذشته است

از اعیان ادبای عصر شهده الکاتبه یکی علی بن محمد بن یحیی ابو الحسن الدرینی است که بجهة انتساب او به المقتفی لامر الله از خلفای عباسی ثقة الدوله لقب یافته و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکیه و صدر داشته و از آنجا که ابتدا ملازمت خدمت ابو نصر پدر شهده را داشته لهذا مشار الیه شهده را بزنی باو داده ولادت ثقة الدوله در سال چهار صد و هشتاد و پنج

هجری و وفات او در روز سه شنبه شانزدهم ماه شعبان سال پانصد و چهل و نه اتفاق افتاده چون در گذشت در همانخانه که داشت او را دفن کردند بعد ها که زوجه اش وفات نمود ثقة الدوله را نیز از آن خانه نقل کرده هر دو را در یک محل دفن نمودند

شهده

بنت عمر بن احمد بن هبة الله احمد بن یحیی بن جرادة العقیلی الحلبی است که بسیده حلبیه مشهور بوده و پیش از ین در حرف سین اشاره به آن رفته در حلب در سال ششصد و بیست هجری در حوزه درس فاضل کاشغری حاضر شده و از و اخذ علم نموده و از ثابت بن شرف و سایرین اجازت گرفته صلاح الدین صفدی در کتاب بعنوان النصر گوید استاد من علم الدین نزد سیده حلبیه شهده درس خوانده و میگفت مشار الیها برای ما از محدث مشهور شیخ حافظ ضیاء الدین عمر بن بدر بن سعید الموصلی روایت حدیث نمود و غیر از او کسی از حافظ مشار الیه نقل حدیث برای ما نکرد وفات سیده حلبیه در سال هفتصد و نه در حلب اتفاق افتاده گویند این زن بعد از وفات برادر خود قاضی مجد الدین از دنیا اعراض نموده دیگر لباس فاخر نپوشید

شهده

در جلد ششم اغانی ابو الفرج اصفهانی گوید شهده مادر عاتکه مغنیه است که ترجمه حال او در حرف عین بیاید و او جاریه و خواننده مشهور ولید بن یزید اموی بوده است

شهربانو

دختر یزدجرد پادشاه عجم از بزرگان زنان عالم است حق تعالی او را بهره عظیم اختصاص بخشیده که امامت را در نسل او قرار داده و نه امام معصوم که هر یک در عهد خویش قلب عالم امکان بوده اند و اینک و اپسین ایشان حضرت مهدی موعود و خلیفة الله فی الارضین و حجة علی الخلق اجمعین است

از نژاد آن بانوی کبری بظهور آورده و در حق فرزند بزرگوار آن مخدره
عالیمقدار علی بن الحسین زین العابدین و سید الساجدین علیه السلم گفته اند

و ان غلاما بین کسری و هاشم
لافضل من نیطت علیه التمائم

ارباب خبر و علماء تاریخ را اختلافست در اینکه حضرت شهربانو
و سایر بنات کسری که بدست اسلامیان افتاده با آن اسیری صوری
که از هزاران آزادگی برتر و افضل است گرفتار آمدند بعضی گفته اند
در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند
و جمعی عهد همایون حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم را معین کرده اند
گویند وقتیکه زنان و دختران اهالی مدینه شنیدند دخترهای
پادشاه عجم را وارد مدینه میکنند همه بتماشا بر بامهای معابر رفتند
و در راه تحصیل اذن شوهران بسیاری از نسوان مدینه صداقها
بخشیدند و پردگیان از شوق سیر سیرت و جمال و کمال ایشان از
وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات یزدجرد کسری در عهد
خلیفهٔ ثانی بمدینه رسیدند برآن اند که عمر بن الخطاب گفت این دخترها را
تقویم میباید کرد تا هر کس راغب آنهاست بها تسلیم کند تا تقسیم شود
حضرت شهربانو از آن حکم متأثر گردید و بر نیای اعلای خویش خسرو
پرویز بزبان پهلوی گفت که اگر او بنامهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله
توهین نمیکرد کار باینجا نمیکشید خلیفه چون پهلوی نمیدانست گمان
کرد باو دشنام داد و از در طیش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیه فرمود وی از حکم تو آزرده شد و بجد خود پرویز
نفرین کرد و حکم الهی در حق اینگونه بزرگان که از خاندان بزرگ باشند
غیر این است که صادر شد مگر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نفرمود
که گرامی هر قوم را گرامی دارید اینان شاهزادگان فارس میباشند
حق مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور میباید داشت خلیفه

گفت پس تکلیف چیست یا ابا الحسن فرمود خود ایشان را مختار میباید ساخت
تا هر کسرا برگزینند از سهم او در غنیمت محسوب گردد و در بعضی از اخبار
در این مقام ما بین حضرت شهربانو و امیر المؤمنین سلام الله علیه محاوره
گذشته است و لوحی که در بناء مشهور واقع در کوهسار ما بین جنوب
و مشرق ری مزار بی بی شهربانو بنظر رسیده بصورت آن مجلس فی الجمله
مشتمل است در خبری معتبر دیده ام که در آن مجلس میان آن اسیران
و خلیفهٔ مسلمین سلمان فارسی مترجمی میکرد و مطالب را از طرفین معلوم
میداشت و مفهوم میساخت و هم در کتابی خوانده ام که امیر المؤمنین علیه السلم
از دختر یزدجرد پرسیدند چون وقت را نامساعد دید و اقبال را در
زوال یافت چه میگفت گفت میگفت چون بخت برگردد هلاک در تدبیر باشد
اذا ادبرت الدنیا کان الحتف فی التدبیر باری حضرت شهربانو چنانکه در
اخبار بسیار رسیده است بحال نفاس درگذشت رضوان الله علیها و
اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبد الرحمن بن الجوزی گفته است زبید
یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادر حضرت
سجاد را بزنی گرفت خبطی است شنیع و غلطی فاحش و محمد ذهنی افندی مؤلف
مجموعهٔ مشاهیر النساء در ترجمهٔ حضرت شهربانو میگوید وی دختر آخر
اکاسرهٔ ایران یزدجرد است که در فتوحات زمان خلافت عمر با دو خواهر
خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلم او را بگرفت و
استیلاد نمود و از وی علی بن الحسین زین العابدین بوجود آمد در ربیع
الابرار و سیرهٔ حلبی و صحایف الاخبار و مشارق الانوار مذکور است
که یزدجرد سه دختر داشت یکی بعبد الله بن عمر و دیگری بمحمد بن ابی بکر
و دیگری بحضرت حسین بن علی علیه السلم هم صحبت و هم بستر شد از آن دختر
که در خانهٔ عبد الله بن عمر پسر فاروق بود سالم بن عبد الله ولادت یافت
و از آنکه در خانهٔ محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد در وجود آمد و از آنکه
بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیهما السلم بود حضرت سید الساجدین

زین العابدین علیه السلم ظاهر گردید و چون این سه بزرگوار که از سادات تابعین و فقهاء آن طبقه میباشند در علم و ورع بر اقران فائق گشتند اهالی مدینه که از استیلاد سراری و استفراش جواری احتراز داشتند سپس در آن کار رغبت نمودند

و در بعض از کتب اسم مادر حضرت زین العابدین علیه السلم غزاله یا سلافه یا سلافه یا ام سلمه نوشته شده و منافاتی نخواهد داشت زیرا که شهربانو اسم اصلی آن مخدره و غزاله و سلامه و غیرها اسم عربی اسلامی اوست و مخصوصاً معمول بلکه مستحب بوده است که بردگان را تغییر اسم میداده هندونامی مجدد میکذارند و حضرت شهربانو بالبدیهه در صورت نسبت باسلامیان سمت بردگی داشت اگرچه در معنی بر آزادهٔ بردگی مقدم بود

وشهربانو را شاه جهان و شاه زنان نیز خوانده اند

شیماء

دختر حلیمه سعدیه شیماء خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و محبت مفرطی بر آنحضرت داشته و از آنرو گفته است

یا ربنا ابق اخی محمدا — حتی اراه یافعا و امردا
ثم اراه سیدا مسوّدا — و اکبت اعادیه معا و الحسدا
و اعطه عزا یدوم ابدا

مشار الیها هم زمان شباب و کهولت و هم از بعثت و نبوت و هم ایام غلبه و فتح و فیروزی حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و ارجوزهٔ مسطوره در ذیل را در وقت کودکی آنحضرت بجهت مشغول ساختن آن بزرگوار سروده

هذا اخ لی لم تلده امی — و لیس من نسل ابی و عمی
فدیته من مخول معمّی — فانمه اللهم فیما تنمی

شیماء بمعنی خال دار است و لقب مشار الیها بوده اسمش حذافه ناجد امر است

حرف الصّاد

صاحبة الجمل

اشاره بعایشه است و کلام معجز نظام حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که خطاب بزوجات مطهرات کرده فرموده اند لیت شعری ایتکن صاحبة الجمل الادبب تخرج فتنبحها کلاب الحوئب و در وقعهٔ جمل که نزد اهل خبر معروف است رجال بنی ضبه این رجز میخوانده اند

نحن بنو ضبة اصحاب الجمل — ننازل الموت اذا الموت نزل
والموت احلی عندنا من العسل

چون عایشه در وقعهٔ جمل بر شتری که عسکر نام داشت سوار بود و مخصوص همین وقعه آن شتر را بهوا اهدا کرده بودند آن وقعه را وقعة الجمل و عایشه را صاحبة الجمل گفته اند

صاحبة الرؤیا

آنچه از اقوال ارباب سیر مستفاد میشود صاحبة الرؤیا یکی لقب رقیقه بنت ابی صیفی است که در باب استسقای جناب عبد المطلب خوابی دیده و از آنجهت او را صاحبة الرؤیا گفتند دیگری عاتکه بنت عبد المطلب است که او نیز خوابی در باب وقعهٔ بدر خود دیده و از آنرو باین لقب ملقبه گردید

صاحبة النعامه

گویند زنی فقیر و بیکس در احیاء عرب بوده که اهل قبیله او را کفالت مینموده اند روزی در صحرا شترمرغی دید صمغی غلیظ که آنرا اصعر و رجی گویند خورده و گلوی او را گرفته از حرکت باز مانده و خوابیده زن بیچاره گمان کرد شتر است او را گرفته با معجر خود بدرختی بست و بقبیله آمده شادی کنان بر آواز بلند گفت بعد ها در هنگام نقل و کوچ بر اعانت شما محتاج نخواهم بود خود شتری بچنگ آورده و احمال خود را با آن حمل خواهم کرد و زیر بار منت شما نخواهم رفت پس از آن باز بطرف شترمرغ متوجه شد اتفاقا شترمرغ آن لقمهٔ گلوگیر را ابلع کرده و راحت شده خود را بنحوی از بندها ساخته رفته بود ضعیفه چون اینحال بدید بحالت تعجب و تاسف

بماند هم شتر مرغ از چنگ او رفته هم از اعانت اهل قبیله محروم گردیده بعد
از آن هر کس بچیزی که قابل اعتماد نبود اعتماد مینمود باو میگفتند انت
كصاحبة النعامة یعنی تو مثل آن زنی که بشتر مرغ اعتماد کرد و این گفته مثل شد
و نظر بفایدی شرح مزبور نگاشته آمد و الا از موضوع ما خارج بود

صاحبه

در سرای یکی از شاهزادگان فرزندان خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه
قاجار خاتونی بوده است صاحب طبع که صاحبه تخلص داشته او را بحیا
و عفت و صفات حسنه ستوده اند اما ترجمهٔ حال او را بدرستی ننگاشته اند
همینقدر گفته اند بکمال و دانش رغبتی داشته و خط را خوب مینوشته لطف
طبعش از اشعارش معلوم میشود این سه شعر از وست

غم نیست که از حسرت بسیار تو مردم
لطف تو نشود کم ز تو مقصود من این بود
زلف در روی تو هر کس که به بیند گوید
آتشی هست که با دود در آمیخته اند
جان و ایمان برای معشوق است — جان و ایمان برای عاشق نیست

صالحه بنت الملقن

از احفاد ابن الملقن الشافعی و دختر شیخ نور الدین علی و خواهر خدیجه
بنت الملقن است که در حرف خاء ترجمهٔ حال او نگاشته شد
صالحه بنت الملقن را صالحه ام الهنا نیز گفته اند و او از اشیاخ امام سیوطی
بوده و مشار الیه در کتاب المنجم ذکر او نموده و گفته است این زن از جد خود اخذ
حدیث کرده در سال هفتصد و نود و پنج هجری متولد شده و در ماه صفر
سنهٔ هشتصد و هفتاد و شش در گذشته است

صبیحه

زوجهٔ ملک حکم مستنصر است که از ملوک اندلس بوده دارای عقل و درایت
و در انجام مهام سلطنت صاحب خبرت و کفایت بوده و در زمان شوهر خود

در امور ملکی مداخله مینموده و اکثر ارکان دولت و کارگذاران طوعا
اوامر و نواهی او را اطاعت کرده از فرمان او سر نمی پیچیدند چون شوهرش
ملک حکم مستنصر در گذشت و پسرش هشام ثانی که ملقب بالمؤید بالله گردید
بر سریر سلطنت نشست چون پانزده ساله بود و بدرستی از عهدهٔ امر خطیر
و کار بزرگ مملکتداری بر نمی آمد آرای امنا و رجال دولت بر آن
اتفاق نمود که صبیحه از جانب پسر خود نیابت سلطنت داشته باشد و امور
حکمرانی را اداره کند و او باین شغل شاغل پرداخت و کارها را بوجهی
لایق ساخت در تاریخ اندلس منتهای تمجید را ازین زن نموده اند

صدقی امة الله قادین

دختر محمد افندی پسر عبد الرحمن افندی قاضی زاده است که در سال یکهزار و
هشتاد و نه وفات کرده در جوار زاویهٔ امیر بخاری که در ادرنه قپوسی (در اسلامبول)
واقع است بخاک رفته این زن از ادیبه‌های اسلامبول بشمار می آید در الهیات
نظری داشته و صاحب دیوان اشعار و بعضی آثار پس از آنکه پدرش دو دفعه
بقضاوت اسلامبول مامور شد در محل معروف به ایوب معزولا وفات
کرده دخترش صدقی قادین قطعهٔ ذیل را در تاریخ فوت او انشاد نمود

قاضی زاده افندی ایدی بحل عزم جنان
اغلدی آنك ایچون ماتم ایدوب اهل جهان
دیدی تاریخ وفاتنی قزی صدقی آنك
قاضی زاده یه اعلای ارم اوله مکان

بیست و پنج سال بعد یعنی در سال هزار و صد و پانزده خود صدقی امة الله
قادین هم در گذشت و تاریخ فوتش را (صدقی فاضل ۱۱۱۵) گفتند و در
حرف الف در عنوان امة الله ذکری از و شده و قطعهٔ نیز از افکار
ابکار او درج نموده است

صدوف العذریه

از قرابی که در مجمع الامثال مسطور است صدوف العذریه دختر شخصی بود

حليس نام از قبيلهٔ بنی عذره واوست كه گفته است (لا ناقة لي في هذا ولا جمل) واين گفته مثل شده وشرح آن از اينقرار است كه صدوف العذريه در تحت ازدواج زيد بن الاخنس العذري بوده وزيد از زن ديگر دختری داشته است فارعه نام سا كن در خانهٔ ديگر و وقتيكه زيد سفر كرده در غيبت او دخترش فارعه نام كه از اهل قبيله كه موسوم به شبيب بود سری وصحبتی بهم رسانيد وهر شب بر يكی از شترهای زيد خود سوار ميشد ونزد شبيب ميرفت زيد در معاودت از سفر خود در عرض راه بكاهنی برخورد وكاهن برايهام او فهمانيد كه امری خلاف عصمت در خانوادهٔ تو واقع شده زيد چون بخانه رسيد بغضبی در صدوف زيد وبدگمانی خود را در حق او بوجهی اظهار داشت صدوف كه از كار فارعه باخبر بود داشت كه امر بر زيد مشتبه شد برای دفع اشتباه وبرائت ذمت خود گفت لا ناقة لي في هذا ولا جمل و معلوم نمود كه مرتكب خلاف فارعه بوده است نه او از آنوقت اين كلام مثل گرديد ودر مقام برائت ذمه استعمال كردند ويكی از شعرای عرب گفته است

وما هجرتك حتى قلت معلنة لا ناقة لي في هذا ولا جمل

اگرچه بسياری از شعرای عرب اين مثل را تضمين كرده اما بتصديق صلاح الدين صفدی احدی بخوبی شهاب ابو الثناء محمود از عهدهٔ نظم وتضمين آن بر نيامده وی ميگويد

استغفر الله ابن الغيث منفصلا من برّه وهو طول الدهر متصل
من حاتم علّ عنه واطرح فيه في الجود لا ابواه يضرب المثل
ابن الذي برّه الآلاف يتبعها كوائم الخيل ممن برّه الابل
لو مثّل الجود سرحا قال حاتمهم لا ناقة لي في هذا ولا جمل

ومؤيد الدين ابو اسمعيل الاصفهاني المعروف بطغرائی در قصيدهٔ خود كه بلاميّة العجم اشتهار دارد گفته است

فيما الاقامة بالزوراء لا سكني بها ولا ناقتي فيها ولا جملي

وصلاح الدين شارح اين قصيده رشيقه در شرح اين بيت صدوف را عدويه مينويسد واين مباين است با قول صاحب مجمع الامثال والصدوف مينويسد واين نيز با گفته صاحب قاموس كه بی الف ولام ضبط كرده مباينت دارد

وصدوف نيز يكی از مشاهير نساء باجلالت بوده واز همسری با اعاظم اشنكاف داشته وابا مينموده آخر در حبالهٔ نكاح عمرو بن حمران الجلدی در آمده است

صفوت

از ادیبه‌های اسلامبول بشمار می آيد واز قرار مسطورات تذكرهٔ فطين دختر محب افندی بكلكچی وزوجهٔ شخصی موسوم برفعت بيك بوده ابيات ذيل در تذكرهٔ مزبوره از نظر رسيده در اينجا نگاشته شد

دوشمه ديردم دخی بو درده كوكل آه سكا
منه دوشدك يكی بر درده كيم ايواه سكا
باغلايوب زلفی ايله بو كيجه محكم طوتيدم
اسكی ديوانه ديدی ای كوكل اولناه سكا
منجه بو راه مجازه كيده جكسين ياهو
بيلديرر طوغريی بولی حضرت الله سكا
دون كودوب خالدكر كونبه ايتدك انصاف
غالبا ايتمش اثر آه سحرگاه سكا
صفوتا از دلك كيسه به اظهار ايتمه
كون اولور يار دم ايد دبردل آگاه سكا

صفوت در سال هزار و پنجاه و سه هجری وفات كرده در مقبرهٔ پدرش در ايوب مدفون شد

صفيه بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف از خانوادهٔ نبوت وعمهٔ محترمه حضرت رسول صلّى الله عليه وآله بوده است او وحضرت خديجه وعايشه

واسماء ذات النطاقین داعجایز الجنة یعنی پیرزنان بهشت گفته اند صفیه
خلاف خواهرهای خود اروی وام حکیم البیضاء وامیمه وبره دست از وضع
جاهلیت کشید و پیرو دین مبین گردید و بود تا سال بیستم هجرت در آن سال
در خلافت عمر در گذشت   این زن ادیبه و عاقله و اهل فصاحت و بسالت
بوده و در حرف الف در عنوان اروی ذکری از وی رفت حضرت عبد
المطلب را شش دختر بوده همه اهل شعر و فصاحت و در اواخر عمر پدر باشارت
وی هر یک قطعه مرثیه برای او بنظم آورده اند و قطعه صفیه عبارت است
از ابیات مسطوره در ذیل

ارقت لصوت نائحة بليل	على رجل بقارعة الصعيد
ففاضت عند ذلكم دموعي	على خدي كمنحدر الفريد
على رجل كريم غير وغل	له الفضل المبين على العبيد
على الفياض شيبة ذي المعالي	ابيك الخير وارث كل جود
صدوق في المواطن غير نكس	ولا شخت المقام ولا سنيد
طويل الباع اروع شيظمي	مطاع في عشيرته حميد
رفيع البيت ابلج ذي فضول	وغيث الناس في الزمن الحرود
كريم الجد ليس بذي وصوم	يروق على المسود والمسود
عظيم الحلم من نفر كرام	خضارمة ملاوثة اسود
فلو خلد امرؤ لقديم مجد	ولكن لا سبيل الى الخلود
لكان مخلدا اخرى الليالي	لفضل المجد والحسب التليد

واز بدایع اشعار صفیه ابیات ذیل است از منتخبات باب المدایح دیوان
حماسه

الا من مبلغ عني قريشا	ففيم الامر فينا والامار
لنا السلف المقدم قد علمتم	ولم توقد لنا بالغدر نار
وكل مناقب الاخيار فينا	وبعض الامر منقصة وعار

بعقیده بعضی از شراح صفیه این ابیات را در ترجیح و تقدم بنی هاشم

بر بنی امیه یا بو سفیان در مقام تعریض گفته است و چون عرب در جاهلیت
عادت داشتند با قومی که عهد می بستند اگر آن قوم نقض عهد مینمودند
آتش سوزانیده دور آتش با لعن و نفرین میکردند میگوید ولم توقد
لنا بالغدر نار
باید دانست که عرب آتشها داشته اند و هر یک را اسمی بوده از آنجمله است
نار التحالف و نار الاهبة و نار القری و نار الاسد و نار الصید و نار البیض
و نار الاستمطار و نار التحالف را نار المهول نیز گفته اند نار التحالف در زمان بستن
عهد و خوردن سوگند در حفره روشن میشد و گاه قدری نمک بر آتش میپاشیدند
و آن صدا میکرد و اسباب تخویف میشد لهذا آنرا مهول هم خوانده اند و نار
الاهبة اعلان حاضر شدن یاران بجنگ بود و نار القری آتش ضیافت که
در مهمانی اشراف محض اعلام بخلق می افروختند و نار الاسد آتشی بود که در
گذشتن از جنگلهای شیردار غابرین روشن میکردند که از شر آن در امان ایمن
باشند چه شیر از آتش میترسد و از اینجهت او را راهب گفته اند و نار الصید
برای شکار بوده که چشم غزال از آن خیره شود و نار البیض بجهت پیدا کردن تخم
شترمرغ و نار الاستمطار در هنگام استسقا روشن میشده باینوضع
که در خشکسالی بدم و گوشهای گاوها یا بدنهای آنها شاخه های درخت
سلع و عشر بسته سر شاخه ها را افروخته بر تپه ها و ذروه کوه بجای صعبی
میبردند و آن اشتغال را بلعان بوق تفأل میزدند و مترقب نزول باران
میشدند و دو بیت مسطور در ذیل از این عادت و قدح و ذم آن حکایت
میکند

لا در در رجال خاب سعيهم	يستمطرون لدى الازمات بالعشر
اجاعل انت بيقورا مسلعة	ذريعة لك بين الله والمطر

و شعر مسطور در ذیل نیز از همین مقوله و منهی از این است که گاوها حتی
در سالی که خشکسالی بوده با وجود سلع و عشر بسختی کشیده اند و آن
شعر این است

سلع ما ومثله عشر ما — عائل ما وعالت البیقورا

عائل آنست که اسباب عیله کرده و عیله بمعنی درویشی است و ابو عبید
عیسی بن عمر که از ائمه علم ادب است گفته من خود معنی این بیت فهمیدم و
نه کسی را دیدم که فهمیده باشد و این را ابن هشام در مغنی اللبیب در باب هاء
زایده بیان نموده است و مناظرات در این باب هست که خارج از قصد
ماست

صفیه مرثیه‌ها متعدد برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد و از آن
جمله است منتخب مرثیه که احمد حلاوی مکی در تالیف خود که متعلق است بسیره
و غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طبع کرده درج نموده و آن
این است

الا یا رسول الله کنت رجائنا — وکنت بنا برا ولم تک جافیا
وکنت رحیما هادیا ومعلما — لیبک علیک الیوم من کان باکیا
فدی لرسول الله امی وخالتی — وعمی وخالی ثم نفسی ومالیا
فلو ان رب الناس ابقی نبینا — سعدنا ولکن امره کان ماضیا
علیک من الله السلام تحیة — وادخلت جنات من العدن راضیا

و راضیا در آخر شعر آخر اشاره است بر آیه شریفه و لسوف یعطیک
ربک فترضی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در نزول این
آیه فرمودند راضی نمیشوم یک نفر از امت من بعذاب جهنم
معذب شود

از قراریکه در اسد الغابه و اصابه نگاشته شده صفیه ابتدا از وجه
حارث بن حرب برادر ابو سفیان بوده بعد از فوت او برادر حضرت
خدیجه الکبری عوام بن خویلد او را تزویج نمود و زبیر بن عوام و سایب
بن عوام از بطن او بوجود آمدند و سایب در عهد صبی چون بکارهای
طفولیت میپرداخت و صفیه را راحت نمیگذاشت لهذا میفرمود

یشبی الشائب من خلف الجدر — لکن ابو الطاهر زبار امر

ومقصود از ابو الطاهر زبیر است که دیده‌ها بمناسبت اکبر اولاد خود
مکنی با بو عبد الله گردید و زبار مبالغه زبر است که بمعنی شدت و قوت باشد
و زبیر مصغر زبر است بعد از وفات عوام چون امر تربیت و تادیب زبیر
مستقیما بصفیه راجع شد گاهی او را میزد که مؤدب شود نوفل بن خویلد عم
زبیر که بعد از عوام ولایت زبیر را نیز داشت به صفیه عتاب کرده گفت ولد
خود را کسی اینطور نمیزند تو با این طفل بغضی داری او ارجوزه ذیل را
در جواب بنظم آورد

من قال انی ابغضه فقد کذب — وانما اضربه لکی یلب
ویهزم الجیش ویاتی بالسلب — ولا یکن لماله خبا یخب
یاکل ما فی البیت من تمر وحب

و در صورتی که کذب و یلب مفتوح الوسط است مضموم بودن خاء یخب جائز
و از قبیل کتب و عرب است در شعر متنبی که میگوید

انا فی الکتاب ابن الکتب — فنعما لامر امیر العرب

اما بسالت و جرأت صفیه چون فصاحت و بلاغت او مسلم بوده ابن اثیر گوید
اول زنی که از زنان مسلمین غزا و جهاد کرد صفیه بود در وقعه خندق که آن را
وقعة الاحزاب نیز گویند بعضی از نسوان و صبیان در درون حصاری از
حسان بن ثابت جای گرفته که محفوظ مانند یکنفر یهودی دشمن در اطراف حصار
راه میرفت صفیه بحسان گفت برخیز و این یهودی را بکش که میترسم قوم
خود را بما راهنمائی کند و صدمه بما وارد آورد و چون مردان ما همه در
مقابل دشمن هستند احدی از آنها خبر نخواهد شد و کسی بامداد و استخلاص
ما نخواهد آمد حسان که مرد بی جرأت بود گفت ای دختر عبد المطلب
تو میدانی که من مرد اینکار نیستم صفیه چوبی برداشته بیرون رفته یهودی را
کشت و چون زن بود خود از بیرون کردن رخت مقتول ابا داشت بحسان
گفت اینکار را تو صورت ده حسان باز اظهار خوف نموده باینعمل نیز
اقدام نکرد

صفیه بنت حیی بن اخطب

چنانکه در حروف الف در عنوان امهات المؤمنین گذشت از زوجات مطهرات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد مشار الیها دختر بزرگ و رئیس
خیبر حیی ابن اخطب النضیری الاسرائیلی و منکوحه کنانة بن ابی حقیق از بزرگان
خیبر بود بعد از فتح خیبر اسیر عساکر اسلام شد و در تقسیم غنایم حصه
دحیة بن خلیفه از صحابه گردید اما از آنجا که بزرگزاده قوم خود بود
و قدر و مرتبتی داشت دحیة بن خلیفه او را بحضرت رسالت پناهی واگذار
کرد آنحضرت او را آزاد فرموده در جرگه حلائل مطهره خود منسلک فرمودند
نقل است که صفیه قبل از فتح خیبر خواب دید ماهی تابان در کنار او افتاد
این خواب خود را اظهار داشت چون تعبیر آن معلوم بود پدر یا شوهرش
باو گفت تو میخواهی از زوجات پادشاه عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم باشی و یک سیلی بصورت او زد آثار مسطورات ساتر
محیی الدین ده حدیث شریف از مشار الیها روایت شده
در خبر است که بعد از فتح خیبر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم صفیه را
بهمراهی بلال خدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال او را از راهی آورد
که کشتگان یهود در آن راه بود چون اجساد مقتولین را مشاهده نمود حال
او بگردید و نهایت منقلب شد چون بحضور پر نور رحمة للعالمین مشرف
آمد حضرت انقلاب او مشاهده فرموده سبب پرسیدند چون علت را
بعرض رسانیدند حضرت ببلال فرمودند چقدر جگر تو درشت است
این بیچاره را چرا از آن راه آوردی که نظرش بر کشتگان قوم خود افتد
و حکیم قاآنی این واقعه را در ضمن قصیده بنظم آورده گوید

صفیه دختر حیی بن اخطب آنکه بحسن
نبود در همه عالم چنو بگیتی اختر
(حضرت امیر المؤمنین)
شه آن نگار شکرخنده را بدست بلال
که عنبرین قمرش بود آتشین عنبر

روانه ساخت بسوی رسول تا سازد
مفرحی دل او را ز عنبر و شکر
بلال برد بره راه رزمگاه و بره
بشد بساق پری دیده تا بش از منظر
رسول شد چو ز بیرحمی بلال آگه
هلال وار بکاهیدش از ملال قمر
سرود از چه ز آوردگاهش آوردی
دلت ز آهن و پولاد و روی بود مگر

صفیه بنت شرف الدین

محدثه بوده است دختر امام شرف الدین احمد بن احمد المقدسی و زوجه
شیخ بهاء الدین ابن العز عمر مشار الیها از مشهورات عصر صلاح الدین
صفدی میباشد و از ابن عبد الدائم محدث روایت حدیث کرده و مسلم
شریف را تدریس نموده خیلی عمر کرده روز چهار شنبه از ایام معدوده
یعنی از عشر اول ماه ذیحجه سال هفتصد و چهل هجری درگذشته است

صفیه بنت مجد الدین

پدرش امام مجد الدین احمد بن عبد الله بن المسلم بن حماد بن میسرة الازدی
از مشایخ محدثین و خود محدثه بوده است معروف بست الشام از ابن عساکر
محدث و اصحاب یحیی الثقفی و سایرین اخذ علم فقه و حدیث کرده و علم الدین
البرزالی استاد صلاح الدین صفدی از مشار الیها استفاده نموده
صلاح الدین گوید صفیه بنت مجد الدین زنی بود از اهل صلاح و برکات
در آخر عمر قصد زیارت مکه معظمه زادها الله شرفا نموده حرکت کرد در مدینه
منوره داعی حق را لبیک اجابت گفت نماز او را در حرم شریف نبوی
گذارده در قبرستان بقیع بخاکش سپردند تولدش در سال ششصد و
چهل و هفت و وفاتش در ماه ذیقعده سنه هفتصد و چهار هجری
اتفاق افتاده

صفیه بنت یاقوت

دختر افتخار المدرسین یاقوت بن عبد الله الحبشی است که از اساتید امام سیوطی بوده امام مشار الیه در کتاب المنجم گوید صفیه بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد وچهار هجری متولد شده واز نور الدین بن سلام که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده وسایر کسب علم نموده واز اشخاصی که محدثهٔ مشهوره آسیه بنت جار الله اجازه گرفته بود صفیه هم اجازه گرفته است

صفیة الباهلیة

یکی از شاعره های خماسه است واز جمله نظم بدیع او ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر خود گفته ودر باب مراثی دیوان حماسه درج است

كنا كغصنين في جرثومة سمقا
حينا باحسن ما يسمو له الشجر
حتى اذا قيل قد طالت فروعهما
وطاب فيآهما واستنظر الثمر
اخنى على واحدى ريب الزمان وما
يبقي الزمان على شئ ولا يذر
كنا كانجم ليل وسطها قمر
يجلو الدجى فهوى من بينها القمر
فاذهب حميدا على ما كان من مضض
فقد ذهبت وانت السمع والبصر

صفیهٔ زاهده

از نساء زاهدهٔ ایران ومعاصر با سلطان ابو سعید خان بوده بزهد وصلاح مشهور وبه برکات ومیامن انفاس معروف وجمع کثیری از زن ومرد بمشار الیها اعتقاد وارادت داشتند وقوتفرات خاتون خواهر رضاعی سلطان نیز از معتقدین ومریدین صفیهٔ زاهده بوده واز فرط اخلاص

بزیارت

بزیارت او میرفته ودر یکی از زیارتها سراج الدین قمری شاعر ماهر را با خود بمحضر صفیه برده ودر هنگام صرف غذا واقعهٔ واقع شده که چون ذکر آن دور از ادب است از نگارش آن صرف نظر شد

صفیه

دختر جمال الخلوتی آغا از اکابر خلوتیه بوده در عصر سلطان بایزید خان ثانی سلطان عثمانی جمال الخلوتی از بزرگواران زمان خود بشمار آمده وچون در آن اوان در اسلامبول متوالیا زلزله میشد وطاعون مردم را هلاک مینمود جمال الخلوتی از جانب شخص سلطان وقاطبهٔ علما وصلحا مامور شد که بمدینهٔ منوره رود وبروضهٔ مقدسهٔ نبویه متوسل شود ودفع آن بلیات را ملتمس گردد همان روز که مشار الیه عازم شد وپا سکدار قدم نهاد دهر بلاها دفع شد ودیگر کسی آسیبی ندید واین دلیل بزرگواری وترفع مقام جمال خلوتی است اما خود از آن سیرت نیک وفروتنی که داشت گفت من چقدر مستوجب عقوبت وسخط بوده ام ومعلوم میشود صدماتی که مردم اسلامبول میکشیده اند بواسطهٔ بودن من در میان آنها بوده چه تا پای از میان آنها بیرون نهادم بکلی آسوده شدند رحمت بر آن نهاد پاک باد خلاصه او ترک عزیمت نکرد وقصد حج وزیارت خانهٔ خدا نمود ودر حوالی راه سرای جانان قرب پیش گرفت وتزویج صفیه بسنبل افندی برحسب وصیت او شد وسنبل افندی از اخص خلفای جمال الخلوتی بوده است.

صفیه خاتون

اسم مادر سلطان محمد خان سیم واز زوجات سلطان مراد ثالث سلطان عثمانی بوده تا اوان جلوس سلطان مراد ثالث همخوابه او منحصر بصفیه خاتون بوده بعد از جلوس همشیره سلطان مسماة باسماخان سلطان چندتن کنیز ماه رو برای سلطان فرستاد واو در جمع جواری زاید الوصف اهتمام نمود چندانکه جاریهٔ حسنائی نبود که کسی بخرد واهدا کند

بعضی

بعضی از ارباب سیر نوشته اند سلطان مراد خان ثالث با کنیزکانی که
اسما خان سلطان با او هدیه داده بود نزدیکی کند چون مادر او نور بانو
خاتون این بشنید از آنجا که با صفیه خاتون نهایت بی لطف بود جواری
وسایر زنان شهر را که در مصاحبت او بودند با اخذ و ضرب و تهدید نمود
آنها اقرار کردند که مردی سلطان را بسته اند و عقد را آورده گشودند
بعد از آن اشکال کار سلطان رفع شد راه صحت این گفته را اما نمیدانیم
و میگوئیم العهدة علی الراوی

وصفیه بنت بجیر و صفیه بنت بشامه و صفیه بنت ثابت و صفیه بنت
الخطاب و صفیه بنت شیبه و صفیه بنت ابی عبید و صفیه بنت حمید
چند تن صحابیات هستند و چهار نفر صحابیه دیگر نیز بهمین اسم هستند
که در اسد الغابه فقط اسمی از آنها برده شده است

صهباء بنت ربیعة التغلبیه

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و از اولاد آنحضرت عمر
و رقیه از بطن صهباء بوجود آمده اند
صهبا از سبایای وقعه عین التمر میباشد که خالد آن وقعه را در زمان
خلافت ابوبکر انجام داده است چنانکه ابن اثیر و ابو الفدا گفته اند
و شرح آن وقعه در تواریخ مسطور میباشد

حرف الضاد

ضاحیة الهلالیه

از شواعر عرب بوده و ابیاتی را که باسم ریا العقیلیه پیش نگاشتیم بعضی
بضاحیه نسبت داده اند

ضباعة بنت عامر بن قرط

نواده قرط بن سلمة بن قشیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صعصعه است
از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشرف ایمان

مشرف گشته و از صحابیات بشمار آمده مشار الیها اجمل نساء عرب و از
حیثیت جثه اعظم آنها بوده و هر جا که می نشست مبلغی جای را میگرفت مع ذلک
موئی وافر داشت که بدن خود را بدان میپوشانید   قبل از اسلام ضباعه
عامریه در تحت هوذة بن علی الحنفی بود چون هوذه درگذشت عبد الله بن
جدعان از اسخیا و اشخاص صاحب شأن او را تزویج کرد اما چون او
میل و رغبتی باین مرد نداشت رهائی خود را درخواست مینمود عبد الله
بن جدعان گفت ترا از قید این مزاوجت رها مینمایم بشرط آنکه
بهشام بن المغیرة المخزومی شوهر نکنی و اگر کنی بموجب عهد و سوگند سه کار
ترا واجب شود یکی آنکه صد شتر قربانی نمائی دیگر آنکه بگوئی در
مسافت ما بین اخشبان که دو کوه از کوههای مکه معظمه است طنابی تابیده
امتداد دهند سیم آنکه عریان و بدون ساتر بطواف خانه کعبه اجلها الله
تعالی پردازی بعد از آنکه با این شرایط عبد الله بن جدعان او را رها کرد
هشام بن مغیره او را بگرفت و اولاً از طرف خود یکصد نفر شتر قربانی نمود
ثانیاً زنان بنی مغیره را بر آن داشت که طنابی تابیده در میان دو کوه
اخشبان امتداد دهند   ثالثاً   بیت الله را حکم کرد بمشار الیها
واگذارند تا در خلوت عریاناً طواف کند
مطلب ابن ابی وداعة السهمی گوید ضباعه عامریه با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله همسال بود و من در وقتیکه او خانه کعبه را عریان طواف میکرد
کوچک بودم و مرا در شمار اطفال میگرفتند بنابرین از مطاف خارج ننمودند
و طواف ضباعه را مشاهده مینمودم او لباس خود را بیرون می آورد
و میگفت

الیوم یبدو بعضه او کله   وما بدا منه فلا احله

و با موهای خود عورتین را میپوشانید و در هنگام طواف جوانب و اطراف او
دیده نمیشد بالجمله چندی در تحت ازدواج هشام بن مغیره بماند تا او درگذشت
و ضباعه را شرف اسلام نصیب آمد و بمدینه منوره مهاجرت کرد حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بتزویج او میل فرمودند و مطلب ابی‌لهب و سلمة بن هشام اظهار نمودند اما چون حضرت را از کبر سن او خبر دادند رای مبارک منصرف شد

سلمة بن هشام پسر ضباعه از مؤمنین مستضعفین بود و در مکهٔ معظمه بحالت ناخوشی ماند تا بعد از وقعهٔ خندق مهاجرت بمدینه را موفق شد و مادر او این ارجوزه را باو خواند

لاهم رب الکعبة المحرمة | اظهر علی کل عدو سلمة
له یدان فی الامور المبهمة | کف بها یعطی و کف منعمة

ضباعه

از قرار مسطورات اسد الغابه سه نفر از صحابیات که دارای جلالت قدر بوده‌اند ضباعه نام داشته یکی ضباعهٔ عامریه که شرح حال او گذشت دیگر ضباعه بنت الحارث الانصاریه خواهر ام العطیهٔ الانصاریه سیم ضباعه بنت زبیر بن عبد المطلب و در قاموس باسم ضباعة الکبری ضباعه بنت عامر افزوده شده همچنین ضباعه بنت عمران و در مسامرات محیی الدین مذکور است که از ضباعه بنت الزبیر یازده حدیث شریف روایت شده

و ضباعه که در مطلع ابیات قطامی است و میگوید

قفی قبل التفرق یا ضباعا | فلا یك موقف منك الوداعا

دختر زفر بن الحارث الکلابی است و زفر از عمال عبد الله بن زبیر بوده و شاعر قطامی چون بدست زفر پدر ضباعه گرفتار و اسیر شده و بتوسط ضباعه خلاصی یافته و با اعطای صد نفر شتر او را دلخوش ساخته قصیده در مدح زفر گفته و در مطلع خطاب بمشار الیها کرده و شعر مزبور را گفته است و آن خالی از حسنه نیست

ضعف

مغنیه ایست مشهوره از مغنیهای عباسیه که در سلک جواری امین خلیفه منسلك بوده و او را واقعهٔ غریبه ایست که شرح آن از اینقرار است

چون کوکب اقبال امین خلیفه روی بزوال نهاد و نوبت او بسر رسید و طاهر ذو الیمینین او را در بغداد محصور ساخت روزی ضعف را بحضور خواندند تا بخواند و او را قدری مشغول کند مشار الیها چون شروع بتغنی کرد این شعر را خواند

کلیب لعمری کان اکثر ناصرا
و ایسر جرما منك ضرج بالدم

از آنجا که ذکر الایش بجون در شعر بود امین را بد آمد و متغیر شد و ضعف را گفت شعر دیگر بخوان او خواند

ابکی فراقکم عینی فارقها | ان التفرق للاحباب بکاء
ما زال یعدو علیهم ریب دهرهم | حتی تفانوا و ریب الدهر عداء

چون این اشعار نیز بمفاد وقت اشعار میکرد امین مکدر شده بضعف گفت آیا غیر از این بیتهای شوم شعری نمیدانی بار سیم این اشعار را تغنی کرد

اما و رب السکون و الحرك
ان المنایا کثیرة الشرك
ما اختلف اللیل و النهار و ما
دارت نجوم السماء فی الفلك
الا لنقل السلطان عن ملك
قد زال سلطانه الی ملك

امین گویا استنباط کرد که این ابیات بیان حال و مآل اوست زاید الوصف افسرده شد و ضعف را از حضور خود راند و در همان وقت قدح بلوری که از و در مجلس بود و مصنع نام داشت بجوردن پای شکست و بر ملالت امین افزود و دانست بخت برگشته و کار گذشته وقت زوال است و هنگام کوچ و ارتحال

ضوء الصباح

یعنی روشنائی صبح و ام الخیر خدیجه محدثه که پیش ذکر او شده بدین لقب خوانده اند

و او در سال هفتصد و سی و چهار هجری وفات کرده است

ضیفه خاتون

دختر ملک عادل ابوبکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بوده
در سال پانصد و هشتاد و دو یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد
در سنهٔ ششصد و چهل در سن پنجاه و نه سالگی نیز در حلب درگذشت
مشار الیها را بعقل و تدبیر ستوده و وصف نموده اند بعد از آنکه سلطان
صلاح الدین عم ضیفه خاتون حکومت حلب را از پدر او ملک عادل
انتزاع نمود و بپسر خود ملک ظاهر داد ضیفه خاتون در حبالهٔ نکاح
ملک ظاهر پسر عم خود در آمد و از و محمّد نام پسری بوجود آمد و چون
نوبت حکمرانی باو رسید ملقّب بملک العزیز شد در سال ششصد و سی و
چهار هجری ملک العزیز درگذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر گردید
لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهدهٔ امور ملکی بر نمی آمد
لهذا از تمام مهام حکمرانی در کف جدّهٔ او ضیفه خاتون قرار گرفت و شش سال
تمام در حلب حکم راند ملک مؤیّد ابو الفدا گوید پس از وفات ضیفه خاتون
ملک ناصر نوادهٔ او در سیزده سالگی رشد خود را بدرجهٔ ثبوت رسانید
و مستقلاً در حلب مشغول حکومت شد و ضیفه نیز از جواری ابوبکر
و مادر معبّر مشهور ابن سیرین است

حرف الطّاء

طاوس خانم

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بوده و از
کمال حظوتی که در آنحضرت داشته دستگاه و خدم و حشم و تجمّل و جلال
او بدرجهٔ رسید که فوق آن متصوّر نیست و از آن پادشاه با حشمت و جاه
تاج الدوله لقب یافت مرحوم شاهزاده محمود میرزا ابن خاقان مبرور
اسکنه الله فی دار السرور در تذکرهٔ نقل مجلس که در حقیقت ترجمهٔ احوال

اماء شواعر است بمناسبت طبع لطیف تاج الدوله و اشعار نغزی که سروده
شرحی از شوکت و حشمت و قدر و مقام مشار الیها نگاشته که خلاصهٔ آن
از قرار ذیل است

تاج الدوله آن زن است که آواز مرتبه اش گوش زهره و مشتری را کر نموده
و طنطنهٔ جاهش هور را در پردهٔ خجلت نشانده ستارهٔ طالعش ماه آسمان را
نور بخشا و کوکب بختش بمهر سپهر ضیا داده اصلش از شکرستان عصمت و
گلستان عفّت دار السّلطنهٔ اصفهان و از آدمی زادگان آن سامان است
بسلیقهٔ من حسب الامر قبلهٔ عالم دو سال پیش عماراتی در دار الخلافهٔ طهران
محض وجود او ساخته شد و بی لاف و گزاف کرورها خرج آن بنای عالی و
صحن و ایوان رفیع شد از عهد حوّا که بنی نوع انسان را مادر است تا امروز
صالحه و مقدّسه با ین خوش احوالی و نیکو ذاتی چشمی ندیده و گوشی نشنیده
اگر فخر نسوانش خوانم بجاست و اگر شاه زنانش گویم رواست چون شأنش زیاده
از آن است که بتحریر آید در مجلس اوّل که مخصوص شرح حال شاهزادگان
ترجمهٔ او را نگاشتم و او را با بنات ملوک هم مجلس نمودم هم بفرمایش ایشان
امسال کتابی ترتیب داده ام موسوم به پروردهٔ خیال و آن نسخه بسیار خوبی است
و تاج الدوله با دقّت من در نظم و نثر و نگارش خط صاحب فن گردیده است
(انتهی)

نوّاب اشرف امجد والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلد آشیان
فتحعلیشاه نوّر الله مضجعه که از کبار شاهزادگان معظّم این دولت جاویدنشان
میباشند و جزئیات وقایع و اوضاع سلطنت حضرت خاقانی را احدی بدرجهٔ
ایشان نمیداند نیز شرحی از عظمت و وسعت دستگاه تاج الدوله و کمال تقرّب
او در حضرت خاقانی و منتها میلی که آنحضرت باین زن داشته اند مرقوم فرموده

گویند

معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب اصفهانی متخلص بنشاط حقّ تعلیم و سمت پدری
نسبت بطاوس خانم داشت و خط و ربط مشار الیها بتوجه و اهتمام آن وزیر

بی نظیر بدرجهٔ کمال رسیده بود پس از آنکه این زن در میان خدام حرم خاقانی
دارای اختصاص و امتیاز بزرگ شد حضرت خاقان او را تاج الدوله لقب
دادند و عنبرچهٔ مرصع بر نیم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبرچه بود
که امپراطر روس برای آغا باجی دختر ابراهیم خان شوشی که آنهم از زوجات
بسیار معتبر حضرت خاقان بود و شرح حال او در حرف الف نگاشته شد هدیه
فرستاده تخمهٔ آن زمرد بسیار درشت و دور گردش یک قطار الماس جبنای ممتاز
و دو زنجیر طلای ظریف داشت حضرت خاقان این پارچهٔ گران بها را بهشت هزار
تومان خریده بودند و در موقع مزبور بذل کردند و مقرر فرمودند پانزده هزار تومان
بمیرزا عبد الوهاب معتمد الدوله که نویسندهٔ فرمان و حامل خلعت تاج الدوله
بود خلعت بهای عنبرچه داده شود و تشکر را تاج الدوله این دو بیتی را

بنظم آورد

بتاج الدوله چون دادم لقب شاه	گذشت از آن سرم انظار ما
همیشه بخت با او هست و بود	کبی با ذات غیر از سایهٔ هما

تاج الدوله خارج از حرمخانه اسباب تجمل و دستگاهی جداگانه و مخصوص
از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت
میرزا حسین پسر مرحوم میرزا اسد الله برادر مرحوم میرزا آقا خان صدر اعظم
نوری در بیرون وزیر تاج الدوله بود و در حرم و اندرون آصفه دختر
خانلرخان زند زوجهٔ شاهزاده ملک ایرج میرزا تقلد و تکفل این شغل مینمود
دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبرهٔ خاقان محسوب میگشت و در زمان
شاه شهید سعید آقا محمد شاه مطلقه شده و چراغعلی خان نوائی او را بزنی
گرفته و قریب صد سال عمر کرده در دستگاه تاج الدوله رتبهٔ قائم مقامی
یافت   میرزا شاه شرف عمهٔ مرحوم حاجی ملا صالح مجتهد برغانی که ملقب
بر منشیه بود رسایل و مراسلات را تحریر و انشا مینمود زنی حسنی بیک
نام که اسباب تجارت عمده و مال التجارهٔ زیادی داشت گرگ یراق آن دستگاه
شمرده میشد و او لباسی متوسط و مرکب از زنانه و مردانه میپوشید میخواست

خود را خواجه ماه رزاد بخرج دهد
آقای میرزا تقی علی آبادی از رجال معتبر کاردان و فضلای عصر حضرت خاقان
میفرماید

پیر و بکر و بیوفا و بد رگ است	این جهان گوئی که خود حسنی بک است

از مزاح مخصوصهٔ حضرت خاقان خلد مکان در بارهٔ تاج الدوله آنکه از
روز اول نوروز سلطانی آنحضرت تا روز سیزده عید با تمام اهل حرمخانه
و کل خانوادهٔ شاهزادگان که در طهران اقامت داشتند و شاهزادها
که شوهر کرده و در دار الخلافه بودند مهمان تاج الدوله میشدند و این سیزده
شبانه روز بعیش و سماع میگذشت و لوازم و اسباب شادمانی و عشرت
طوری فراهم که بزرگتر از آن متصور نبود و تاج الدوله بهمه عیدی و اشیاء ظرفه
نفیسه میداد و مهربانی مینمود اطاقها و مهمانخانها متعدد برای هر یک
نفر اخور موجود و مهیا بود
میرزا علی محمد خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله که شمس الدوله
دختر خاقان را بزنی داشت و داماد تاج الدوله بود میگوید روزی وارد
حرم و اطاق مرصع خانهٔ تاج الدوله شدم دیدم پشتی مرصع مخده و مسند
مرصع متکاها مرصع شنگها مرصع آینه ها مرصع مجمرها مرصع و پرده ها مروارید
دوز مبهوت شدم و متحیر ماندم
تخت مرصع مشهور بتخت طاوس را پیش از عروسی تاج الدوله تخت خورشید
میگفتند شاهزادهٔ شجاع السلطنه مرحوم ابن خاقان در حکومت طهران چون
تدارک عروسی تاج الدوله را میدید در شب زفاف آن تخت را برای خوابگاه
خاقان بکفنه آوردند از آن شب بمناسبت اسم تاج الدوله که طاوس خانم
بود آن تخت مشهور بتخت طاوس شد
تاج الدوله منقطعه بود چون قرب و اعتبار او در حضرت خاقان بدرجهٔ کمال
رسید شاهزاده شجاع السلطنه باجازت پدر تاجدار خواست انقطاع را
بدوام تبدیل کند چون بتاج الدوله اظهار کرد او تمکین ننمود و گفت اینهمه

التفات و عنایات خسروانه از ساعت سعید آن عقد بوده بر هم زدن آن روا نباشد خاقان خلد آشیان را این سخن خوش آمد و درجات و مراتب تاج الدوله از هر جهت مضاعف گردید و امر خاقانی صادر شد که عبدالله خان معمار باشی یک دست عمارت تمام از اندرونی و بیرونی و حمام مشتمل بر تالارها و آینه متعدد در موقع عمارت چشمه که جایگاه مخصوص پادشاهی است برای تاج الدوله بسازند و هیچیک از اهل حرمخانه در آن عمارت نبودند مگر دختر آقا محمد رضا موسیقیدان ملقب به شاه ویردی خان که در موسیقی استاد و از شاگردی پدر خود باین رتبه نایل شده بودن و بیگم رستم آبادی ملقب به پادشاه و چند نفر دختر جواهرپوش که کارشان سازو آواز بود و در سفر و حضر در خدمت تاج الدوله بودند مختصر برای اینکه وسعت دستگاه تاج الدوله بدرستی معلوم شود اظهار میدارد که ماهی هزار تومان باسم سبزی مطبخ مشارالیها از دفترخانه برات صادر میشد و بقیه اوضاع را بهمین فقره قیاس باید کرد تاج الدوله از برکت تربیت معتمدالدوله میرزا عبدالوهاب نشاط در نویسندگی مقامی حاصل کرده بود و عرایضی که بحضور حضرت خاقان مینوشت مضامین بدیع و دقایق لطیفه داشت از جمله وقتی در ییلاق امامزاده قاسم تاج الدوله و پسرش سلطان احمد میرزای مشهور به سیورساتچی هر دو بنا خوشی و با مبتلا شدند خاقان مغفور تشریف فرمای نوا بودند سلطان احمد میرزا درگذشت و تاج الدوله بصحت نایل گشت حضرت خاقان تسلیت نامه به تاج الدوله نگاشته در آن مرقوم فرموده‌اند

از کجی چون بشکند چیزی بلائی بگذرد
خوب شد بر تو به تو آسیبش از مینا گذشت

تاج الدوله در جواب نوشت

اگر بشکست اندر بزم مستان ساغر مینا
سر ساقی سلامت دولت پیر مغان برجا

اما تاج

اما نتایج افکار و اشعار آبدار تاج الدوله بسیار است بچند بیتی از آن اقتصار میرود میگوید

باد از سر کوی تو گذشتن نتواند
پیغام من دلشده را پس که رساند
تا کی بصبوری بفریبم دل خود را
دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

ولها ایضاً

مرغی که بدام تو اسیر است دیگر نکند هوای گلزار

ولها ایضاً

اندر سر کوی تو بسی منتظرانند شاید که ره لطف نوازنده درآئی

اما نواب تاج الدوله که تاج الدوله ثانی میباشند از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاه (ناصرالدین شاه) دام ملکه مجلله ایست عقیله و عاقله و معظمه ایست نبیله و کامله پدر نامدارش مرحوم شاهزاده غفران مآب سیف الله میرزا ابن خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه از پادشاهزادگان بزرگ بشمار می‌آمد و خود در این خدر عظمت و ستر ابهت و حشمت دارای هرگونه اختصاص و مزیت میباشد بخوانائی و دانائی معروف و بسیار اوصاف حمیده مشهور و موصوف است در بدو ازدواج و اقتران اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران را از این بطن طاهر فرزندی ارجمند بوجود آمد و بمعین الدین میرزا موسوم گردید و چون آثار رشد و شهامت و فرزانگی و کرامت و شرایط شهریاری و خصایص فرمانفرمائی و مملکت داری از ناصیه او لایح و ظاهر بود بزودی ولایت عهد یافت و چیزی نگذشت رسماً این خبر را انتشار دادند و بلوازم آن کار از هر جهت پرداختند اما افسوس که آن غنچه نوشکفته را باد خزان اجل بزودی افسرد و از این گلستان نقل کرده رخت بباغ رضوان برد و عجب آنکه این سانحه غم افزا مقارن وصول خبر فتح هرات و از سوانح سنه هزار و دویست و هفتاد

وسنه

وسنه هجریه و سال دهم شهریاری شاهنشاه جمجاه خلد الله ملکه و سلطانه
بود و بزبان حال روزگار میسرود (غم و شادی است که با یکدیگر آمیخته اند)
اما شادی فتح هرات بظاهر و در بیرون بود و آن غم در باطن و اندرون
و خرد خورده بین از قول مولوی معنوی علیه الرحمه چنین وا مینمود که

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را

والحق سانحه بود جانکاه و آتش خرمن جانهای آگاه و اگر زیاده برین طول دهیم
غمی را تجدید نموده ایم و برالم افزوده رضا بقضای الهی داده ازین مرحله در
گذریم و راه تسلیم سپریم
هم اکنون نواب تاج الدوله دامت شوکتها بتوجهات خاصه شاهانه و مزایای
مخصوصه خود در حرم جلالت خسروانی دارای مقامی معلوم است و خاص و
عام خدام آن همایون مقام دقایق اعزاز و احترام آن معظمه را کاملا مرعی
و منظور میدارند دام الله عمرها و جلالها

طبقه

گویند از بنات بادیه نشین و روایت عرب دختری بوده مسماة بطبقه
و مردی موسوم بشن که عقلی کامل داشته او را در حباله نکاح آورده
بنا برین گفته اند وافق شن طبقه یعنی این زن و شوهر در خور یکدیگرند
و این گفته از مثلهای مشهور شده هر دو چیز را که باهم کمال تناسب و موافقت و موازنت
آید میگویند وافق شن طبقه
در مجمع الامثال مسطور است که چون شن مردی عاقل بود در همه جا جستجو
مینمود تا دختری را بدست آرد و او را بزنی گیرد تا روزگار خود را
بخوشبختی گذراند از جمله روزی بعزم دهکده بر اسب خود سوار شده بیرون
آمد و بشخصی برخورد و پس از ادای تحیت و سلام دانست که آن مرد هم
عازم همان قریه است و با او همراه خواهد بود قدری که راه پیمودند
باو گفت تو مرا میبری یا من ترا ببرم آن مرد تعجب کرده گفت این چه سؤال
در حالتی که هر دو سواریم و مرکب ما را میبرد شن سکوت کرد قدری دیگر راه

طی نموده نزدیک بقریه شدند در آنجا خرمنی دیدند باز شن برفیق راه گفت
به اعتقاد تو صاحبان این خرمن محصول خود را خورده اند یا نه رفیق متعجب شده
گفت عجب ساده مردی هستی خرمنی که هنوز کوبیده نشده و دانه آن را از کاه
جدا نکرده و جمله در پیش نظر ما موجود است آنرا چگونه خورده اند شن باز
ساکت شده چون بدهکده رسیدند جنازه رو بروی آنها نمودار شد شن
از رفیق پرسید اینکه در تابوت است آیا مرده است یا زنده رفیق گفت چون تو
جاهلی ندیده ام بینی که بگورستانش برند و پرسی مختصر آن مرد شن را یکباره
ابله و احمق بجای آورده اما از آنجا که در همان قریه سکنی و خانه داشت روا
ندید که شن را بگذارد بجای دیگر منزل گیرد او را بخانه خود فرود آورد و او
دختری داشت طبقه نام از پدر پرسید مهمانت کیست گفت مردی است نهایت احمق
چون رفیق راه بود نپسندیدم که او در موطن ما بجای دیگر فرود آید دختر گفت
حمق او از چه مقوله است آن مرد سؤالهای شن را تقریر نمود دختر زیرک گفت
پدر این مرد احمق نیست بلکه دانا است و سؤالهای او معنی دارد اینکه گفت تو
مرا میبری یا من ترا مقصود او این بود که تو سخن میگوئی یا من بگویم تا مشغول
شویم و بدون کسالت راه را طی کنیم و اینکه حاصل درو شده و خرمن کرده را
گفت آیا صاحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که آیا آنرا سلم فروخته
و قیمتش را خورده اند یا نه و اینکه جنازه را میپرسید زنده است یا مرده میگفت
آیا این متوفی فرزندی خلف دارد که نام او را زنده کند یا نه آن مرد چون این
سخنان شنید نزد شن آمد و پس از چند جمله باو گفت میخواهی سؤالات
عرض راه ترا شرح دهم گفت بده چون شنیده ها را اظهار داشت شن
گفت اینها را تو خود ندانسته بگو گوینده آن برای تو کیست گفت دختری
دارم طبقه نام او این تعبیرات را برای من نمود شن گفت من در جستجوی
چنین دختری بودم و اینک او را خواستگاری میکنم آن مرد راضی شد عقد
ازدواج منعقد شد و شن طبقه را بقبیله خود برد و اهل قبیله نیز هوش
و ذکای طبقه را سنجیده گفتند وافق شن طبقه و در معنی مناسب این گویند

وافقه فاعتنقه (انتهی)

وبعضی گفته اند شن بمعنی قرابهٔ کوچک است وطبقه سرپوش هر چیزرا گویند ودرحق هردوچیز موافق میگویند وافق شن طبقه یعنی قرابه موافق سرپوش درآمد واوفق للشیء من شن لطبقه نیز استعمال شده است

طثریه

مادر یزید بن سلمة بن سمرة بن سلمة الخیر ابو المکشوح القشیری شاعر مشهور دورهٔ عصر خلفا امویه است واو باسم مادر خود شهرت یافته اورا یزید بن الطثریه گویند مشار الیه درسال صد وبیست وشش هجری در رکاب ولید بن یزید بن عبد الملک در جنگ یمامه کشته گشت وخواهرش زینب بنت الطثریه که ترجمهٔ حالش گذشت ابیاتی در مرثیهٔ او بنظم آورده که آنها نیز پیش مسطور شد اما ابن اثیر در کامل ورا ابن گفته است

طرفة القینة

مغنیه بوده است در عصر بنی عباس صاحب طبع شعر وظرافت از هواخواهان عبد الله بن نصر از نجبای عباسیه واطوار وگفتار او نیز عبد الله را مفتون کرده بود ابیات ذیل را از قرار مسطورات کامل ابن اثیر وحدیقة الافراح در مجلس تغنی در حق مشار الیه گفته وامام مبرد نیز در آنمجلس حاضر بوده است

لیس یجری علی لسانی شیء … شهد الله سوی ذکراکا
ذاک ان الفؤاد قد صار مثوی … منجزی الود بیننا مأواکا
وتمثلت حیث کنت لعینی … فهی ان غبت او حضرت تراکا
لیس تخلو جوانحی منک وقتا … هی کل مشغولة بهواکا

ایضاً

اذا هام قلبی لم اجد من یرده … الی سوی ذکراک والموت فی الذکر
واطمعه فی الوصل منی تعللا … وان کنت منه آیسا آخر الدهر
فکم عبرة فی جنح لیل سفحتها … وکفی علی خدی الی وضح الفجر
افکر ما یجری الیک وما الذی … انالک عما قد عهدت ولا ادری

ایضاً

فلو ان شرق الارض بینی وبینکم … وقومی وراء الشمس حین تغیب
لوافیتکم اطوی السباسب بینکم … وقال الهوی لی انه لقریب

طغای الخونده الکبری

زوجهٔ ملک ناصر محمد بن قلاوون سلطان مصر بوده است ودر اصطلاح خود آنرا طغای خونده میگفته اند وپیش در عنوان ام انوک ذکر او شد ابتدا در عداد جواری ابن قلاوون معدود وبعد در سلک ازدواج او درآمد وحظوتی بهم رسانید چه جمالی بکمال داشت وابن قلاوون با وجود او بدیگر رغبت نمینمود وقتی طغای الخونده عزیمت حج کرد جوانمرد مشهور قاضی کریم الدین کبیر با او همراه شد وطوری اسباب آسایش او را فراهم آورد که مزیدی بر آن متصور نیست از جمله گویند که انواع سبزیها در تنها کاشته شده بود بر شتران بار کرد وماده گاوها همراه برداشت که هر صبح وشام شیر وپنیر تازه آماده باشد مقریزی گوید هر روزه برسم ایام حضر در پیش الوان اغذیهٔ لذیذه حتی سبزی وپنیر تازه در خوان این زن حاضر بود انتهی

قاضی کریم الدین مزبور وسایر امرا که در موکب طغای الخونده بودند نزدیک بمنزل پیاده شده در رکاب او میرفتند وبا احترام سلاطین مینمودند وزمین میبوسیدند درسال هفتصد وسی ودو مشار الیها بار دیگر بزیارت خانهٔ خدا رفته وامیر حیثا را با خود برد امیر دمشق شام تنکز هر وقت بملک ناصر پیشکشی میداد تقادیم زیاد نیز بخونده طغای اهدا مینمود وبعد از وفات ملک ناصر نیز بهمان شان بود تا درسال هفتصد وچهل ونه هجری بمرض وبا درگذشت ودر خانقاه ام انوک در صحرای خارج باب البرقیه مصر که خود ساخته بود مدفون شد وهزار نفر جاریه وهشتاد نفر خواجه واموال کثیره از وی باند او را بعفت وطهارت وکثرت صدقات ستوده اند کنیزکان زیاد در آنها مرتب ساخته وبرای هر یک معاش قرار داده وبرای پسر خود علاوه بر اینها خیرات نموده بود

طوطی قادین

صاحب طبع شعر و فصاحت و ساکن سرای سلطان سلیمان سلطان عثمانی
بوده سلطان مرحوم او را بزنی بپاشای افندی شاعر داده یکی از احبای پاشا
افندی باو تهنیت گفته که با طوطی همدم شدید بنا براین در بین باب فیما
بین زن و شوهر مضمونهای خوش از بابت همدمی طوطی و غراب رد
و بدل شده است

طیبه

دختر سیم خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی
و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و مرحوم حسنعلی میرزا
والی خراسان بوده مرحوم محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس در همین
تألیف خود گوید مشار الیها بقدر تجربه مکاتبات تحصیل خط کرده و طبعی
نیکو داشته حضرت خاقان او را بسر پرستی امیر محمد قاسمخان خلف الصدق
سلیمان خان صاحب القاب شامخه نامور فرموده اند اینک مدت بیست
سال است که در آنخانه مقیم است در مواعظ و نصایح و مراثی سخن رانده
وقتی هم بیتی دو غزل بعرض خسروی رسانیده منش آموزگار بوده ام
این دو شعر از وست

اگر بدرد دلم نمیرسی ز تغافل — برم ز دست تو بر درگه امیر شکایت
طبیب آمد و عاجز شد از علاج دلم
علاج درد دلم را مگر حبیب کند
ز عارض شرم مهر و مها باشم — کنیز کمترین شاه باشم

طیبه

کو بمشار الیها و قبه در بصره حمامی داشته و حمامی هم بوده باسم
منجاب که با آن حمام رقابت مینموده طیبه وجهی نقد بیکی از شعرا داده
و او این بیت را گفته است

حمام طیبة لاحمام منجاب — حمام طیبة سخن وواسع الباب

همین شعر حمام منجاب را شکست و مشتریان آن بحمام طیبه آمدند

حرف الظاء

ظبیه

حلیله ابو قتاده انصاری از صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و دختر براء بن معرور و صحابیه جلیلة القدر بوده و حضرت رسالت پناهی
این حدیث شریف را که لیس علیکن جمعة و لا جهاد و مفاد آن اینست
که نماز جمعه و جهاد بر زنان واجب نیست بمشار الیها خطاب فرموده اند

ظبیه بنت وهب

نیز از صحابیات است بعضی او را مادر ابو موسی اشعری دانسته اند و برخی
والده ابو موسی را ظبیه بنت وهب نوشته اند

ظبیه

اسم جاریه مغنیه ایست که او را ظبیة الوادی هم گفته اند مشار الیها علم
موسیقی را از معبد مغنی مشهور اخذ و تعلیم گرفته اصلا اهل حجاز بوده بعدها
در عراق میزیسته است و ظبیة الباهلیة بنت وزبر از ادیبه هائی است
که در کتاب اغانی نام آن برده شده

حرف العین

عائشه بنت ابی بکر

محمد ذهنی افندی مؤلف کتاب مشاهیر النساء در ترجمه حال عائشه استقصا
نموده و ما حصل کلام او را ما در اینجا ایراد مینمائیم وی میگوید
عائشه ام المؤمنین حلیله جلیله حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه
و علی آله الطاهرین است دختر ابی بکر عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر بن
عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی القرشیه التیمیه پدر او
در جاهلیت از رؤسا و اصحاب بصیرت بوده و در میان قریش محترم

ودر مشکلات امور از قبیل قتل ودیت مؤتمن شده آنچه او تعیین میکرد
مقبول بود واعتلای قدر ما در شان ام رومان در نزد حضرت رسول صلی الله
علیه وآله ماثور ومشهور است عائشه پس از خدیجه اشهر زوجات طاهرات
حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است واو شش ساله بود وهنوز
حضرت نبوی بمدینه منوره مهاجرت نفرموده بودند که بشرف ازدواج آن
حضرت مشرف شد یعنی صیغه عقد جاری گشت ودر سن نه سالگی زفاف
صورت پذیر گردید وآنوقت خاتم الانبیاء در مدینه طیبه تشریف داشتند
عائشه مدت نه سال در خدمت سید المرسلین بسر برده ودر ظرف اینمدت
از احادیث نبویه وعادات وحالات محموده آنحضرت آنقدر ضبط وروا
کرد که آنجمله از برای بسیاری از احکام شرعیه ومسائل دینیه سند گردید
واو را بفقاهت وعلم وکثرت حدیث ستوده گفته‌اند ربع احکام شرعیه
ما از او منقول است واین دو حدیث که خذوا ثلثی دینکم من عائشه وخذوا
شطر دینکم من الحمیراء که در حق او روایت شده علی تقدیر صحتها این
مدعا را مع زیادة تائید مینماید بنا بر حدیث اول اکثر مسائلی که محتاج
الیه ماست وبنا بر حدیث ثانی نصف آن از مشار الیها ماخوذ ومنقول
است بعلاوه بایام واشعار عرب نیز آشنائی داشته واز آنجا که انواع
علوم اسلامیه وجاهلیت را حائز بوده او را عالمه دانسته اند

ابو موسی الاشعری فضل مشار الیها را اعتراف کرده گوید در میان ما
اصحاب هر حدیثی از احادیث نبوی اشکالی بهم رسانید ونزد عائشه فهم
او حل کرده ومعلومات در آن باب بدست آوردیم

اما در باب فصاحت او معاویه سوگند یاد کرده وگفته است من هیچ خطیبی
ندیدم که از عائشه بلیغتر وفصیحتر وفطن‌تر باشد واز کبار تابعین
عروة بن الزبیر گفته است چه در احکام قرآن وفقه وفرایض وطب وچه
در علم اشعار وانساب عرب از عائشه من کسی اعلم ندیدم

احنف بن قیس تابعی نیز گفته است من خطبه های ابو بکر وعمر وعثمان وبعضی

خلفای دیگر را از مقاله‌های مبنی بر موعظت ونصیحت شنیده‌ام از دهن
هیچیک سخنی بجزالت وفصاحت سخنان عائشه استماع نکرده‌ام اما کثیر
الحدیث بودن او زرقانی شارح کتاب مواهب لدنیه تصریح کرده است
که دو هزار ودویست ودَه حدیث شریف از مشار الیها روایت شده در
یکصد وشصت وچهار آنها شیخین یعنی بخاری ومسلم اتفاق کرده‌اند
وفقط در پنجاه وچهار حدیث بخاری ودر شصت وهشت حدیث مسلم راه
انفراد رفته اند وفور اطلاعات عائشه بایام واتفاقات عرب نیز هر وقعه را
با اشعار وراجیزی که در حق آن گفته شده بود خبر میداد وبتفصیل آن را
میدانست با اینهمه فضایل ومناقب رغبت او بدنیا کم وصدقه او زیاد بود
چنانکه گویند روزی صائم بود صد هزار درهم بدست او رسید همه را
تصدق داد ویک دینار افطاریه برای خود نگاه نداشت واینفقره بروایت
ام ذره خادمه مشار الیها بر ثقات ثابت شده است از آثار صحیحه در حق
مشار الیها خشنودی حضرت رسول صلی الله علیه وآله از او ومحبتی است که
در یک حدیث شریف فرموده ومیفرمایند از صنف رجال بسیاری بکمال رسیدند
اما از زنان چهار نفر کامل گردیده آسیه بنت مزاحم ومریم بنت عمران
وخدیجه بنت خویلد وفاطمه بنت محمد وفضل ورجحان عائشه بر سایر زنان
مثل تفوق ثرید است بر سایر اغذیه که مشار الیها را جداگانه وصف کرده اند

اذا ما الخبز تادمه بلحم — فذاک امانة الله الثرید

ثرید چون مرکب از نان وگوشت ولقمه چرب روغن داری است وغذائیت
او نیز مسلم است بلذت خورده وبسهولت مضغ میشود وبدینجهت نزد عرب
غذای مطبوعی است وبا هیچ غذا تبدیل نکنند چه بسیار مانوس اند واز
ثرید بمجبوحة الجنة یعنی وسط بهشت تعبیر میکنند لهذا این فرموده حضرت
شامل مدایح بزرگی است

در لفظ عائشه تعبیر عایشه صحیح وفصیح است عوام محدثین این لفظ را با
وعائشه تلفظ کرده اند چنانکه زرقانی در شرح مواهب لدنیه تصریح نموده

وکنیت مشار الیها ام عبدالله بوده نسبت بخواهرزاده خود عبدالله بن
زبیر و این نسبت را حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده اند و علامه قسطلانی
در مواهب لدنیه نوشته است (انتهی)

مورخ مشهور فاضل محمد معروف بمصلح الدین اللاری الانصاری در تاریخ
خود موسوم بمرآت الادوار و مرقاة الاخبار گوید اغنیاء اصحاب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چون حب آنحضرت را بعائشه معلوم داشتند
در روز نوبت وی هدایا میفرستادند یکی از امهات مؤمنین بآنحضرت
عرض کرد بفرمائید مردم را باینمعنی تقیید نورزند و هرجا که آنحضرت باشد
هدیه خود ارسال دارند فرمود در باب عائشه مرا ایذا مکن که وحی
در فراش غیر او بمن نمی آید پس از آن حضرت فاطمه زهرا را بر آن داشتند
تا همان معنی را بعرض رسانید فرمود دختر من مرا دوست میداری حضرت
فاطمه عرض کرد بلی فرمود پس عائشه را دوست دار

نیز همین مورخ میگوید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند
دوست ترین مردم نزد تو کیست فرمود عائشه پرسیدند از مردان فرمود
پدر او و دور نیست که سؤال و جواب نظر بغیر عترت طاهره باشد پس
این حدیث منافی نیست با آنکه از عائشه پرسیدند دوست ترین شخص که بود
نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت فاطمه پرسیدند از رجال گفت
شوهر او

اما حدیث افک بسیار نوشته شده و در اینجا محتاج بتکرار نیستیم و آن
نسبتی را که صاحب مشاهیر النساء در اینمحل داده و میگوید از اینجهت است
که ما شیعه را در رفتار وی خود اکفار میکنیم روح ما از آن بیخبر است و اگر
کسی چنین تصوری در حق کنیز خانه همسایه حضرت پیغمبر علیه صلوات الله
الملک الاکبر نماید ما او را سنگسار میکنیم و از دایره دین و دینداری
خارج میدانیم شاید وقتی اوغاد فریقین در مشاجرات جاهلانه خود
باهم بعضی سخنان ناصواب گفته باشند ما گفته هر دو طرف را تاب آتش

شسته و سوخته ودانسته ایم که هیچیک در دین نداشته اند راهی هوای
نفس پیموده و با کمال بیغیرتی عزم مسابقه نموده و با وجود این پنهان نمانیم
که شیعه را از عائشه کدورتی است اما آن متعلق بزمان حیات حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نباشد در آن زمان مشار الیها محبوبه
آنحضرت بود و کلمینی یا حمیراء باو خطاب میفرمود آن کدورت بوقایع
واقعه بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم راجع است آیا عائشه
با وجود آنکه زیاده از هزار مرتبه فضایل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را
از دهن مبارک پیغمبر صلعم شنیده و خدمات آن بزرگوار را بدین مبین اسلام
اغلب در مرأی و مسمع مشار الیها بود در زمان خلافت آنحضرت مردم را
بمخالفت تحریض نکرده و اسباب جنگ جمل را فراهم نیاورد اگر کسی با علی
علیه السلم خصمی کند باید او را ذیحق شمرد یا آن بزرگوار را و مع ذلک اینکار
و بسیاری از کارهای دیگر را بخدا باز گذاشته امیدواریم گناهکاران
توبه کرده باشند و توبه آنها قبول شده باشد و در هر حال گوئیم صرفه
مسلمین امروز در رفع خلاف و ترک اختلاف و استحکام مبانی مودت و
ایتلاف است رجوع فرمائید بمقاله که در تحت عنوان سوسن نگاشته
شده

و از اشعار عائشه که در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله انشاد کرده
دو بیت بطور در ذیل است میگوید

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده
لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد
لواحی زلیخا لو رأین جبینه
لآثرن بالقطع القلوب علی الایدی

عائشه بمناسبت وقت تمثل باشعار شعراء بسیار مینموده از جمله بعد از
رحلت سید انام علیه الصلوة والسلام میگفته والله العظیم پیغمبر صلعم چنان
بود که حسان گفته و این دو بیت میسرود

تبی سید فی الداجی البهیم جبینه
یلوح مثل مصباح الدجی المتوقد
فمن کان او من قد یکون کاحمد
نظام لحق او نکال لملحد

ودر وفات برادر صلبی و بطنی خود عبد الرحمن بن ابی بکر این دو بیت میخواند

وکنا کندمانی جذیمة حقبة
من الدهر حتی قیل لن یتصدعا
فلما تفرقنا کانی ومالکا
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا

واین دو شعر از متمم بن نویره است که در مرثیهٔ برادر خود مالک بن نویره گفته ومالک در جنگ مرتدین که در اوائل خلافت ابو بکر در گرفته کشته گشت

عائشه در اواخر خلافت معاویه در شب سه شنبه هفدهم رمضان سال پنجاه وهشت هجری درگذشت وحسب الوصیه در قبرستان بقیع مدفون شد وابو هریره که از جانب مروان بن الحکم والی مدینه آنوقت قایم مقام بود بر او نماز کرد ومروان خود بقصد حج بمکهٔ معظمه رفته بود ومباشر امر دفن عایشه خواهر زاده ها او عبد الله وعروه پسران زبیر بودند وقاسم بن محمد بن ابی بکر وعبد الله بن محمد بن ابی بکر وعبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر آن دو را همراهی نمودند

عائشة النبویة

دختر حضرت امام جعفر الصادق وخواهر حضرت امام موسی الکاظم علیهما السلام است چون از خاندان نبوت بوده باین اسم مشهور شده وکدام شرافت بالاتر از اینکه پدر امام جعفر الصادق وجد امام محمد الباقر وجد اعلا علی بن الحسین زین العابدین باشد وسلسلهٔ نسب بحضرت سید الشهدا

علیه الاف التحیة والثناء وحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام منتهی گردد واز آنهائی باشد که حب ایشان را حضرت رسول صلعم مقدم بر جمیع فرائض قرار داده ابو ذر غفاری روایت کرده که بحضرت رسول صلعم فرمودند لو صلیتم حتی تکونوا کالحنائر لا تنفعکم ذلک حتی تحبوا آل رسول الله علیه الصلوة والسلام

هم القوم من اصفاهم الود مخلصا
تمسک فی اخراه بالسبب الاقوی
هم القوم فاقوا العالمین مناقبا
محاسنهم تحکی وآیاتهم تروی
موالاتهم فرض وحبهم هدی
وطاعتهم ود وودهم تقوی

عائشة النبویه از عابدات مجاهدات بوده ودر مناجات خود فقرات ذیل را بدرگاه عزت عرض مینموده

وعزتک وجلالک لئن ادخلتنی النار لاخذن توحیدی بیدی واطوف به علی اهل النار واقول وحدته فعذبنی

عائشه نبویه در سال یکصد وچهل وپنج بدار بقا ارتحال جست ودر باب القرافهٔ مصر مدفون گشت علیه وعلی آبائه الاف التحیة

عائشة الباعونیة

دختر احمد بن نصر الباعونی است واز بسیاری فضیلی که داشته او را فاضلة الزمان میگفته اند درجهٔ علم وکمال او از قصیده که در مدح حضرت رسول صلی الله علیه وآله گفته والفتح المبین فی مدح الامین نام دارد معلوم میشود ومطلع آن قصیده اینست

فی حسن مطلع اقمار بذی سلم
اصبحت فی زمرة العشاق کالعلم

در این قصیدهٔ میمیه بسبک بعضی از صاحبان قصیدهٔ بدیعیه مثالها

اسامی انواع محسنات بدیعیه را تلمیحاً ذکر کرده است و طلاقت الفاظ
و انسجام کلمات را التزام نموده بعد از آن او را بطور اختصار شرح مینماید
و آن بطرز خزانة الأدب ابن حجة الحموی است بلکه بشهادت عبد الغنی النابلسی
بر آن ترجیح دارد خطبهٔ شرح قصیده را بدین عبارت ابتدا میکند که
الحمد لله محلی جیاد الأفهام بعقود مدح الشفیع و بعد میگوید فهذه
قصیدة صادرة عن ذات قناع شاهرة بلاغة الطباع سافرة عن
وجوه البدیع سامیة بمدح الحبیب الشفیع یکی از اشعار قصیدهٔ
نعتیهٔ او اینست

علوا لکا لا اجلوا حسنا سبوا لما   زادوا دلالا فنا صبری فشا سقمی

و این بیت از محسنات بدیعیه جناس ناقص را شامل است و دو بیت مسطور
در ذیل را در ترجمهٔ قاموس از زینب نسبت ایراد کرده والحق با یک دیوان
شعر برابر است میگوید

کأنما الخال تحت القرط فی عنق   بدا لنا من محیا جل من خلقا
نجم بدا فی عمود الصبح مستترا   تحت الثریا قبیل الشمس قد خرقا

مسئلهٔ وطی نائمه را مشار الیها بر وفق مذاهب اربعه بصورت استفتا
بیان فتوی نظم کرده و این نیز دلیل تبحر اوست گوید

سؤال

ما قولك یا ستنا العالمه   فی رجل دب علی نائمه
تفتحت تحسبه بعلها   وهی بما الذ لها دائمه
فاستیقظت فابصرت غیره   عضت علی اصبعها نادمه
فهل لنا من فتوة عندك   ماجورة فی ذاك ام آثمه

جواب

قالت لکم ستکم العالمه   انا لأهل العلم کالخادمه
أنقل ما قالوا وما خبروا   عن التی قد نکحت نائمه
الشافعی قال لها اجرها   ما لم تکن فی نکحها عالمه

والمالکی قال انا فتوتی   ماجورة فی ذاك لا آثمه
والحنفی قال انی رزقتها   فی ظلمة اللیل وهی حالمه
والحنبلی قال انا فتوتی   فی هذه النکحة کالآثمه
لو لم یکن لذة لها طعمه   لا انتفضت من تحته قائمه

عائشهٔ سمرقندیه

شاعره بوده است از اهل سمرقند و طبع لطیفی داشته این دو رباعی
از او در تذکرهٔ آتشکده مسطور است

اشکی که ز چشم من برون غلطیداست
در گوش کشیده که مروارید است
از گوش برون آر که بدنامی تست
کان را برخ تمام عالم دیده است

تا من چو شب وصل تو بگشاید راز   تا کام از شام کند صبح آغاز
با اینهمه که عوض کنندم ندهم   کوتاه شبی ز آن بصد عمر دراز

مضمون رباعی اول شبیه است بمضمون دو بیتی جار الله زمخشری که
در مرثیهٔ استاد خود ابو مضر منصور گفته و آن دو بیتی این است

وقائلة ما هذه الدرر التی   تساقط من عینیك سمطین سمطین
فقلت لها الدر الذی کان قد حشا   ابو مضر اذنی تساقط من عینی

عائشة القرطبیه

دختر احمد نامی بوده است از اهالی قرطبه پای تخت قدیم اندلس شعر را
بسیار خوب میگفته و در رسائل و مکاتبات نیز ید طولی داشته در کتاب
مطالع اشتهار یافته و او را مقدم ادیبه‌های اندلس دانسته اند عم او عبدالله
طبیب علاوه بر حذاقت در فنون طبیه در فن شعر و انشا نیز ماهر بوده
و عائشه را در شعر برتر از وی دانند در هر حال مشار الیها قصاید بلیغه
در مدح ملوك نظم کرده و عرایض خود را مستقیماً بآنها اظهار مینموده
گویند روزی بحضور مظفر بن منصور ابی عامر رفته یکی از پسرهای کوچك

پادشاه را نزد او دیده بدیهة گفته است

اراك الله فیه ما ترید   ولا برحت معالیه تزید
فقد دلت مخائله علی ما   تؤمله وطالعه السعید
تشوق للجیاد له وهز الحسام هوی واشرقت البنود
وکیف یخیب شبل قد نماه   الی العلیا ضرغام اسود
فسوف تراه بدرا فی سماء   من العلیاء کواکبه الجنود
فانتم آل عامر خیر آل   زکا الابناء منکم والجدود
ولیدکم لدی رای کشیخ   وشیخکم لدی حرب ولید

در نفح الطیب مسطور است که عائشه القرطبیه خط را خوش مینوشته و بکتابت قرآن مجید اشتغال داشته در سال چهارصد هجری بکرا ارتحال نمود وقتی یکی از شعرا او را خواستگاری کرد او در جواب نوشت

انا لبوة لکننی لا ارتضی   نفسی مناخا طول دهری من احد
ولو اننی اختار ذلك لم اجب   کلبا وکم اغلقت سمعی عن اسد

عائشه ام ابو عبد الله

مادر عبد الله الصغیر آخر ملوك اسلامیه اندلس است وقتیکه پسرش غرناطه را بفرنگیها تسلیم کرد و با اهل و کسان خود راه افریقا پیش گرفت بمحلی رسید که اهالی اسپانیا آنرا جای آه کشیدن عرب می گویند در آنجا روی باز پس کرده یکبار دیگر بغرناطه دید و آهی کشید و گفت الله اکبر و اشك حسرت از چشمهای او جاری شد در این وقت مادرش عائشه عباراتی مبنی بر توبیخ باو خطاب نموده که دلیل کمال عقل و حکمت و حمیت و غیرت مشار الیها میباشد

وصورت آن از قرار ذیل است

ای فرومایه شایسته نبود که عرب را چون تو فرزندی باشد شرم آید که تو را زاده خود خوانم کاش بجای تو سنگ زائیده بودم ای بیحیا مثل زنان گریه کن بر آن وطن عزیز که مانند مردان نتوانستی آن را نگاهداری

آیا نمیتوانستی از دلیران جانباز که در زیر لوای محمدی صف جای داشتند استغاثت نمائی اجداد تو بارها دشمنان را مقهور و آزاد ساختند تو اگر غلبه بر آنها نتوانستی از عهده حفظ وطن خود هم بر نیامدی زیب و زینت دنیا تو را فریفت سرا و عمارات را بر اهتمام ملکی ترجیح دادی و شب و روز در بساتین با جواری بعیش پرداختی شهرت خود را پامال شهوت ساختی اگر نیاکان تو از تو پرسند شمشیر جهانگیر احمدی را که در کف تو ودیعه نهاده بودند چه کردی و قصر الحمراء و البیضاء را بکه گذاشتی و شیران جنگی که دشمنان همیشه از بیم ایشان لرزان بودند از جانب تو مأمور چکار شدند و اسبهای کحیلان بکدام طرف تاختند چه جواب خواهی داد و روز قیامت بروی آن فاتحین چگونه نظر خواهی کرد خواهی گفت من آن شمشیر را بکار کشتن اسیران و کنیزان غیر مطبوع بردم در غرناطه و باغهای الحمراء و البیضاء عیش میکردم و اعتنائی بحراست ملك و فراهم آوردن اسباب استدامت آن نداشتم عساکری که شما تجهیز کرده و ترتیب داده بودید برای بقای لذائذ نفسانی خود بدست اعادی دادم آنها را قربانی این راه کردم تا زینت آن بادیه‌ها شما را برای آوردن جواری و غوانی باطراف فرستادم زود باش و با این صحاری وسیعه و اراضی حاصلخیز و ابنیه رفیعه دولتی و کتابخانه‌هائی که منبع معارف بود و با این چشمه‌سارها که آب آن با خون اعراب مخلوط شده و با آن چمنهای با نزهت یکبار دیگر نظر کن و ببین الحمراء که قرارگاه احفاد پیغمبر بود چسان مشتعل شده و از آن فقط خاکستری ماند که نشانه و علامتی از پستی پایه و مایه تو باشد غرناطه که جایگاه اشراف عرب بود چون بواسطه بی مبالاتی و فرومایگی تو ویرانه شد در روز حساب تو را توبیخ و سرزنش خواهند نمود

بگریز ای سست عنصر بگریز بعد از این سلطان عرب را در کشور او حکمی نباشد و بدان که پس از این در صحاری افریقا چون حیوان زندگانی خواهی کرد و بقیه عمر را بذلت بسر خواهی برد و گمان مبر که بمردن از این ننگ فارغ خواهی شد بلکه در همان زمان که در لحد خوابیده باشی استخوان پوسیده تو ادراك و

استماع ابن خطاب کند که گویند این است جسد عبد الله الصغیر که شرافت مادرزادی خود را محو و نابود نمود بیچاره کان ملک را بظلم بکشت و حکومت اسلامیه را در اندلس منقرض ساخت و غرناطه را بدشمن تسلیم کرد او کسی است که در زیر این خاک جای دارد

عائشه حبّی

شاعرهٔ مشهور اسلامبول حبّی قادین ندیمه سلطان سلیم ثانی است که در حروفات ذکری از او شد غاشق چلبی و قنالی زادهٔ حسن چلبی در تذکرهای خود مینویسند مشار الیها نبیرهٔ شیخ یحیی و از احفاد شیخ آق شمس الدین و حلیلهٔ شمسی چلبی بوده در شاهزادگی سلطان سلیم سمت استادی او داشته و بدین مناسبت ملازم سرای سلطنت و مصاحب سلطان گردیده است صاحبان تذکره گویند عائشه حبّی بر شواعر روم و ایران که قبل از او بوده اند از قبیل مهری و زینب جلالی و آفاقی و جهان و لشاد برتری داشته بلکه او را بر بعضی شعرای روم هم ترجیح داده اند غزلیات و قصاید و مثنویات دارد از جمله مثنوی خورشید و جمشید است که زیاده از سه هزار بیت میباشد و مضامین لطیفه دارد   در رغبت

بدعا گوید

دعا تمثیلی یوسف کیبی هر دم	کیم اکامشتر بدر خلق عالم
وبر دهر کیشی مقدر نجه گوهر	انک نامشتر یسندن او لالو
سن اولدک شمدی هم اول زمانکی	قچن عرض ایلدی یوسف جمالی
کنو ربه نیجه دشنر انده بوزن	خریدار اولدی اکا جان و دلدن

عائشه حبّی وقتی بمنادمت سلطان مراد خان ثالث نایل میکردد و در آنوقت غزلی از سلطان را اقتفا نموده بهمان سبک بنظم در می آورد اما غزل سلطان مراد

این است

افتمت الی الرب هو الحی جلیل	فرد احد قادر الله جمیل
حالیمی نه حاجت که بیان ایده یم	الدمع من العین علی الحال دلیل
البتّه بو حالمدن اوبارک خبری وار	فی القلب من القلب الی القلب سبیل

غاشق

غاشق نیجه رسوا اولمسون اولمه آبرو	العاشق من هجرک فان و علیل

حاشا که (مراد) ایلیه غیر یده میلی
قلبی لک من مهد الی اللحد میل

غزل حبّی قادین

فوضت الی الله هو الرب جلیل	حی صمد دام له الفضل جمیل
یوق وارلغی اثباتی ایچون غیره تکلف	للعقل له یشهد و النقل دلیل
عدل ایلیوز اول شر که بوله حق تقرب	الشرع شریف و الی الله سبیل
اقسه نوله لعارضک آبن کوروب ایچان	الجنس الی الجنس کما قیل یمیل

بو نظم شهه نیجه نظیره دیه حبّی
فی الحزن مضی العمر هی الآن علیل

این بیت بدیع نیز از نتایج افکار عائشه حبّی است

رااستدور وفتاده مژها نند سیل تو بیا
برهزار از دیدهٔ مخموده گریه مش چیقمشنر

صاحب کشف الظنون مشار الیها را اهل شهر اماسیه نوشته و او را اسلامبول حبّی سی هم نوشته اند

عائشه بنت العیش

دختر قاضی علاء الدین الحنبلی بوده است و در انباء الغمر فی ابناء العمر که از مؤلفات جلیلهٔ حافظ شهاب الدین احمد بن علی بن حجر العسقلانی است در ضمن وفیات سال هشتصد و چهل هجری ذکر او شده اشتهار مشار الیها بجهه علم حدیث میباشد در مجلس درس حدیث جد خود فتح الدین العسقلانی حاضر شده و از محدثین مصر و شام اجازه ها عدیده گرفته ولادتش در سال هفتصد و شصت و هشت اتفاق افتاده و قاضی عز الدین ابن قاضی المسلمین برهان الدین ابن نصر الله الحنبلی از بطن او بوجود آمده خطرا خوش مینوشته بسیار محترم بوده و طلاب از و چیزها روایت نموده اند

عائشه بنت الخطیب

دختر

دختر خطیب عبد الرحیم بن بدر الدین ابن جماعه و خواهر قاضی القضاة برهان الدین ابن جماعه میباشد مشار الیها نیز محدثه بوده روایت کرده در انباء ابن حجر ذکر او شده و در سال هفتصد و هشتاد و نه در گذشته است

عائشه بنت سعد

دختر سعد ابن ابی وقاص الصحابی است و پدرش از عشرهٔ مبشره بوده این عائشه غلامی داشته فند نام که او را آزاد کرده که بعد روزی در مدینهٔ منوّره خاک اندازی باو داد که برود از دکان نانوائی آتش بیاورد فند بقافله برخورد که بمصر میرفتند با آنها بمصر رفت و بعد از یک سال اقامت در آنجا باز گشت چون بمدینه رسید از دکان خبازی آتش گرفته بسرعت بطرف خانهٔ عائشه می آمد ناگاه پایش لغزیده افتاد و آتش ریخت او گفت تعست العجلة و از آن وقت این کلمه تعریضی شد بر بطوء در حرکت و ابطاء من فند از امثال عرب گردید

عائشه بنت طلحه

دختر طلحه میباشد و طلحه نیز از عشرهٔ مبشره میباشد و از فرط سخا و سماحت او را طلحة الخیر و طلحة الفیاض لقب داده اند مادر عائشه ام کلثوم دختر ابو بکر است با آنکه مشار الیها از ثقات صحابیات یا تابعیات بوده و روایت او نزد محدثین معتبر است چون جمالی بکمال داشته روی خود را نمی پوشید و میگفته است من میخواهم این حسن خدا داده را ظاهر سازم و مردم را بتماشا محظوظ دارم گویند روزی ابو هریره او را دید گفت سبحان الله کانها من الحور العین عائشه دختر ابو بکر که خالهٔ این عائشه باشد ابتدا او را ببرادر زادهٔ خود عبد الله بن عبد الرحمن ابی بکر که پسر دائی مشار الیها بود بزنی داد و او چهار پسر آورد عمران و عبد الرحمن و ابو بکر و طلحه و یکدختر که او را نفیسه نامیدند و طلحة بن عبد الله بطلحة الجود معروف شد چون شوهر عائشه عبد الله در گذشت مصعب بن زبیر او را تزویج کرد و ضرّهٔ سیده سکینه بنت الحسین سلام الله علیها گردید و حضرت مشار الیها

او را ذات الاذنین گفتند چه گوشهای او بزرگ بوده است بنا بر بعضی روایات مصعب بهر یک از این دو زوجهٔ خود پانصد هزار درهم مهر داده و همینقدر نیز شیربها و غزارت فضل و علم عائشه بنت طلحه و کمال اطلاع او از اخبار و اشعار عرب معروف است

پوشیده نماند که طلحة الطلحات طلحة بن عبد الله بن الخلف الخزاعی است از قرار مسطورات ابن اثیر او در زمان سلم بن زیاد بن ابیه والی سجستان بود و در همانجا در گذشت و چون از اسخیا بوده او را طلحة الطلحات گفته و در حق او سروده اند

رحم الله اعظما دفنوها   بسجستان طلحة الطلحات

عائشه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن عبد المدان الحارثی صحابیه و از فصحا و تابعیات و حلیلهٔ عبید الله ابن عباس عمزادهٔ حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود عبید الله در خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام از جانب آنحضرت ولایت یمن داشت معاویه بسر بن ارطاة را با سپاهی مأمور یمن کرد عبید الله از یمن فرار نمود و پدر زن خود را در آنجا بنیابت گذاشت و اهل و عیال عبید الله نیز در یمن اقامت داشتند بسر چون بیمن رسید عبد الله بن عبد المدان و اعیان یمن را که هواخواه امیر المؤمنین سلام الله علیه بودند مقتول نمود و دو طفل معصوم عبید الله را که عبد الرحمن و قثم نام داشتند در پیش چشم مادر شان بکشت عائشه از این مصیبت آشفته گشته این اشعار بگفت

یا من احس بابنیّ اللذین هما	کالدرتین تشظی عنهما الصدف
یا من احس بابنیّ اللذین هما	مخ العظام فمخی الیوم مزدهف
یا من احس بابنیّ اللذین هما	قلبی و سمعی فقلبی الیوم مختطف
من ذل والهة حرّی مدلهة	علی صبیین ذلا اذ غدا السلف
نبئت بسرا و ما صدقت ما زعموا	من افکهم و من القول الذی وصفوا
انحا علی ودجی ابنیّ مرهفة	من الشفار کذاک الاثم یقترف

در تاریخ کامل مسطور است که مادر دو طفل مقتول عبید الله بن عباس بروایتی ام الحکم الجویریه بنت خویلد بن قارظ بوده است

عائشه بنت العجمی

دختر قاضی القضاة شهاب الدین ابی جعفر احمد بن العجمی است مشار الیها محدثه بوده است صاحب نام و از اشیاخ امام سیوطی در سال هشتصد و ده هجری قدم بعرصهٔ عالم نهاده است

عائشه بنت العدل

دختر العدل زین الدین ابراهیم بن احمد بن عثمان بن عبد الله بن غدیر الطائی الدمشقی و مشهور بام محمد عائشه بوده و در علوم ادبیه مهارت داشته است زوجهٔ اش علاء الدین ابن صدر الدین ابن المنجا المحدث و جدش معروف با بن القواس میباشد چند دفعه حج نموده و مدتی مدید در مکهٔ معظمه زادها الله تعظیما مجاور بوده صلاح الدین صفدی در عنوان النصر گوید از ادبای معروف مکی بن علان و البهاء زهیر و ابن دبلاق و ابن دقزخان و السلیمانی و النور علی بن سعید و التلعفری در علوم ادبیه بعائشه بنت العدل اجازه داده اند ولادت مشار الیها تقریبا در ششصد و چهل و پنج هجری و وفاتش در ششم ذیقعده هفتصد و هیجده اتفاق افتاده است

عائشه بنت علی

دختر علی بن محمد بن عبد الغنی بن منصور الدمشقی و زوجهٔ حافظ شمس الدین الحسینی است و او محدثه بوده است شامیه که در انباء ابن حجر ذکر او شده مصنف مشار الیه میگوید عائشه بنت علی و شوهرش نزد ابن الخباز محدث و مرداوی و سایر متاخرین استماع حدیث کرده بعد از آن خود این علم را تدریس نموده اند وفات عائشه بنت علی در سال هشتصد و یازده هجری اتفاق افتاده و تقریبا هفتاد سال زندگانی کرده است

عائشه بنت محمد

ابن احمد بن محمد عثمان بن المنجا (ام الحسن بنت عز الدین التنوخیة الدمشقیه) بوده است

بوده است مشار الیها نیز از محدثهای مذکوره در انباء ابن حجر میباشد از عبد الله بن الحسین ابن ابی التائب و سایرین اخذ علم حدیث نموده و از اشخاص عدیده اجازه گرفته ابو بکر الدشتی و تقی سلیمان و عیسی المطعم و اسمعیل ابن مکتوم و وزیره بنت المنجا از جملهٔ کسانی هستند که بمشار الیها اجازه داده اند و او در روایات از آنها متفرد بوده ابن حجر گوید من نزد مشار الیها کتب کبار حدیث و چند جزء از اجزای شریفه خوانده‌ام عائشه بنت محمد در دمشق شام در حالتی که تقریبا نود سال عمر کرده بود در ربیع الآخر یا در جمادی الاولی سال هشتصد و سه هجری درگذشت

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی المقدسی محدث است او را المسندة الکبیره میگفته اند و از محدثهای مشهوره بشمار آمده در امر اسناد حدیث مهارت کامل داشته و بهمین جهت بلقب مزبور ملقب گردیده در شرح بخاری قسطلانی و در عنوان صفدی ذکر او شده و از محدث معروف بحجار اجازه گرفته و عمر او دراز بوده است

عائشه بنت محمد

دختر محمد بن المسلم بن سلام بن البهاء الحرانی و خواهر محاسن محدث و خود از محدثهای معروفه است و برادرش از او اخذ حدیث نموده نزد اسمعیل بن احمد العراقی و ابن النور البلخی و محمد بن ابی بکر و محمد بن عبد الهادی المقدسی و ابراهیم بن خلیل و عبد الرحمن بن ابی الفهم البلدانی و فرج القرطبی و البلخی و ابن عبد الدائم و العماد عبد الحمید و سایر مشاهیر مشایخ محدثین تحصیل علم فقه و حدیث نموده و بعد از آن اجازه گرفته و تدریس کرده است و از حیثیت تقریر وحید عصر خود بوده صلاح الدین صفدی و خواجه زاده او ابو هریره در شام از او اجازه گرفته اند عبد الله بن المحب و همهٔ اولاد و طلاب او از مشار الیها استفاده کرده اند این زن اگرچه اهل خیر و صاحب فضیلت بود اما چیزی نداشت و بکرباس بافی معاش میکرد ولادت او در ششصد

چهل و هفت هجری و وفات او در شوال هفتصد و سی و شش اتفاق افتاد

عائشه بنت محمد

یکی از دخترهای شیخ محمد الجزری است که از علمای عصر یلدرم بایزیدخان بود از قراری که در تاریخ خواجه مسطور است خواهرهای عائشه که سلمی و فاطمه نام داشتند نیز اهل علم و فضل بوده و از پس پرده برای طلاب درس میگفته اند

عائشه بنت معاویه

دختر معاویة بن المغیرة بن ابی العاص بن امیه و معروف به بیضا و مادر ابو الولید عبد الملک بن مروان اموی بوده است

عائشه بنت المعتصم

دختر معتصم بالله خلیفهٔ عباسی و از ظرفا و سخن سنجان زنان شمرده میشود گویند مشار الیها کنیزکی دلارا داشته ملیکه نام شخصی موسوم بعیسی بن قابس دل بمهر ملیکه داده و باو عاشق شده و ملیکه نیز باو راغب گردیده کار عاشق و معشوقه به بیقراری کشید و هر وقت کنیزک فرصت میکرد دلدادهٔ خود را بدیدار دلدادهٔ میبرد چون عائشه بنت المعتصم از این حالت خبردار گردید کنیزک را توبیخ و حبس کرد و عیش عیسی بن قابس منغص شد و راز خود را بیکی از احبا اظهار نمود او گفت عائشه بنت المعتصم شاعره ایست با فضل و ظرافت و در علوم ادبیه با مهارت بفضلا و ادبا مایل و از رعایت جانب آنها فرو گذار نمینماید و بلطیفه و مزاح میلی دارد هدیهٔ برای او بفرست و بیتی چند که مشتمل بر لطایف باشد بر آن بیفزا شاید مطبوع او شود و ترا بمقصود رساند عیسی بن قابس معجلاً بخانه آمده هدیهٔ ترتیب داد و ابیاتی نظم و مزید او کرده نزد عائشه بنت معتصم فرستاد و آن ابیات اینست

کتبت الیک ولم احتشم — وشوق المحبین لا ینکتم
وانی متیم بمن قد علمت — فان غاب عن بصری لا ینم
فمنی علی بها وارحمی — بتربة والدک المعتصم

عائشه بنت المعتصم چون این ابیات خواند خندید و گفت بکار اینمرد احمق حیرانم پس بیکی از خدمهٔ خود فرمود ملیکه را ببر او بنزد آن مرد ببر و این نامه را نیز باو برسان و نامه عبارت بود از سه بیت که در جواب عیسی بن قابس سروده و صورت آن از قرار ذیل است

اتانی کتابک فیما ذکرت — وما انت عندی بالمتهم
فخذها الیک کما قد طلبت — علی الرغم من انف من قد رغم
ولا تخشینها لوقت المبیت — کما یفعل الرجل المغتلم

ملیکه آن روز را تا شام نزد عیسی بن قابس ماند هنگام مراجعت ابیاتی عیسی نوشته باو داد که بعائشه بنت معتصم دهد و صورت آن ابیات اینست

سألتها قبلة ففزت — ولیس ذا افضل من تعشق
ولم ازل خاضعاً لدیها — اضرع قدامها واقلق
فما رأتنی لذاک اهلاً — ولا رعت من لها تملق
فعاتبیها عنی فقلبی — من شدة الوجد قد تمزق

چون عائشه بنت معتصم این اشعار بخواند خادم خود را طلبید و گفت این کنیزک را برای عیسی بن قابس ببر که از وست و فتیکه من او را نزد او فرستادم از ملکیت خود بیرون نمودم پس از آن ابیات ذیل را در جواب عیسی نوشته فرستاد

سمعت ما قلت من محال — ولست فی ذاک بالمصدق
قد خبرتنی بان فاها — بفیک طول النهار ملصق
فاشکر علی ما رزقت منها — فلیس کل العباد یرزق

عائشه بنت النسیف

دختر ابوبکر النسیف بن عیسی بن منصور بن قوالج الدمشقی محدث و عمزادهٔ بدر الدین ابن قوالج محدث است و از محدثه‌های مشهورهٔ شام بشمار آمده ابن حجر عسقلانی در انباء الغمر او را ذکر و وفات سال هفتصد

نود و سه ذکر کرده و نام برده از قاسم بن مظفر و محدث مشهور حجاز
و غیره روایت حدیث کرده و وفاتش در شوال سال مذکور اتفاق
افتاده است

الشیخة عائشه بنت یوسف الدمشقیة

از نسوان باکمال بوده و کتاب منازل السائرین عبد الله الهروی را که
در سلوک است مختصر کرده و آن را موسوم به الاشارات الخفیة فی
المنازل العلیة نموده و عبد الله الهروی از مشایخ اواسط مائهٔ
چهارم هجری است
و غیر از عائشه دختر ابی بکر هفت نفر صحابیهٔ دیگر این اسم داشته اند
و آنها عائشه بنت جریر بن عمرو و عائشه بنت الحارث بن خالد و عائشه
بنت ابی سفیان بن الحارث و عائشه بنت عبد الرحمن بن عتیک و عائشه
بنت عمیر بن الحارث و عائشه بنت قدامة بن مظعون و عائشه بنت عجرد
میباشد و عائشه آخری را اولی این است که تابعیه بگوییم کما فی اسد
الغابه و عائشه دختر یکنفر چرب باشی بوده از اعیان شام در تاریخ نعیما
در وقایع سال هزار و شش هجری میگوید عائشهٔ مذکوره که آن وقت زوجهٔ
بکر بیک الای بیکی شام بود با حمل سه ماهه دو پسر آورد پسر از آن
جرای انداخت چون او منشق شد چهارده طفل تام الاعضا در آن دیدند
که دو از آنها ذکور و ما بقی اناث بودند و هنوز حیات در آنها سرایت
نکرده بود و حکما این را غلط طبیعت میگویند
از غرایب آنکه اعراب اسم مرد را هم عائشه میکرده اند چنانکه عائشة بن
نمیر بن واقف بگفتهٔ صاحب قاموس مردی است که بئر عائشه در نزدیکی
مدینهٔ منوره باو منسوب است و عائشة بن عثم نیز مردی است که منشأ
مثل اضبط من عائشه میباشد و شرح این مثل در کتب امثال
مسطور است

عابده بنت محمد الجهنیة

مستقیم زاده در تالیف خود که موسوم به تذکرة الخطاطین باشد ذکر این
زن نموده گوید عابده مشار الیها از وجه عمر بن بشیر و از وزرا بوده
و با وجود فضل و شعر و خط بمقامات اهل سلوک و ترک هستی راغب
و بقصد فناء فی الله نیستی را طالب بوده نوعی در کتاب نفث الخاطر
از شعر و فضل او اشعار و ذکری مینماید

عابدة المدنیة

از ادیبه های اندلس و از فضلای است که از مشرق بدانجا رفته جنسیا برده بوده
و در مدینهٔ منوره متولد شده مالک او محمد بن یزید بن مسلمه او را بحبیب بن
الولید المروانی که او را دحون میگفتند بخشیده و دحون او را باندلس برده
و اگرچه دختری سیاه چرده بوده و حسن و زیبائی نداشته اما نظر بفضایل
عابده دحون او را همخوابهٔ خود قرار داده و او ام ولد شده است مشار الیها
از امام دار الهجره مالک و از سایر علمای مدینهٔ مطهره حدیث روایت میکرده
در نفح الطیب مسطور است که عابده ده هزار حدیث روایت کرده و اسناد
آن احادیث را بصاحب شریعت صلوات الله علیه میرسانیده (محمد بن یزید بن
مسلمه نوادهٔ مسلمة بن عبد الملک است که وقتی بطرف اسلامبول رانده و
غلطه را فتح کرده و محل داخل در سور را که منهدم بوده با جامع عرب که در آنجا
واقع است بنا و آباد نموده و غلطه را مدینة القهر نامیده است)

عاتکه بنت زید

از فصیحه صحابیات و دختر زید بن عمرو بن نفیل و عمزادهٔ عمر و خواهر سعید بن
زید از عشرهٔ مبشره است که بجمال و دانش مشهور بوده اول عبد الله بن ابوبکر
بعد از آن عمر بعد زبیر بعد حضرت امام حسین علیه السلام او را تزویج کرده
و در وقعهٔ کربلا در مرثیهٔ آنحضرت گفته است

وحسینا فلا نسیت حسینا　　اقصدته اسنة الاعداء
غادروه بکربلاء صریعا　　جادت المزن فی ذری کربلاء

گویند عبد الله بن ابوبکر طوری مفتون عاتکه بود که هیچکار را اقبال نمینمود

حتی یك نماز جمعه را ترك كرد لهذا ابوبكر حكم كرد او را طلاق دهد پس از
چندی حالت آشفتگی بهم رسانید ابوبكر باو رحم نموده اذن رجوع داد بعد
آنكه عبدالله در محاربهٔ طائف بزخم تیری درگذشت عمر او را بزنی گرفت
بعد از عمر در تحت ازدواج زبیر كه از عشرهٔ مبشره بود در آمد چون او نیز
در وقعهٔ جمل در وادی سباع در حالتی كه در زیر درختی خفته بود بدست عمرو بن
جرموز كشته گشت چنانكه ذكر شد بشرف ازدواج حضرت سید الشهدا علیه
الاف التحیة والثناء نایل گردید و معروف شده بود كه هر كس عاتكه را بزنی
گیرد مقتول و شهید خواهد شد و عاتكه برای هر یك از شوهرها خود مرثیه‌ها
فصیح بلیغ گفته است

عاتكه بنت شهده

جاریهٔ ولید بن یزید اموی و دختر شهده است كه ترجمهٔ حال او گذشت
مادر و دختر هر دو خواننده بودند اما دختر در فنون چند از مادر عالم‌تر
بوده گویند عاتكه روزی در حضور ولید بعضی ابیات بجواز عشق مسند
واز آنجمله این بیت خود او بود

یا صاحبی دع الملامة واعلما ... ان الهوی یدع الكرام عبیدا

دختری مصراع ثانی را اینطور خواند ان الهوی یدع الرجال عبیدا
عاتكه بتعرض گفت بندار زیاتهم مرد است آیا از كرام شمرده میشود
(بندار شخصی بوده كه روغن زیتون میفروخته و بسیتی شهرت داشته)

عاتكه بنت عبدالمطلب

دختر عبدالمطلب بن هاشم عمهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله و از فصحای
زنان قریش بوده اگرچه از شش دختر عبدالمطلب جز صفیه ظاهراً هیچیك
بشرف اسلام مشرف نشده اما شرافت قرابت سید كاینات او را داخل
در خیرات حسان مینماید ابیات ذیل را در حال احتضار پدر خود در
مرثیهٔ او گفته است

اعینی جودا ولا تبخلا ... بدمعكما بعد نوم النیام

اعینی

اعینی واستعبرا واسبكا ... وشوبا بكائكما بالتدام
اعینی واستخرطا واسجما ... علی رجل غیر نكس كهام
علی الجحفل الغمر فی النائبات ... كریم المساعی وفی الذمام
علی شیبة الحمد واری الزناد ... وذی مصدق بعد ثبت المقام
وسیف لدی الحرب صمصامة ... ومردی المخاصم عند الخصام
وسهل الخلیقة طلق الیدین ... وفی عدملی صمیم اللهام
تبنك فی باذخ بیته ... رفیع الذوابة صعب المرام

وابیات ذیل كه در تعریف شجاعت و حماسه است و در اواخر باب اول دیوان
حماسه ثبت شده نیز از منشآت الیها میباشد

سائل بنا فی قومنا ... ولیكف من شر سماعه
قیسا وما جمعوا لنا ... فی مجمع باق شناعه
فیه السنور والقنا ... والكبش ملتمع قناعه
بعكاظ یعشی الناظرین ... اذا هم لمحوا شعاعه
فیه قتلنا مالكا قسرا ... واسلمه رعاعه
ومجدلا غادرنه بالقاع ... تنهشه ضباعه

در كتب سیر مسطور است كه بعد از وقوع هجرت عاتكه بنت عبدالمطلب
در مكه خواب دید شتر سواری بمكه آمد و ندا كرد كه ای جماعت بیوفا تا
سه روز دیگر بمحل محاربه و جانبازی كه در آنجا خواهید افتاد و مرد برسید
بعد در بالای كعبه اجلها الله و پس از آن در ذروهٔ كوه ابوقبیس این
ندا را تكرار كرده و سنگی بزرگ برداشته بپایین انداخت آن سنگ قطعه
قطعه شده هر قطعه بخانه‌ای افتاد عاتكه از این خواب چنین استنباط كرد
كه بقریش یعنی بر اهالی مكه كه هنوز در كفر و شرك بودند بلائی نازل خواهد شد
آن خواب را برای برادر خود عباس نقل كرده و تعبیر آن فی الحقیقه جنگ
بدر بود گویند اگرچه عاتكه خواب خود را پنهانی بعباس گفت اما پوشیده
نماند و منتشر شد ابوجهل شنید و بعباس بطور استهزا گفت گویا نبوت

بزنان

بزنان شام سرایت کرده خلاصه سه روز از آن خواب گذشته خبر مقدمهٔ جنگ بدر بمکه رسید

لفظ عاتکه از اعلام منقوله است و هر زنی که بدن خود را بطیب و زعفران زرد میکرد اورا عاتکه می‌گفتند

عاتکهٔ بنت اسید و عاتکهٔ بنت خالد و عاتکهٔ بنت عوف و عاتکهٔ بنت نعیم و عاتکهٔ بنت الولید از صحابیات بوده اند و عاتکهٔ بنت خالد همان ام معبد است که در حرف الف ذکر او شده و اسم اصلی ام زرع سابق الذکر چنانکه بیجوری مرحوم در حاشیهٔ شمائل نگاشته عاتکه بوده و عاتکهٔ بنت یزید زوجهٔ عبد الملک اموی مادر یزید بن عبد الملک است و عاتکهٔ بنت عبد الله بن یزید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

یا بیت عاتکة الذی اتغزل
حذر العدا وبه الفؤاد موکل

و این شعر مطلع قصیدهٔ طنانه ایست معاویه نیز دختری عاتکه نام داشته و ابو دهبل شاعر مفتون او گردیده در اشعار خود از و نام میبرده شاید الهام با و جایزه ها داده که اسم او را در شعر نبرد عاتکة الغنویه در عرب از نسوان بنی غنی و چون را بعة العدویه دارای مقام و ولایت بوده و از جدهای حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نه نفر عاتکه نام داشته اند لهذا آنحضرت را ابن العواتک گفته اند و در حدیثی است که فرموده اند انا ابن العواتک من سلیم و سه نفر از عواتک مذکوره از قبیلهٔ سلیم و شش نفر از قبیلهٔ دیگر بوده اند و یکی از عواتک قبیلهٔ سلیم عاتکهٔ بنت هلال مادر جد هاشم بن عبد مناف است و دیگری عاتکهٔ بنت مرة بن هلال که مادر خود هاشم بوده و سیمی عاتکهٔ بنت الاوقص بن مرة بن هلال که مادر جد ام النبی آمنهٔ بنت وهب بن عبد مناف باشد و عاتکهٔ که منشا مثل انجب من عاتکه شده عاتکهٔ بنت مره زوجهٔ عبد مناف مادر هاشم است و چون عواتک را بوضع دیگر هم شرح داده اند در آخر جلد ثالث باز فصلی در این عنوان

نگاشته

نگاشته خواهد شد انشاء الله

و مقصود از عواتک در قصیدهٔ معلقهٔ حارث بن حلزة الیشکری حرائر و خیار جوانان نسوان است

غالیه

بنت ظبیان صحابیه ایست از قبیلهٔ ربیعه یا از بنی کلاب و بنا بر مسطورات ابن اثیر مشار الیها مدتی در تحت ازدواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده بعد بترک او فرموده اند و غالیه دختر هرون الرشید بوده و او را برای وصیل جعفر برمکی وزیر هرون با براهیم پسر عبد الملک بن صالح الهاشمی تزویج نموده ند و جنابهٔ محبوبهٔ یزید بن عبد الملک که ترجمهٔ حال او گذشت نیز غالیه نام داشته و منصور خلیفهٔ عباسی را نیز دختری بوده مسماة بغالیه

عبادیه

کنیزکی بوده که مجاهد عامری او را بمعتضد پدر معتمد امیر اشبیلیه تقدیم کرده و منسوب باو شده از این جهت وی را عبادیه گفته اند و چون ظرافت طبع و فضل و کمالی داشته و در نظم شعر و کتابت ماهر بوده از ادیبه های اندلس بشمار آمده است محفوظات او را در مفردات لغت زیاد گفته اند صاحب نفح الطیب از ابن علیم شارح کتاب ادب الکاتب ابن قتیبه نقل کرده که بعبادیه از افاده ها که در محضر علمای عصر خود کرده اینست که گفته است حالتیکه در هنگام خنده در صورت بعضی جوانان پیدا میشود اگر در زنخدان است آنرا نونه گویند و اگر در صورت است فحصه و این در آن وقت از غرایب اطلاعات ادبیه بوده و از علمای اشبیلیه کسی نمیدانسته

در قدرت طبع عبادیه گویند شبی در فراش مولای خود عباد خوابیده بود عباد بحالی دوچار بیخوابی شده برخاست و نشست و اشاره بعبادیه که خواب بود کرده گفت

تمام

تنام ومدنفها یسهر　　وتصبر عنه ولا یصبر

عباده به بیداد شده وفوراً گفت

لئن دام هذا وهذا له　　سیهلك وجداً ولا یشعر

واین منتهای قدرت طبع است

عباسه بنت الفضل

حلیلهٔ مجتهد مشهور ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل از ائمهٔ اربعه بسیار رشید
واو محدثهٔ صالحه بوده وبا شوی خود کمال موافقت را داشته صاحب تاریخ
بغداد گوید عباسه در حیات ابو عبد الله درگذشت وپس از فوت او
ابو عبد الله در حق وی گفت ای ام صالح سی سال با هم بسر بردیم ودر هیچ
حرفی فیما بین ما مخالفت واقع نشد وصالح پسری بوده است که از صلب
عباسه ابو عبد الله را آمده وپسر دیگر عبد الله نام نیز داشته از زوجهٔ دیگر
وهر دو عالم وفقیه بوده اند وفات ابو عبد الله در ربیع الاول سال
دویست وچهل ویک هجری ووفات پسرش صالح در حالتی که قاضی اصفهان
بود در رمضان سال دویست وشصت وشش اتفاق افتاده وعبد الله
نخستین پسر ابو عبد الله تا سنهٔ دویست ونود زنده بوده در سنهٔ مزبوره
در جمادی الاولی در هفتاد وهفت سالگی درگذشته وعباسه از
عبد العزیز بن جعفر حنبلی اخذ حدیث کرده است

عباسه بنت المهدی

دختر محمد مهدی ابن عبد الله ابو جعفر منصور خلیفهٔ عباسی وخواهر هارون
الرشید است واز باب سیر اورا بفضایل ستوده اند ابتدا محمد بن سلیمان بن
علی که از خاندان بنی عباس بود وی را تزویج کرد چون او درگذشت ابراهیم بن
صالح بن علی اورا بزنی گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر بزاوجت
با او مایل شد اما یکی از شعرا شعری در شآمت عباسه گفته بود
عیسی بشنید واز خیال منصرف شد وآن سه بیت این است

اعباس انت الذعاف الذی　　تضلل للکهل وللتالف

فقلت

قتلت عظیمین من هاشم　　واصبحت فی طلب الثالث

فمن ذا الذی غمه عمره　　یعجل بالمال للوارث

بعد از آن چون خلیفه هرون بصحبت جعفر بن یحیی برمکی وعباسه میل
مفرط داشت ومیخواست هر دو در مجلس او حاضر شوند اذن داد که جعفر
عباسه را تزویج کند بشرط آنکه در غیر مجلس هرون باهم ملاقات نکنند
واین مزاوجت فقط برای محرم بودن عباسه بجعفر باشد اما عباسه
بحیله خود را در خلوت بجعفر رسانید وآبستن شد وطفلی آورد
واینکه بعضی مورخین استیصال واعدام برامکه را باین فقره نسبت
داده اند صحیح نیست وابن خلدون هم در مقدمهٔ تاریخ خود این فقره را
تکذیب کرده بنا بر این ابیاتی که اشاره باین واقعه میباشد وبابو نواس
نسبت داده اند بیمعنی است وآن ابیات این است

الا قل لامین الله وابن القادة الساسه

اذا ما ناکث سرک ان تفقده راسه

فلا تقتله بالسیف وزوجه بعباسه

ابن اثیر در کامل گوید هرون زوجهٔ نیز مسماة بعباسه داشته وعباسه
بنت احمد دختر امیر ابو العباس احمد بن طولون صاحب مصر وخالهٔ قطر الندا
که ترجمهٔ حال او در حرف قاف بیاید واین عباسه در مصر بنام خود معموره
بنا کرده است

عبیده بنت ابی شوال

از نساء قرن اول وخیار اماء الله وزنی بصری بوده که در خدمت رابعه
عدویه بسر نموده وعبیده بنت عبد الرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن ابی
قتاده ام احمد الانصاریه ومحدثه ایست که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او
شده وعبیده مغنیه بوده است محبوبه در عهد خلفای امویه وبشار بن برد
شاعر معروف اعمی بواسطهٔ صدای او باو عاشق شده وشعرها در حق او گفته
از جمله میگوید

ما یقوم

یا قوم اذنی لبعض الحیّ عاشقة — والأذن تعشق قبل العین احیانا
قالوا بمن لا تری تهذی فقلت لهم — الأذن کالعین توفی القلب ما کانا
هل من دواء لمشغوف بجاریة — یلقی بلقیانها روحاً و ریحانا

عبیده بنت ابی کلاب

عابده بوده است از اهل بصره که او را دارای مقام ولایت دانسته اند در مائه اول هجری و با رابعه عدویه معاصر بوده با مالک بن دینار ملاقات میکرده در طبقات امام شعرانی تصریح شده که مردم عبیده را بر رابعه مقدم میداشتند و بعد از فوت رابعه نیز او را در خواب دیده و خود گفته است عبیده در درجات اخرت از من بالاتر است وفات عبیده قبل از رابعه اتفاق افتاده

عبیدة الطنبوریه

یعنی عبیده طنبور زن و آن مغنیه بوده است نهایت خوش سیما از مغنیه‌های عهد خلفای بنی عباس و در زدن طنبور کمال مهارت را داشته و در حق او گفته اند

امست عبیدة فی الاحسان واحدة — فالله جار لها من کل محذور
من احسن الناس وجهاً حین تبصرها — واحذق الناس ان غنت بطنبور

از قرار مسطورات اغانی این شعر در روی طنبور عبیده بر آبنوس منقوش بوده

کل شیء سوی الخیانة — فی الحب یحتمل

عتابة ام جعفر

مادر جعفر بن یحیی البرمکی است بعد از انکه صیت جلال و ثروت برامکه عالم را گرفت این زن در استیصال آن طبقه مبتلا بمنتها درجه فقر گردید
از یکی از رجال آن عصر نقل کرده که گوید او حکایت نمود روز عید قربانی بخدمت مادر خود رفتم پیرزنی دیدم نهایت افسرده ولی فصیح و طلیق اللسان مادرم گفت ای فرزند خاله خود را اکرام کن من شرط تحیت ادا کردم و پرسیدم این عجوز کیست مادرم گفت مادر جعفر بن یحیی است بروزگار او متاسف و متعجب شدم مشار الیها گفت یا بنی انما کانت الدنیا عاریة ارتجعها معیرها

وحلة

وحلة سلبها ملبسها یعنی ای پسرک من متاع دنیا عاریتی است هر که بعاریه گرفت پس داد و حله ایست که هر که پوشید بکند گفتم از عجایب هرچه دیده گفت عجب آنکه در حیات پسرم جعفر در چنین اعیاد چهارصد نفر جاریه در برابر من می ایستادند و من شاکی بودم که پسرم حق مادری مرا ادا نمیکند حالا بعینک رسیده ام که تمام آرزوی من در آن این است که دو پوست گوسفند قربانی بمن دهند یکی را فرش و دیگری را لحاف خود قرار دهم من از این گفته نهایت متاثر شدم و گریستم و پانصد درهم باو دادم بقدری خوشحال شد که نزدیک بود روح از جسدش پرواز کند باز از او پرسیدم از آنچه دیده کدام مشکلتر است این دو بیت بخواند

کل المصائب قد تمرّ علی الفتی — فتهون غیر شماتة الحسّاد
ان المصائب تنقضی ایامها — وشماتة الاعداء بالمرصاد

بعد از آن گفت مشکلتر از چیزها مرگ است گفتم مکرر مرگ را دیده این دو بیت قرائت نمود

لا تحسبن الموت موت البلی — لکنما الموت سؤال الرجال
کلاهما موت ولکن ذا — اشد من ذاک لذل السؤال

گویند عباسه حیلتی که بجهت مواصلت جعفر کرد بتوسط این زن بود اگرچه ابن خلدون این حکایت را تضعیف مینماید

عتبة بنت زراره

ابن عدس الانصاریه زنی صحابیه بوده و عتبه که ابو العتاهیه شاعر در اشعار نام او را ابطور مغازله برده از جواری مهدی خلیفه عباسی بوده است

عثمانیه

بنابر مسطورات کامل ابن اثیر دختر عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان و منسوب بعثمان بن عفان و از زوجات هرون الرشید بوده جده پدرش فاطمه بنت الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام است

عجائز الجنة

یعنی

یعنی پیرزنهای بهشت و ذکر آنها در ترجمهٔ حال صفیه بنت عبد المطلب گذشت

عجفاء

در لغت عجفاء بمعنی مرتبهٔ مهزول است اما در اینجا مقصود ادیبه ایست اندلسیه
که اصل او از عربستان شرقی یعنی از عراق بوده بعد باندلس رفته او را ابیات
خوب میخوانده در نفح الطیب ذکر او شده است و عجفاء بنت علقمهٔ السعدی قائل
اینمصرع است که کل فتاة بابیها معجبة و اینمصرع مثل شده و در مجمع الامثال
مذکور و فصاحت عجفاء را ضمنا صاحب آن کتاب بیان کرده است

عروضیه

از ادیبهای اندلس و جاریه بوده است که ابو المطرف عبد الرحمن کاتب مشهور
او را آزاد کرده علم نحو و لغت را از ابو المطرف اخذ نموده و بعد از او در گذشته
اسم او تفرد او را در علم عروض اشعار میشاید در نفح الطیب مسطور است که
عروضیه کتاب کامل مبرد و نوادر علی القالی را حفظ نموده آنها را شرح میکرد
ابو داود سلیمان بن نجاح گفته است من دو کتاب مزبور را نزد عروضیه خواندم
و علم عروض را از و اخذ کردم عروضیه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت
و تقریبا در سال چهارصد و پنجاه هجری بعد از فوت مولای خود ابو المطرف
در دانیه درگذشت

عریب

از مغنیهای مشهورهٔ زمان خلفای بنی عباس و صاحب طبع شعر بوده ابو الفرج
در اغانی گوید بعد از جمیله و سلامة الزرقاء که شرح حال آنها گذشت و بعد از
عزة المیلاء که ترجمهٔ او بیاید و از مشاهیر مغنیهای قدیم است مثل عریب نیامده
علاوه بر خواندن و شعر گفتن خط را خوش مینوشت و شطرنج و تخته نرد را خوب
بازی میکرده ظریفه و بدیهه گو بوده و در سواری طوری مهارت و چابکی
داشته که پا بر رکاب نگذاشته سوار میشده

در اغانی مسطور است که عریب دختر جعفر برمکی بوده مادرش فاطمه نام چون
صباحت و پاکیزگی داشته و در خانهٔ یحیی پدر جعفر میزیسته جعفر با او محبت

بهم رسانیده و با او تزویج نمود اما یحیی بجهت پستی نسب آن دختر باین وصلت
رضا نبود لهذا جعفر ظاهرا او را اطلاق داد و باطنا او را در خانهٔ دیگر پنهان
کرد و خادمی بخدمت او گماشت و مخفی از پدر گاهگاه نزد او میرفت در سال
صد و هشتاد و یک هجری عریب از فاطمه متولد شد و فاطمه درگذشت جعفر دختر
خود را بدایهٔ مسیحی سپرد چون در سنهٔ یکصد و هشتاد و هفت بدبختی نام
برامکه را از صفحهٔ هستی محو کرد عریب را اتفاقا بیکی باشیهای هارون الرشید که عبد الله
بن اسمعیل مراکبی نام داشت بفروختند و در خانهٔ او تربیت یافت نوشتن و
خواندن و آوازهٔ او بسمع مأمون و معتصم رسید و در نزد آنها اعتباری بهم رسانید
در سال دویست و هفتاد و هفت درگذشت در حالتیکه نود و شش سال از
عمر او گذشته بود ابن جوزی در کتاب الاذکیا گوید عریب را معتصم خلیفه بصد هزار
درهم خرید و آزاد کرد

عریب جاریة المأمون

جاریهٔ محبوبهٔ مأمون خلیفهٔ عباسی بوده و کمال فصاحت و بلاغت داشته خلیفه
از فرط محبت باو میگفته

انا المأمون والملک الهمام علی انی بحبک مستهام
اترضی ان اموت علیک وجدا ویبقی الناس لیس لهم امام

و عریب در جواب مأمون گفته ای پادشاه من پدر شما رشید بیش از شما باتش
عشق سوخته که فرموده است

ملک الثلاث الآنسات عنانی وحللن من قلبی بکل مکان
ما لی تطاوعنی البریة کلها واطیعهن وهن فی عصیانی
ما ذاک الا ان سلطان الهوی وبه غلبن اعز من سلطانی

رشید محبوبهای خود را بنفس خود مقدم داشته و شما نفس خود را بر جاریه که مدعی
محبت او هستید مقدم میدارید مأمون گفت محبت من مخصوص تست و محبت
پدرم میان سه نفر منقسم بود عریب گفت مولای من محبت رشید هم بیکنفر بود
و آن دو را هم محض خاطر او دوست میداشت چنانکه خالد بن یزید بن معاویه

در حق رمله که زوجه و معشوقهٔ او بوده گفته

احب بنی العوام طرا لاجلها ... و من اجلها احببت اخوالها کلبا

و در دیگری گفته

احب لاجلها السودان حتی ... احب لاجلها سود الکلاب

مأمون سکوت کرد و عربیا این قطعه بخواند

وانتم اناس فیکم الغدر شیمة
لکم اوجه شتی و السنة عشر
عجبت لقلبی کیف یصبو الیکم
علی عظم ما یلقی و لیس له صبر

عزه

بنت جمیل و محبوبهٔ ابو صخر کثیر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است و او را کثیر عزه گویند و عزه بفتح عین و تشدید راء بمعنی آهو برهٔ ماده است کثیر در یکی از قطعات خود عزه را نسبت بیکی از اجداد او داده و حاجبیه خوانده و آن قطعه این است

اذا ما اتینا خلة کی تزیلنا ... ابینا و قلنا الحاجبیة اول
سنولیك عرفا ان اردت وصالنا ... و نحن لتلك الحاجبیة اوصل

کثیر را بجهت کوتاهی قد او مصغرا نام داده اند چه کثیر مصغر کثیر است گویند وقتی کثیر قطام بنت شحنه خارجیه را دید از آنجا که او ابن ملجم را بقتل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم بداشته و کثیر شیعی بود گفت تو چقدر زن زشتی چرکینی هستی و حال آنکه قطام کمال حسن ظاهری را داشت قطام گفت تو عجب مرد قصیر القامه عظیم الهامه هستی و چقدر خدا تو را پست کرده که باید بواسطهٔ اسم زنی شناخته شوی و بتو کثیر عزه بگویند

کثیر در سال یکصد و پنج هجری درگذشت و شاعری مجید بود با وجود تعشق بعزه میگوید

هل وصل عزة الا وصل غانیة ... فی وصل غانیة من وصلها خلف

نیز از اشعار اوست

قضی کل ذی دین فوفی غریمه ... و عزة ممطول معنی غریمها

و حکایتی این شعر را است که در عنوان ام البنین ذکر شده نیز از اوست

و انی و تهیامی بعزة بعدما ... تخلیت عما بیننا و تخلت
لکالمرتجی ظل الغمامة کلما ... تبوأ منها للمقیل اضمحلت

این دو بیت اگرچه خالی از صنایع شعری است اما چون طبیعی گفته شده مستحسن افتاده و ابن خلدون نهایت پسندیده است

عزة المیلاء

از مغنیه های قدیم عرب است و قبل از جمیله مغنیه درگذشته چون بدنها متمایل بوده او را میلاء خوانده اند از انصار کرام و برا آزاد کرده اند و در مدینهٔ منوره سکنی گرفته و اکثر خدمت حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلم میرسیده و اشعار حسان بن ثابت انصاری را میخوانده و سیده سلام الله علیها را بر وقت و گریه می انداخته در حسن و جمال و خلق و خصال و عفت و ظرافت او را ستوده اند در جلد شانزدهم اغانی تفصیل حال او مذکور است

و عزة الاشجعیه و عزة بنت حارث و عزة بنت خابل الخزاعیه و عزة بنت ابی سفیان از صحابیات بوده اند و عزة بنت الحارث خواهر ام المؤمنین میمونه بنت حارث است و عزة بنت ابی سفیان نیز خواهر ام المؤمنین ام حبیبه میباشد و اسم عزة بنت ابی سفیان را حمنه یا دره نیز گفته اند

عصمت

دختر خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم شاهزاده محمد علی میرزای معروف بدولتشاه است خط نسخ را بخوشی استادان فن می نوشته و قرآن بخط او نهایت مرغوبیت گاهی باقتضای طبع موزون شعری گفته از جمله این مرثیه را در فوت یکی از شاهزادگان بنظم آورده است

چه کردی تو ای آسمان ستمگر — که یکدم نیاسایی از کین دادان
ندادی جز از ظلم ما را بدکام — ندادی جز از کینه توشه در انبان
نخواهی که ما هی بتابد به چرخی — نخواهی که مهری فروزد بایوان
لبی چه ... از تو بد لهای خسته — بسی غم ز تو در دل ناتوانان
بود جاودان جان چون من به بوته — روانت چو من باد دایم در افغان

عصمت بیگم

از زنهای صاحب طبع است ظاهراً دختر مرحوم شاهزاده سیف الملوک میرزا بوده در هر حال این رباعی از اوست

چون ابر بهار دمبدم گریانم — مانند فلک همیشه سرگردانم
با هر که وفا کنم جفا می بینم — بر بخت خود و طالع خود حیرانم

عصمت یا عصمتی

دختر قاضی سمرقند بوده در نظم شعر طبع خوبی داشته در اغلب تذکره ها ذکر او شده این یک بیت نمونه از اشعار دلاویز اوست

مگر سودای عشق از مردم عالم غمی دارد — که عاشق گشتن و رسوا شدن هم عالمی دارد

عصمتی

نیز از اماء شواعر بوده و از بیت مسطوره در ذیل که از نتایج افکار اوست معلوم میشود که صاحب خیالات دقیق بوده است

از پا شکستگان طلب کعبه مشکل است — آن کعبه که دست دهد کعبه دل است

عفاف

از عمه زادگان خاقان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه و حلیله مرحوم شاهزاده حیدرقلی میرزا ابن خاقان بوده خط شکسته را خوش مینوشته در علوم غریبه ربطی داشته شعر هم میگفته ابیات ذیل از نتایج افکار اوست

من آن مرغم که اندر دام صیاد — تفاوت نیستم با مرغ آزاد
بگوی عشق ای دل با خبر باش — که آنجا رهزنان اندر کمین اند
چه نالی فصل گل ای بلبل زار — که گل را نیست پروای غم تو

عفت السلطنه

از بانوان محترم حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران (ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و دولته میباشد و ارشد اولاد سعادت نژاد همایون یعنی حضرت مستطاب گردون قباب اشرف ارفع اعظم شاهنشاهزاده معظم یمین الدولة العلیة العالیة ظل السلطان سلطان مسعود میرزا ادام الله تعالی اقباله که صیت شوکت و حشمتش بشرق و غرب عالم رسیده و عظایم آثار با افتخارش را هر دیده دیده از این بطن طاهر بوجود آمده

عفت

دختر خاقان خلد آشیان فتحعلیشاه طاب ثراه و خواهر صلبی و بطنی مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزا والی خراسان بوده و پیوسته در تزکیه نفس و ریاضت مجاهدت مینموده از علم نجوم و هیئت و مقدمات عربی بهره داشته خط نستعلیق و شکسته را خوانا مینوشته شعر را نیز نیکو میسروده چون سبک عرفا را پسندیده و اغلب مثنوی مولوی رحمة الله علیه را میخوانده گاهی خود نیز بطرز مثنوی ابیاتی نظم میکرده چند شعر ذیل از اوست

میل خاطر میکشد تازه بیان — تا ز نو آرم حدیثی در میان
هست در شهر محبت تازه ها — در کتاب دوستی شیرازه ها
غیر عشقم هیچ در تقریر نه — دل ز یاد عشق هرگز سیر نه
تشنگان را نیست لذت غیر آب — خستگان را نیست راحت غیر خواب
غرقه در دریا نخواهد جز کنار — در زمستان هر کسی جوید بهار
هر که را باشد بهاری در جهان — عشق میباشد بهار عاشقان

عفت یا عفتی

بعضی این زن را از اهل سمرقند نوشته و برخی او را اسفراینی نوشته اند در هر حال در زهد و صلاح و حسن عقیدت و خلوص نیت و پاک نهادی و مواظبت او در فرایض و نوافل زیاده از حد مبالغه کرده اند این دو شعر از نتایج افکار اوست

قامت سرو که در آب نظرباز شده — کرده دعوی بقد یار نگونسار شده
مست بودم بمی غفلت و ساقی دیشب — دوش جامیم عطا کرد و هشیار شده

عفراء بنت عبید

دختر عبید بن ثعلبه از انصار و زوجهٔ حارث بن رفاعة النجاری است مشار الیها صحابیه ایست که سه پسر او را ابن عفراء گفته اند و آن سه پسر معاذ و معوذ و عوف نام داشته و از اصحاب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بوده عفراء چهار پسر دیگر هم آورده و هر هفت در غزوهٔ بدر حضور داشتند معاذ و معوذ با آنکه جوان بودند در روز جنگ فدائی مانند اتلاف ابوجهل داده او طلب شدند و او را بکشتند و برادر بزرگتر آنها عوف نیز در آن روز بجهت درک سعادت شهادت زره خود را از بر بیرون کرده بینداخت و شمشیر کشیده بدشمنان حمله نمود و بعد از آنکه چند نفر از مشرکین را هلاک کرد شهید شد و بمقصود خود نایل گردید وعفراء اسم صحابیهٔ دیگر است که او هم از انصار و قبیلهٔ بنی خزرج بوده

عفیرهٔ عابده

بنا بر مسطورات کتاب نفحات الانس و طبقات مولانا شعرانی زنی بوده است بصریه وی دارای مقام ولایت و با معاذة العدویه که شرح حال او بیاید معاصر میباشد گویند عفیره چندان از خوف خدا گریست که چشمهای او کور شد روزی یکی باو گفت نابینایی کار مشکلی است او گفت کوری دل مشکلتر است برخی از صلحا بزیارت مشار الیها آمده طلب دعا کردند او در کمال فروتنی گفت اگر بنا بود که گناهکاران لال شوند این پیر هیچ حرف زدن نمیتوانست اما چون دعا کردن سنت است بدان اقدام مینمود آنگاه باین کلمات زبان گشود جعل الله قراکم من بنق الجنة وجعل ذکر الموت منی و منکم علی بال و حفظ علینا الایمان الی الممات و هو ارحم الراحمین (عفیره بضم عین و فتح فاء بر وزن جهیره میباشد)

عقیله

جاریه

جاریه و مغنیه بوده است مشهور که با خلیده و دیگر که پیش ذکر آنها شده در یک سلک انسلاک داشته مولای آنها را ابن شماس و خود آنها را شماسیات میگفته اند و عقیله دختر شیخ الاسلام محمد اسعد افندی بوده از الحسنجان که سلطان عثمانخان ثانی او را اسرا او ازدواج داشته

عکرشه بنت الاطروش بن رواحه

از فصحای نسوان عرب و صاحب نطق و جرئت بوده و در جنگ صفین در معسکر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر عصای خود تکیه مینموده و اصحاب عساکر آن بزرگوار را بجنگ با معاویه تحریض میکرده و میگفته ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من سکنها و لا یموت من دخلها فابتاعوها بدار لا یدوم نعیمها و لا ینصرم همومها مستظهرین بالصبر علی من طلب حقوقکم ان معاویة قد وفد علیکم بعرب العجم غلف القلوب لا یفقهون الایمان و لا یدرون الحکمة دعاهم بالدنیا فاجابوه واستدعاهم بالباطل فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله یا معشر المهاجرین و الانصار امضوا علی سیرکم و اصبروا علی عزیمتکم و اعلموا ان مصیرکم الی الموت کانی بکم غدا و قد لقیتم اهل الشام کالحمر النافرة

در خلافت معاویه عکرشه بمعاویه حاجتی بهم رسانیده نزد او آمد مشار الیه ابتدا عبارات مزبوره را خوانده پرسید سبب چه بود که چنین میگفتی مشار الیها گفت یا امیرالمؤمنین حق جل و علا فرماید یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم وعاقا امر بعد اگر بخواهد اعاده نمینماید این بگفت و طلب عفو کرد معاویه از مؤاخذه درگذشته حاجتش بر آورد

علمشاه بیگم

مادر شاه اسمعیل اولین پادشاه صفوی و دختر ابوالنصر حسن بیک باینددری آق قوینلو که او را اوزون حسن هم میگویند میباشد پدرش حسن بیک بنابر اعتقادی که بخانوادهٔ شیخ صفی الدین داشت محض اکرام خواجه

بزنی

بزنی بسلطان حیدر داد و شاه اسمعیل با دو برادرش سلطان علی و سید ابراهیم از صلب سلطان حید و بطن علمشاه بیگم بوجود آمدند و بعضی اسم این زن را حلیمه بیگی آغا نوشته اند

علم الشمراء

جاریهٔ عبد الله بن موسی الهادی العباسی بوده و بعضی اشعار علیه بنت المهدی را روایت نموده بجهت روایت او ذکر وی در اغانی شده است

علم المدنیه

امادبیرها اندلس است اصلش از عربستان شرقی و جاریهٔ یکی از دختر های هارون الرشید بوده و در بغداد تحصیل و نشو و نما نموده بعد بمدینهٔ منوره رفته و فن موسیقی را در آنجا ترقی داده لهذا اشهرت کرده و بدینجهت او را مدنیه گفته اند پس از آن او را بعبد الرحمن ثالث از مشاهیر ملوک اندلس فروخته اند و عبد الرحمن را جاریهٔ دیگر بوده خوانندهٔ و دانشمند مسماة بفضل که در حرف فاء ذکر آن بیاید

علیه بنت المهدی

دختر مهدی خلیفهٔ عباسی و خواهر صلبی هارون الرشید نیز خواهر عباسه بنت المهدی است که ترجمهٔ حال او گذشت مادرش مکنونه جاریهٔ مهدی بود خود از ارباب شعر و فضل و کمال و در نهایت حسن و جمال با مهارت در فن موسیقی که در ایام عادت زنان که از عبادت ممنوع اند با نکاح میپرداخته و از اشعار رائقهٔ اوست

یا واحد الحب مالی منک اذ کلفت	نفسی بحبک الا الهم والحزن
لم ینسنیک سرور لا ولا حزن	وکیف لا کیف ینسی وجهک الحسن
ولا خلا منک لا قلبی ولا جسدی	کلی بکلک مشغول ومرتهن
نور تولد من شمس ومن قمر	حتی تکامل فیه الروح والبدن

گویند علیه مملوکی داشته طل نام که دلش بمهر او مفتون بوده و در اشعار

با او مغازله مینموده و اسم او را میبرده برادرش هارون خبردار شده و این معنی را مناسب شان او ندیده او را از بردن نام طل نهی کرده و قسم داده که پیرو این پند نماید بعد از مدتی شنید علیه در قرائت قرآن در آخر سورهٔ مبارکه بقره باین آیه شریفه رسیده که وان لم یصبها وابل فطل خوانده است فان لم یصبها وابل فما نهانی عنه امیر المؤمنین هارون را حالت انبساط و انصافی دست داده از نهی خود در گذشت

علیه نزد هارون مقامی بلند داشته و نهایت احترام را بمشار الیها میکرده و کمتر از ضیعه دوری او میشده چنانکه وقتی بخراسان میرفت او را همراه برد اما چون بمحل موسوم بمرج رسید یاد از بغداد نمود و این دو بیت بخواند

ومغترب بالمرج یبکی لشجوه

وقد غاب عنه المسعدون علی الحب

اذا ما اتاه الرکب من نحو ارضه

تنشق یستشفی برائحة الرکب

هارون را رقت حاصل شده علیه را از همانجا ببغداد برگردانید ولادت علیه در سال یکصد و شصت هجری و وفاتش در دویست و ده واقع شده شوهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از همان سلسلهٔ عباسی بوده

علیه بنت المنصور

دختر ابو جعفر المنصور عمهٔ علیه بنت المهدی بوده است و علیه اسم دختر زریاب مغنی مشهور است زریاب از آزاد کردهٔ مهدی عباسی و شاگرد اسحق موصلی بوده و وقتی باندلس رفته و رئیس مغنیها بعد از فوت او احدی شغل او را بجز دخترش علیه که مغنیه بود در کمال مهارت نتوانست جاری کند و تفصیل احوال آنها در جلد ثانی نفح الطیب مسطور است

(علیه در این چند اسم بضم عین و فتح لام و تشدید یاء میباشد)

عماره

سه زن محدثه مسماة باین اسم بوده اند یکی عمارة بنت عبد الوهاب الحمصیه دیگر عماره بنت نافع بن عمر الجمحی و عمارة الثقفیة

عمایم بنت ایوب الحسنی

دختر مولانا حسام الدین الحسن بن محمد بن ایوب الحسنی است که او را شریف نسابه هم میگویند مشار الیها یکی از اشیاخ امام سیوطی میباشد خواهری داشته مسماة بالف بنت حسام الدین که او نیز اهل علم و با عمایم تقریباً در یک درجه بوده از کسانیکه الف اجازه گرفته عمایم هم مجاز گردیده است

عمرة بنت عبد الرحمن

دختر عبد الرحمن بن سعد بن زرارة الانصاریه است که از تابعیات نسوان اهل مدینه بوده عالم بفقه و در حجرهٔ عائشه کبیر گردیده از وی و از ام سلمه روایت حدیث بسیار کرده قاله الصفدی فی الوافی

عمرة بنت مرداس

خواهر عباس بن مرداس و شاعرهٔ خوش طبعی بوده است در سرح العیون اورا دختر خنسا خواهر صخر که ترجمهٔ حال او گذشت نوشته و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست که در مرثیه برادر خود عباس گفته

اعینیّ لم اختلکما بخیانة ... ابی الدهر والایام ان نتصبرا
وما کنت اخشی ان اکون کانتی ... بعیر اذا ینعی اخی تحسرا
تری الخصم زوراً عن اخی مهابة ... ولیس الجلیس عن اخی بازورا

عمرة بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی و زوجهٔ مختار بن ابو عبیدة الثقفی مشهور بوده که در زمان عبد الله بن زبیر خروج کرد مصعب بن زبیر برادر عبد الله بعد از آنکه مختار را بکشت عمره بنت النعمان و حلیلهٔ دیگر مختار را که ام ثابت بنت سمرة بن جندب بود احضار کرده گفت چه میگوئید در حق مختار ام ثابت گفت هرچه تو گوئی منهم همان گویم مصعب او را رها کرد و بعمره گفت تو چه میگوئی او گفت خدا رحمت کند مختار را مرد صالحی بود مصعب که این شنید عمره را

حبس کرد و ببرادر خود نوشت زن مختار عمره بر نبوت مختار قائل است عبد الله حکم قتل عمره را فرستاد و مصعب در میانهٔ کوفه و حیره شبی او را بشخصی قبیح القلب داد تا با ذیت او را بکشت چون مشار الیها از بزرگ زادگان انصار و بیگناه بود برای او مرثیه ها گفتند از جمله این اشعار عمر و ابن ابی ربیعة المخزومی است

ان من اعجب العجائب عندی ... قتل بیضاء حرة عطبول
قتلت هکذا علی غیر جرم ... ان لله درها من قتیل
کتب القتل والقتال علینا ... وعلی المحصنات جر الذیول

عمرة الخثعمیة

از نساء قبیلهٔ خثعم و شاعره بوده است صاحب نظم بدیع چند شعر در مرثیه دو پسر خود گفته و در باب المراثی دیوان حماسه ثبت شده آن اشعار این است

لقد زعموا انی جزعت علیهما ... وهل جزع ان قلت وا باباهما
هما اخوا فی القوم من لا اخا له ... اذا خاف یوماً نبوة فدعاهما
هما یلبسان المجد احسن لبسة ... شحیحان ما اسطاعا علیه کلاهما
شهابان منا اوقدا ثم اخمدا ... وکان سنا للمدلجین سناهما
اذا نزلا الارض المخوف بها الردی ... یخفض من جاشیهما منصلاهما
اذا استغنیا حب الجمیع الیهما ... ولم ینأ عن نفع الصدیق غناهما
اذا افتقرا لم یجثما خشیة الردی ... ولم یخش رزءاً منهما مولیاهما
لقد ساءنی ان عنست زوجتاهما ... وان عریت بعد الوجی فرساهما
ولن یلبث العرشان یستل منهما ... خیار الاواسی ان یمیل غماهما

و عمره اسم بیست و یک نفر زن صحابیه بوده که یکی عمره بنت رواحه خواهر عبد الله بن رواحه صحابی مشهور است و مادر نعمان بن البشیر الصحابی

عمیرة

مصغرهٔ اسم سیزده نفر از صحابیات است

عنان

بانیهٔ ابراهیم الناطفی و شاعره نهایت خوش بیان بوده و ابراهیم الناطفی
از رجال عصر بنی عباس است عنان در یمامه متولد شده و دختر زرد چهره
بوده بعد از آنکه در تحت تملک ناطفی قرار گرفت از حسن تربیت و پرورش او
اکتساب علم و دانش کرده و از شعرا و ارباب فصاحت و بیان و جزو بدیهه
گویی گشت با فحول شعرا مناظره و مشاعره مینمود در کتاب ابن ظافر چند فقره
از مشاعرهٔ عنان با ابونواس نوشته از آنجمله این است که ابونواس روزی
بهارون این بیت را بگفت و بر عنان بخواند

كل يوم عن الخوان جديد | تضحك الارض من بكاء السماء

عنان مرتجلاً این شعر را ضمیمهٔ آن نمود

فهو كالوشي من ثياب عروس | جلبتها التجار من صنعاء

نیز روزی ناطفی عنان را زده و او گریه میکرد که ابونواس رسید و گفت

بكت عنان فجرى دمعها | كاللؤلؤ ينسل من خيطه

عنان نیز فوراً گفت

فليت من يضربها ظالماً | تجف يمناه على سوطه

محیی الدین در مسامرات از فصل مماجنات و ممازحات کتاب المحاسن والاضداد
جاحظ نقل کرده گوید بنا بر مسطورات سالوی و ابن ظافر زریق العروضی در
کتاب بدائع البدائه خود میگوید روزی نزد عنان رفتم یکنفر اعرابی در نزد
مشارالیها بود چون عنان مرا دید گفت بیا که خدا تو را رسانیده این مرد
بمن میگوید شاعره بودن تو را شنیده ام یک بیت بگو تا من هم بیتی بر آن
بیفزایم طبع من حالا همراهی ندارد تو یک بیت برای او بگو من گفتم

لقد جل (فل العزاء) الفراق وعيل صبري | عشية عيرهم (عيسهم) للبين زمت

اعرابی که این را شنید گفت

نظرت الى اواخرها (اوائلهن صبحاً) مجنا | وقد بانت وارض الشام امت (وقد دعت لها حلج فحنت)

عنان هم در حال گفت

كتمت هواهم في الصدر مني | ولكن الدموع على نمت

اعرابی

اعرابی چون شعر عنان شنید گفت والله تو از ما هر دو اشعری اگر نامحرم
نبودی دامنت را میبوسیدم (انتهی)
در کتاب ابن ظافر و عقد الفرید از بدیهها که عنان گفته بسیار است
عنان وقتی دو شعر خطاب بفضل بن یحیی برمکی گفته و درخواست کرده
که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر این است

كن لي هديت الى الخليفة شافعاً | بوركت يا ابن وزيره من مسلم
حث الامام على شراي وقل له | ريحانة ذخرت لانفك فاشمم

فضل با خیال عنان موافقت کرده چون هارون مشتری عنان شد
ناطفی گفت من بکمتر از صد هزار دینار نمیدهم هارون از خیال افتاد چون
ناطفی بمرد خلیفه عنان را از ورثهٔ او به هزار تومان خرید عنان چون بحضور
هارون آمد گفت دیدی ما تو را چقدر کمتر از آنکه مالک تو طلب میکرد
خریدیم عنان گفت یا امیرالمؤمنین اگر خلیفه بخواهد مشتهیات خود را
ببخشش و ارث حاصل نماید بکمتر از این هم ممکن است

عنقود

دو صحابیه مسماة باین اسم بوده و یکی از آنها ابتدا عنبر نام داشته
بعد تبدیل اسم نموده است قاله ابن الاثیر

عوراء بنت سبیع

شاعره ایست که اشعار او در دیوان حماسه مسطور است و ابیات ذیل
که از نتایج افکار اوست از منتخبات باب المراثی دیوان حماسه میباشد

ابكي لعبد الله اذ حشت قبيل الصبح ناره
طيان طاوي الكشح لا يرخي لمظلمة ازاره
يعصي البخيل اذا اراد المجد مخلوعاً عذاره

حرف الغین

غادره

زوجهٔ

زوجهٔ موسی الهادی العباسی بوده و نهایت حظوت را نزد او داشته و موسی
در حیات خود خیال میکرد که پس از مرگ وی غادر در حبالهٔ نکاح برادرش هارون
در خواهد آمد و این خیال او را مکدر داشت غادر آن اندیشه را استنباط
کرده او را اطمینان داد و سوگند یاد کرد که بعد از موسی مطلقا شوهر اختیار
نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسی غادر را بزنی نگیرد
چون موسی درگذشت و خلافت بهارون رسید از طرف خود و از جانب غادر
کفاره داد و مشارالیها را تزویج کرد شبی غادر موسی الهادی را در خواب
دید که با او باین ابیات عتاب میکند

اخلفت عهدی بعد ما | جاورت سکان المقابر
ونسیتنی وحنثت فی | ایمانک الزور الفواجر
ونکحت غادرة اخی | صدق الذی سماک غادر
لا یهنک الالف الجدید | ولا تدر عنک الدوائر
ولحقتنی قبل الصباح | وصرت حیث غدوت صائر

غادر سراسیمه از خواب جست و رؤیای خود را نقل کرد و با اضطراب افتاد
هر چه باو گفتند اضغاث احلام است فایده نبخشید و در آن اضطراب
جان بداد
در تزیین الاسواق و بعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مسطور است
اما در تاریخ کامل مینویسد از موسی جاریه باسم امة العزیز ماند و هارون
او را بگرفت و پسری از وی بهم رساند و نام آن پسر را علی گذاشت

غازیه خاتون

دختر ملک کامل محمد بن ملک عادل از ملوک ایوبیه است مشارالیها زوجهٔ
ملک مظفر محمود است و ملک مظفر از آنهائی است که در حماة حکومت کرده اند
و مخصوصا این شخص بحسن سیرت و درایت موصوف بوده از صلب او و
بطن غازیه خاتون سه پسر و سه دختر بوجود آمد محمد نام این پسر لیکن
در حماة وارث ملک پدر گشته و او را ملک منصور لقب داده اند و چون

ابتدا سنی نداشته مدتی مادرش بمهام حکمرانی مشغول و نیابت کرده وفات
غازیه خاتون در ماه ذیقعده سال ششصد و پنجاه و شش اتفاق افتاده
نیز غازیه خاتون اسم خواهر ضیفه خاتون است که شرح حال او نگاشته شده و
این غازیه خاتون خاله (عمه) غازیه خاتون زوجه ملک مظفر محمود است و ملک
ظاهر شوهر ضیفه خاتون ابتدا خواهرش غازیه خاتون را بزنی گرفته بود چون
او درگذشت ضیفه خاتون را تزویج کرد نیز غازیه خاتون دختر امیر سیف الدین
قلاوون است که ملک ظاهر بیبرس سلطان مصر او را برای پسر خود ملک
سعید بزنی گرفت

غانمه بنت غانم

از فصحای زنان بنی هاشم بوده چون که بنی امیه بالا گرفت و بنای تحقیر هاشمیان را
گذاشتند او با امویها از جانب هاشمیها مفاخره کرده و از قرار مسطورات
محیی الدین در مسامرات صورت مفاخره از قرار ذیل است
غانمه گفته است هاشمیان در شان و مجد و معالی اصیل و کریمترین خلق
بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوارتر عبد مناف که شاعر در حق او میگوید

کانت قریش بیضة فتفلقت | فالمح خالصه لعبد مناف

از ما هاشمیها است هاشم پسرش که عمرو نام داشت و هر وقت کاروان قریش
در تابستان بشام و در زمستان بیمن میرفتند ترتیب ثرید برای آنها میداد
و باینجهت هاشم نامیده شد و شاعر در حق او گفته است

عمرو العلا هشم الثرید لقومه | ورجال مکة مسنتون عجاف

نیز از ماست عبدالمطلب باعث فیض و برکت قریش و اسباب نزول رحمت
بر آنها که شاعر در مدح او گفته است

ونحن سنی المحل قام شفیعنا | بمکة یدعو والمیاه تغور

هم از ماست ابوطالب پسرش بزرگ قوم که شاعر او را این طور ستوده

اتیته ملکا فقام بحاجتی

باز از ماست پسر دیگر او عباس بن عبدالمطلب که سید عالمیان او را بر

مرکب خود سوار کرده و از مال خود باو بذل فرموده و شاعر در ثنای او گفته است

ودیعة رسول الله لم ار مثله   ولا مثله حتی القیامة یولد

ایضاً از ماست حمزه که در حق او گفته اند

ابا یعلی بک الارکان هدت   وانت الماجد البر الوصول

از ماست جعفر ذو الجناحین که اجمل و اکمل ناس است نزد خدا است و نز جبار و در عوض دو دست او دو بال باو عطا شده که در بهشت به پر با آنها پرواز کند و شاعر در حق او گفته است

هاتوا کجعفرنا ومثل علینا   انا اعز الناس عند الخالق

از ماست حضرت ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که مختار بنی هاشم است و فارس یکه تاز و از همه کریمتر و شاعر در ثنای او میگوید

علی الف الفرقان صحفا   ووالی المصطفی طفلا صبیا

از ماست و سبط نبی حضرت حسن بن علی علیهما السلام که سید جوانان بهشت است و شاعر در مدح او گفته

یا اجل الانام یا ابن الوصی   انت سبط النبی وابن علی

از ماست حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما که جبرئیل امین او را بر دوش گرفته و شاعر حضرتش را چنین ستوده

حب الحسین ذخیرة المحبة   یا رب فاحشرنی غدا فی حزبه

از ماست و هر کس را همین قدر شرف و شرافت کافی است

غایة المنی

از ادیبه های اندلس و جاریه معتصم بن صمادح است که مشارالیها خود شخصه او را امتحان و ابتیاع کرده و روز بروز محبت معتصم نسبت بغایة المنی افزوده و بیشتر از پیشتر از و رعایت کرده است و غایة المنی بمعنی منتهای آرزو میباشد

غریبه

در بعضی از کتب ادب این زن را از جواری مأمون عباسی نوشته اند اما چون اشعاری که باو نسبت میدهند اشعار عریب است باید گفت همان است تصحیف شده در تذکرة الخطاطین مستقیم زاده مینویسد معتصم خلیفه عباسی جاریه داشته است فاطمه نام در حسن و جمال و موسیقی بکمال و بنابر اینکه هر چیز نفیس را غریب گویند مشارالیها را نیز غریب لقب داده بودند فاطمه نزد ابن هلال مشق خط کرده و در زمان خود بدرجه استاد خود خوش مینوشت

(این گفته محل نظر است)

غزال (ست)

زنی با این اسم دوات دار یکی از ملوک مصر بوده جز پاک کردن قلم و لیقه در دوات گذاشتن و مرکب در آن ریختن چیزی نمیدانسته اما چون مکنتی بهم رسانیده در سال پانصد و سی و شش هجری در قرافه کبری که قبرستان مصر قاهره است در جوار قبر نعمان مسجدی بنا کرده که آن را مسجد ست غزال گفته اند و بواسطه این اثر شهرتی بهم رسانیده است و ذکر این مسجد در خطط مقریزی شده

غزیه

اسم ام شریک است که پیش ذکر او شده مشارالیها از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کرد که داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود نایل نشد

غسانیه

از ادیبه های اندلس بوده و در نفح الطیب او را الغسانیة البجانیة نوشته بجانه بروزن رمانه از مشاهیر بلاد اندلس است و مشارالیها منسوب بدانجاست اگرچه غسانیه شاعره مشهور است اما فقط دو بیت از و بدست آمده و آن این است

عهدتهم والعیش فی ظل وصلهم   انیق وروض الوصل اخضر فینان

لیالی سعد لا یخاف علی الهوی   عتاب ولا یخشی علی الوصل هجران

غفیره بنت رباح

بنا بر مسطورات ابن اثیر خواهر بلال الحبشی مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابیه بوده و بلال یک برادر خالد نام هم داشته است

غمیصاء

همان رمیصاء است که در حرف راء ترجمهٔ حال او نگاشته شده و بغمیصاء بیشتر شهرت دارد تا رمیصاء

حرف الفاء

فاخته

بنا بر ضبط ابن اثیر چهار نفر صحابیه فاخته نام داشته‌اند و آنها فاخته بنت الاسود و فاخته بنت ابی طالب و فاخته بنت عمرو الزهریه خالهٔ النبی صلعم و فاخته بنت الولید بوده‌اند و فاخته بنت ابی طالب خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و همان امّ هانی است که در جلد اوّل ذکر او شد

فارعه بنت ابی الصلت

خواهر امیّة بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشهور است که از رؤسا و علمای زمان جاهلیّت بوده از مطالعهٔ کتب آسمانی بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مطّلع شده امّا بظهور آنحضرت حسد برده و بشرف اسلام و ایمان نایل نشده در رمضان سال دوّم هجرت که وقعهٔ بدر وقوع یافت او در شام بود از آنجا بمکّه آمد و برای رؤسای قریش که در آن جنگ کشته شده بودند مرثیه گفت و بوطن خود طایف رفت و چیزی نگذشت که درگذشت امّا خواهرش فارعه در فتح طایف اسلام اختیار کرد و بحضور مبارک حضرت نبوی مشرّف شد و آنحضرت از درایت و فصاحت او مسرّت حاصل فرمودند و امر نمودند بعضی ابیات که برادرش انشا کرده بود بخواند او خواند

باتت همومی تسری طوارقها   اکفّ عینی والدّمع سابقها

بعد این ابیات را که امیّه در مرض موت خود گفته بود قرائت کرد

کلّ عیش و ان تطاول دهرًا   صائر امره الی ان یزولا
لیتنی کنت قبل ما قد بدا لی   فی قلال الجبال ارعی وعولا
اجعل الموت نصب عینک واحذر   غولة الدّهر انّ للدّهر غولا

پس از آن از قصیدهٔ دیگر این ابیات را بعرض رسانید

عند ذی العرش یعرضون علیه   یعلم الجهر و الکلام الخفیّا
یوم نأتیه و هو ربّ رحیم   انّه کان وعده مأتیّا
یوم نأتیه مثل ما قال فردًا   لم یذر فیه راشدًا و غویّا
أسعید سعادة انا ارجو   ام مهان بما کسبت شقیّا
ربّ ان تعف فالمعافاة ظنّی   او تعاقب فلا تعاقب بریّا
ان اواخذ بما اجترمت فانّی   سوف القی من العذاب قویّا

بعد خواند

ان تغفر اللّهمّ تغفر جمّا   و ایّ عبد لک لا المّا

پس از قرائت این اشعار حضرت رسول صلعم فرمودند شعر برادر تو مؤمن و قلب او کافر است و آیهٔ کریمهٔ و اتل علیهم نبأ الّذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشّیطان فکان من الغاوین را تلاوت فرمودند

باسم امیّة بن ابی الصلت نیز عالمی بوده است در اندلس از رجال مائهٔ پنجم هجری معروف برادیب حکیم که صاحب علم و حکمت و شاعری فیلسوفی طبیعت بوده است و این شعر از وی است

کیف لا تبلی غلائله   و هو بدر و هی کتّان

و له ایضًا

اذا کان اصلی من تراب فکلّها   بلادی و کلّ العالمین اقاربی

فارعه بنت شدّاد المریه

از شواعر عرب و بصراوی بوده از اشعار او در حماسه مسطور است ابیات ذیل را در مرثیهٔ برادر خود گفته

هلّا سقیتم بنی جرم اسیرکم   نفسی فداءک من ذی غلّة صادی

شهّاد اندیة رقّاع الویة — سدّاد اوهیة فتّاح اسدا
نحّار راغیة قتّال طاغیة — حلّال رابیة فکّاک اقیاد
قوّال محکمة نقّاض مبرمة — فرّاج مبهمة طلّاع انجاد

از سیاق اشعار معلوم میشود که برادرش را قبیلهٔ بنی جرم اسیر کرده و تشنه کشته اند

فارعه بنت الهمام

دختر همام بن عروة بن مسعود ثقفی است و بعضی بجای فارعه فریعه گفته اند و در هر حال مادر حجّاج بن یوسف الثقفی بوده ابتدا حارث بن کلده الثقفی مشهور بحکیم العرب از صحابه اورا بزنی گرفته و بقولی در تحت مغیرة بن شعبه بوده در هر حال شوهر اوّل اورا طلاق داده و یوسف بن ابی عقیل اورا تزویج کرده و حجّاج ظالم ازو بوجود آمده

فارعه

غیر از فارعه بنت ابی الصّلت شش نفر صحابیه متسمّاة باین اسم بوده و بقولی یکی از آنها فریعه است که خواهر ابو سعید الخدری الصّحابی باشد و ذکر فارعه بنت عقیل الثقفیه در جلد اوّل خیرات حسان در تحت عنوان ابنه عیلان گذشته

فاضلة الانصاریه

حلیلهٔ عبد الله بن انیس الجهنی الصّحابی و خود نیز صحابیه بوده در کتب احادیث ذکر او شده با شوهر خود در مصر اقامت داشته و فاضلة الزّمان عائشه باعونیه است که ترجمه حال او گذشت چنانکه فاضل همدان صاحب مقامات را بدیع الزّمان میگفتند این زن را هم فاضلة الزّمان خطاب مینمودند

چون رسیدیم بترجمه حال حضرت خیر النّساء صدّیقهٔ طاهره فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها جلد دوّیم خیرات حسان را بشرح حال فاضلة الانصاریه ختم کردیم که محض تیمّن جلد سیّم را شروع کنیم بآن اسم مبارک تا افتتاح

بسعادت

بسعادت نموده باشیم و از برکات این قصد و نیّت خالصانه بفیض کامل نایل شویم انشاء الله تعالی

تذییل و اعتذار

اگرچه ذیلی بالنّسبه مفصّل در خاتمهٔ کتاب خیرات حسان نگاشته خواهد شد و ترجمهٔ احوال بعضی نسآء مشهوره که در این مجلّدات از روی نسیان که لازمهٔ ذات انسان است یا بعلّت دیگر نگاشته نشده در آنجا ثبت و مخلّد میگردد لکن سرعت و مبادرت اقدام در معذرت را در اینجا نیز بشرح حال دو سه نفر از عقایل میسپرد از دو خود را بنوعی از وصمت غفلت و اغفال بری الذّمّه میسازد بنابرین گوید

(نوّاب مستطاب علیهٔ عالیهٔ متعالیه) شکوه السّلطنه دامت شوکتها

بانوی معظّمهٔ مقدّسه و معقودهٔ سرای سلطنت و مخدّرهٔ مفخّمه حرم جلالت اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه خسرو صاحبقران ناصر الدّین شاه ادام الله تعالی دولته و ابقاه و دختر مرحوم شاهزادهٔ غفران پناه رضوان جایگاه فتح الله میرزای شعاع السّلطنه (ابن فتحعلیشاه) و مادر فرخنده سیر شاهنشاهزادهٔ اشرف ارفع اعظم حضرت اقدس معظّم فروزنده اختر برج شهریاری و درخشنده گوهر درج کامکاری ولیعهد گردون مهد دولت علیّه ایران مظفّر الدّین میرزا دامت حشمته و شوکته میباشد مادر نوّاب مستطاب شکوه السّلطنه مرحومه شهربانو خانم دختر امیر جلیل الشّان معظّم مفخّم مرحوم محمّد ابراهیمخان ظهیر الدّوله حکمران ایالت کرمان و مضافات بوده و آنها که از شعب و سلاسل جلیلهٔ قاجاریه و نژاد طوایف علیّه با خبر اند دانند که نوّاب مستطاب مشار الیهاهم از جانب پدر و هم از جانب مادر قوانلو میباشند

در عالم عصمت و طهارت و قدس و تقوی عقیلهٔ مشار الیها بمقامی رسیده

کمالاتر

کہ با لآثار از آن متصور نمیشود و خیال کثیر الاشتغال گاهی فراتر نمی نهد جلّ
مقاصد و کمال مساعی آن مخدره بذل خیرات و مبرات است و اشاعهٔ عوارف
وحسنات در طلب مرضات حضرت عزت جلّ ذکره و عزّ اسمه همانا بار ابعهٔ
عدویه و امثله ملیّه سر همبار انداز دارد و از امداد و حمایت ضعفا و انغا
و رعایت فقرا بوجهی خود را معاف نمیشمارد مناقب ائمهٔ اطهار و فضایل
اولیای ابرار علیهم صلوات الله الملک الجبار را حرز جان و تعویذ روان
میداند و از نشر و انتشار آن آنی خودداری نتواند جمله حدیثش از
دین و دینداری است و حرفهٔ معلومش پرهیزکاری و نکوکاری فرایض را
با نوافل انباز نموده و راه عبادت بپای مجاهدت پیموده این است
که پیوسته مشمول توجهات خاصهٔ خسروانی است و دارای مراتب و مقامات
و مزایای دو جهانی باری جلّت عظمته بر خلوص نیتش بیفزاد بنبیّ الرحمة
و آله الامجاد

شهربانو خانم

دختر مرحوم امیر معظم محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله قاجار قوانلو حکمران
کرمان و مادر نواب مستطاب علیهٔ عالیهٔ متعالیه شکوه السلطنه دامت
شوکتها بوده است این دختر مرحوم ظهیر الدوله را از بطن حلیلهٔ بسطامی
آمده و حلیلهٔ مشار الیها از نجبا و بزرگزادگان بسطام بشمار می آید
پدرش ابو محمد خان سردار بسطامی از طایفهٔ عرب بسطام برادر مرحوم جعفر
خان است و جعفر خان از امرای نامدار و پدر مادر مادر مرحومهٔ معظمه
نواب مستطاب فردوس قباب ستر کبری مهد علیا (والدهٔ اعلیحضرت همایون
ناصر الدین شاه) بوده و دختر ابو محمد خان مادر شهربانو خانم زوجهٔ مرحوم
ظهیر الدوله محمد ابراهیم خان میباشد شهربانو خانم از نساء مجلله
محترمه دانشمند و مزایای زهد و تقدس و تقوی و رغبت باعمال الخیریه
اختصاص داشته است

حاجیه بدر النساء خانم

از زوجات

از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه البسه الله حلل النور
و دختر مرحوم غفران مآب امیر معظم مصطفی خان قاجار قوانلو عم اکرم حضرت
خاقان بوده از نوادر نساء عالم و در مناعت و بزرگ منشی مسلّم چنانکه تن
بتقدم احدی از حلایل حرم خاقانی نداد و از اوج رفعت خود قدمی پائین ننهاد
گویند چون مرحوم مصطفی خان پدر حاجیهٔ معظمه بدر النساء خانم راه روضهٔ
رضوان پیش گرفت مغفوره مشار الیها یکی را نزد خاقان خلد مکان فرستاد
که جیقه از جیقه های سلطنتی بفرمائید بیاورند بر سر عماری عم شاهنشاه
بزنند اگرچه خاقان کاره بودند اما از قدردانی و دلبستگی شناسی ردّ آن
مسئلت را جایز ندانسته آغا مکمل را که از خواجه سرایان زمان شاه شهید
سعید آقا محمد شاه طاب ثراه بود امر فرمود جیقهٔ زمرد مشهور بجیقهٔ نادری را
با نهایت احترام ببرد و چنانکه حاجیهٔ مفخمه گوید کنند و این دلیل نهایت
شان و مقام مجلله مشار الیهاست
نظر مرحومهٔ معظمه نه تنها بر عالم صوری و دستگاه ظاهر بوده بلکه درجات رفیع
مقامات معنوی و اخروی نیز کارها علی الاستمرار نموده مسکینان و افتادگان
را دستگیری کرده باعمال الخیریه ولعی داشته از مآثر مشهورهٔ مشار الیها
تذهیب چهار گلدستهٔ کاظمین علیهما السلام میباشد حاجیهٔ مرحومه
عمهٔ والدهٔ مؤلف است و این شرافت مرا همیشه باهی است روانش شاد
و تابت مغفرت و رضوان سیراب باد

شاه جهان

نواب والیهٔ مملکت بهوپال است ولادتش بقلعهٔ اسلام نگر شهر کرهی بلده
بهوپال در سال هزار و دویست و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاد در سنه
هزار و دویست و شصت و سه بعد از فوت پدرش در نه سالگی حکمران آن
مملکت گردید و فنون فارسی و خط و علم سیاست مدن و نظم و نسق ملک
اکتساب نمود در نهم شوال سال هزار و دویست و هفتاد و شش در سن
بیست و دو سالگی زمام اختیار ریاست و اقتدار دولت را بدست مادر گذاشت

وخود

وخود بولایت عهد وتیول خاص خود اکتفا کرد در سنهٔ هزار و دویست
وهشتاد و پنج در غرهٔ ماه شعبان مجدداً مسند نشین اورنگ ریاست گردید
اعتبارات و مزایای مشار الیها در دولت انگلیس بسیار است نشان درجهٔ
اعلای ستارهٔ هند دارا او بنابر عواطف آن دولت نایل شده گویند
در هندوستان چون شاهجهان و زیب النسا بیگم دختر عالمگیر پادشاه
هیچکس بتربیت اهل علم و فضل و اصحاب هنر و کمال نپرداخته شاهجهان را
طبعی موزون میباشد و اشعار او مشهور میباشد نمونه را باین چند بیت
اقتصار نمود

چون بال و پر افشاند و چون دام بپرد — صیدی که نصیباد بریدن نتوانند
پی قدر نشناسی که برایگان نگیرد — دل بی بهای خود را بعبث ها شکنم
بیدل لمباشر شاهجهان این محبت است — صد بار زنده گردم و عمرا آرزو کنم

رباعی

در یافت عطا که پای مارا — در حضرت او جبهه بسا مارا
چون عاجزی از پادشهان مقبول است — نازم که کشد بپادشاهی مارا

ظاهره

دختر احمد بن یوسف الازرق ابن یعقوب بن اسحق التنوخی از قدمای فقهای
حنفیه است که با عنجد اهل علم و فضل بوده و در فقه مخصوصاً مهارت داشته
پدرش در سال سیصد و هفتاد و شش هجری و خود در چهارصد و بیست و شش
وفات نموده است

ططران

از نساء مشهورهٔ مذکوره در انباء ابن حجر و خواهر فاطمهٔ بنت المنجا شیخهٔ
ابن حجر میباشد پس مشار الیها ططران بنت عز الدین محمد بن احمد بن محمد بن عثمان
بن المنجا التنوخیهٔ الدمشقیه و محدثهٔ با کمال بوده از اقوش الشبلی استماع حدیث
کرده و از جزری و زینب بنت الکمال اجازهٔ تدریس گرفته وفات او در ماه
شعبان سال هشتصد و سه هجری اتفاق افتاده است

ظفر خانم

از خاندان فؤاد پاشا و حلیلهٔ قبولی پاشا و از ادیبه‌های اسلامبول و عنوان
باکمال معاصرین است منظومه دارد موسوم بعشق وطن و آن حکایتی است
که در اسپانیا واقع شده و جهت ارتباطی هم با اسلامبول دارد

اخطار

سال گذشته چون جلد اول کتاب خیرات حسان منتشر شده بشرف
ملاحظهٔ مطالعه کنندگان مشرف شد بعین عنایت و رضا در آن دیدند
و پسندیدند و ما را بمهربانی و ملاطفتهای خود قرین تشکر و امتنان و رهین
توجه و استحسان نمودند چه تا در شخصی از ایشان بود که ندانند علم باحوال نساء
مشهوره و زنان قابل هنرمند که منشاء اثری شده اند از شعب علوم تاریخ و انساب
و سیر میباشد فواید بسیار بر آن مترتب است و دانستن آن تراجم امری لازم
و متحتم و پیش از اینهم اعلام علمای همین اقطار اقدام باینکار کرده و از این قسم
تألیفات پرداخته چنانکه کتاب اسماء الشواعر از تألیفات ابو الفرج اصفهانی
برین گفته برهانی باهر است و در اقلیم فرنگ که در قرون اخیره کلیهٔ علوم رو
بترقی نهاده و دایرهٔ فضایل وسعت یافته مؤلفات کثیره باسم فم سلبر و فم
ایللوستر ترتیب یافته و تحت اللفظ معنی فم سلبر همچنین فم ایللوستر نساء
مشهوره است بالجمله آنان که قدر آگاهی و درایت را دانسته و خدمتی باین
عالم توانسته دیها بوده تا قدر زحمات نسوان را در علم و صنعت و سایر مزایا
معلوم کرده و در حقیقت جنس اناث را از این راه تشویق کرده شریک الزحمه برای
خود از نوع جنس آورده اند و ارباب اطلاع بمطالعهٔ این قسم کتب رغبتی تمام دارند
و سخن در این موضوع از قبیل اثبات ثابت و اظهار بدیهی است و آنچه که بر
مسطورات تا قابل ما رغبتی دارند بجویی این جمله را دانسته جز یکدو نفر
یاوه گوی بیکار که اسباب گذراندن وقت و تحصیل قوت خود را عیب جوئی
دانسته اند مضمون تازه هیئت را بهم مشربان خود برند و ذله خوار ایشان

خورند و این ناز کی ندارد همیشه از ین قبیل حرفها در دنیا بوده است قطب العارفین مولانا جلال الدین محمد رومی رحمة الله علیه در اواخر جلد سیم مثنوی فصلی فرماید که خلاصهٔ آن این است

پیش از آن کاین قصه تا مخلص رسد — دود گندی آمد از اهل حسد
من نمیرنجم از ین لیک این لگد — خاطر ساده دلی را پی کند
خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی — بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن گر نبیند غیر قال — این عجب نبود ز اصحاب ضلال
کز شعاع آفتاب پر ز نور — غیر گرمی می نیابد چشم کور
خربطی ناگاه از خرخانهٔ — سر برون آورد چون طعانهٔ
کاین سخن پست است یعنی مثنوی — قصهٔ پیغمبر است و پیروی
نیست ذکر و بحث اسرار بلند — که دوانند اولیاء آن سو سمند
کودکانه قصهٔ بیرون و درون — جمله سر تا سر فسانه است و فسون
چون کتاب الله بیامد هم بر آن — اینچنین طعنه زدند آن کافران
کاساطیر است و افسانهٔ نژند — نیست تعمیقی و تحقیقی بلند
کودکان خورد فهمش میکنند — نیست جز امر پسند و ناپسند
ذکر آدم گندم و ابلیس و مار — ذکر هود و عاد و ابراهیم و نار
ذکر نوح و کشتی و طوفان تن — ذکر کنعان و سر از خط تافتن
ذکر یوسف ذکر زلف پرخمش — ذکر یعقوب و زلیخا و غمش
ذکر فضل احمد و خلق عظیم — که قمر از معجزاتش شد دو نیم
ظاهر است و هر کسی پی میبرد — کو بیان که گم شود در وی خرد

گفت اگر آسان نماید این بتو
اینچنین آسان یکی سوره بگو

پس دفع اضلال و مشوب نشدن خیال ساده لوحان را گویم آنکه گفت خیرات حسان بچه کار آید جوابش این است که برای تو هیچ کار نخواهد آمد ملائمات طبع تو را پیش ازین نوشته اند چاردرویش اسکندرنامه

حیدریك

حیدریك حسین کرد و امثال آنها و در جواب آن بیخبر که گوید شرح حال خانزاده دختر مهر نادکار تبریزی را برای چه نوشتند گویم زنهای شاعره صاحبان آثارند و احوال صاحبان آثار هر قدر که ممکن باشد باید معلوم شود و کدام کتاب است بر اعتبار اغانی ابو الفرج اصفهانی که ریك قسمت از احوال مغنیه‌ها مشهوره است و خانزاده دختر مهر ناد کار چه فرق دارد با فلان مغنیهٔ عهد خلفای اموی یا عصر خلفای عباسیه نه آخر این بیچاره هم صاحب طبع موزون بوده شعر گفته و آثاری از خود در عالم بیادگار گذاشته علاوه بر اینکه ایراد کننده نمیداند ما خود اقدام بنگارش این شرح حال ننموده ایم آنچه در خیرات حسان از خانزاده نوشته شده بعینه نقل است از کتاب تذکرهٔ روز روشن از مؤلفات محمد مظفر حسین متخلص بصبا ابن مولوی محمد یوسف ابن الحاج الشیخ مولوی محمد یعقوب گوپاموی هندوستانی که از اعاجد از فضلای آن دیار میباشد و آن تذکره را مولوی مشار الیه در سال هزار و دویست و نود و شش هجری در مطبعهٔ بهوپال هندوستان طبع کرده و شرح حال خانزاده در صفحهٔ صد و نود و شش آن کتاب از سطر سیم شروع میشود اگر هیچ جا آن کتاب بدست نیاید نزد نگارنده هست و بی مضایقه نشان میدهد تا ببینند و بگویند افسوس از بی اطلاعی

افسوس از بی سوادی افسوس از کج طبیعی افسوس از نادانی
بکاو بند تو این پند بنده کر بتوانی
کرت هواست کرد انی مکو هر انچه ندانی

بانجام و اختتام رسید جلد دوم خیرات حسان بتوفیق و تائید قادر سبحان در روز دوم ماه ربیع الاول سنه ۱۳۰۶ یکهزار و سیصد و شش هجری سیحقائیل رکی وکتبه الداعی لدوام الدولة القاهرة محمد رضا شمس الکتاب

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان	ولادت	جلوس	مدت سلطنت	رحلت	عمر	مدفن
فتحعلیخان	سنه ۱۰۹۷	سنه ۱۱۳۳	شش سال	سنه ۱۱۳۹	چهل و دو سال	در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	سنه ۱۱۲۶	سنه ۱۱۴۳	هشت سال	سنه ۱۱۷۲	چهل و پنجسال	حضرت عبدالعظیم
حسینقلی شاه ملقب بجهانسوز شاه	سنه ۱۱۴۴	سنه ۱۱۸۴	هفت سال	سنه ۱۱۹۱	بیست و هفت سال	استرآباد
آقا محمد شاه مرحوم	سنه ۱۱۵۵	سنه ۱۱۹۳	هیجده سال	سنه ۱۲۱۱	پنجاه و شش سال	نجف اشرف
فتحعلیشاه مبرور	سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	سی و هشت سال و پنجماه	سنه ۱۲۵۰	شصت و چهار سال و چهار ماه	قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	چهل و پنجسال و شش ماه	در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	سنه ۱۲۲۲	سنه ۱۲۵۰	چهارده سال و سه ماه	سنه ۱۲۶۴	چهل و یکسال و یازده ماه	در قم

سلطنت عظمی

السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن
الخاقان ناصر الدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن
ولیعهد عباس میرزا بن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی شاه بن
سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیرشاه قلیخان بن
محمد ولیخان بن مهدیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه
ودولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل
و هفت من الهجرة المقدسه النبویه

جلوس همایون بر تخت سلطنت

روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست
و شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک بر تختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

روز شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و
دویست و شصت و چهار که الحال چهل و یک سال تمام است بالاستقلال
مع الشوکة والعظمة والاجلال سلطنت و جهانبانی میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد
دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار
و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه
نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود
میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و
شصت و شش من الهجره
نواب اشرف والا [illegible] دولت علیه امیرکبیر [illegible]
[illegible] کامران میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار
و دویست و هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا سالار السلطنه نصرة الدین میرزا
تولد در روز شنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه [illegible]
نواب اشرف والا محمدرضا میرزا رکن السلطنه تولد
روز پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰[illegible]

نواده های سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمدعلی میرزا تولد در
چهاردهم ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹
نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه
نواب والا ابوالفتح میرزا
نواب والا ابوالفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطانحسین میرزا تولد در سنه ۱۲۸۵
نواب والا هرمز میرزا
نواب والا اسلطان محمود میرزا
نواب والا امیر تیمور میرزا
نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر

نواب والا فتحعلیخان امیر تومان تولد در سنه ۱۳۰۲

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدیقلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳
نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲
نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵
نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۶۵
نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲
نواب علیه عالیه افتخار الدوله تولد در سنه ۱۲۷۳
نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۸
نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۸
نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۸
نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹
نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱
نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله
عبدالصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمدتقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله
نواب علیه عفة الدوله

اعمام سلطنت

نواب والا معین الدوله احمد میرزا

اولاد خاقان مغفور

نواب عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد
هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام

بنی اخوان سلطنت

امیرزاده محمد میرزا سرتیپ ولد نواب والا عباس میرزا
ملک آرا
امیرزاده علینقی میرزا سرتیپ ولد نواب والا رکن الدوله
امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ توپخانه
ولد نواب والا عز الدوله

سایر شاهزادگان گرام از قرار سنه ماضیه

نواب حاجی سیف الدوله میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
نواب احتشام الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان
نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب فرمانفرما
سلطان حمید میرزا امیر تومان نواب مؤید الدوله
ابوالفتح میرزا امیر تومان نواب محمدحسین میرزای امیر
آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان
نواب حشمة الدوله عبدالله میرزا امیر تومان نواب حاجی
بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله
کیومرث میرزا نواب احتشام السلطنه ابراهیم میرزا
نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله
میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابوالنصر میرزا امیر تومان
نواب شجاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب نصرة الدوله
عبدالحسین میرزا دارای امتیاز امیر تومانی نواب سهام
الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد
میرزا ژنرال اجودان مخصوص حضور مبارک نواب [illegible]
وجیه الله میرزا امیر تومان نواب احتشام الملک عبدالعلی
میرزا نواب سلطانحسین میرزا نیر الدوله پیشخدمت حضور
همایون مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد
میرزا ولد مرحوم ایضا جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا
امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان ابراهیم میرزا
ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا
اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا
محمدباقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم
ایضا محمدکاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمدجعفر میرزا ولد مرحوم
ایضا قربانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی محمدطاهر میرزا
اکبر میرزا حاجی فریدون میرزا محمدحسن میرزا
پیشخدمت ولد مرحوم اعتضاد السلطنه محمدحسن میرزا
ولد مرحوم اسدالله میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم
جهانگیر میرزا حاجی محمدحسین میرزا ولد مرحوم ایضا
حاجی فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم
ایضا اسدالله میرزا ولد مرحوم ایضا شیخ حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا محمدعلی میرزای مشکوة الملک ولد مرحوم
خسرو میرزا عبدالمجید میرزا ولد مرحوم جعفرخان میرزا
نورالدهر میرزا سام میرزا شمس الشعراء کامران میرزا
ولد نواب معین الدوله جلال الدین میرزا ولد نواب
ایضا ابوالفتح میرزا ولد نواب ایضا اکبر میرزا ولد
ایضا ملکم میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا
تیمور میرزا ولد ایضا محمدعلی میرزا ولد ایضا

لطفعلی میرزا پسر مرحوم مؤید الدوله حاجی محمد مهدی
میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد باقر میرزا داراب میرزا ولد مرحوم ضیاء الدوله
شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا ولد
مرحوم ایضا احمد میرزا عالمشاه میرزا ولد مرحوم
تیمور میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم ایضا مسیح الله
میرزا ولد مرحوم ایضا آقا شکور میرزا ولد مرحوم ایضا
کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزای ملک آرا عبد الله
میرزای نظام العلما ولد مرحوم ایضا محمد رحیم میرزا
ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا ولد ایضا عبد الحسین
میرزا ولد ایضا جعفر قلی میرزا ولد مرحوم حاجی
محمد ولی میرزا کوچک میرزا ولد مرحوم ایضا مسعود
میرزا ولد مرحوم ایضا عباسقلی میرزا ولد ایضا
اسکندر میرزا ولد ایضا خسرو میرزا ولد ایضا نادر
میرزا ولد مرحوم حسینعلی میرزای فرمانفرما محمد میرزا
ولد مرحوم ایضا طهمورث میرزا ولد مرحوم محمد تقی میرزای
حسام السلطنه امیر شیخ میرزا ولد مرحوم ایضا امان
الله میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای رکن الدوله اسحق
میرزا ولد مرحوم ایضا عبد اللطیف میرزا ولد مرحوم شیخ
الملوک حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان
خسرو میرزا ولد مرحوم محمود میرزا عبد الرشید میرزا
ولد مرحوم عبد الله میرزای دارا حسام الدین میرزا
معروف باقا جان سلطان پسر مرحوم محمد رضا میرزا
جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضا اوکتاقاآن میرزا
ولد مرحوم حسنعلی میرزای شجاع السلطنه قهرمان
میرزا ولد مرحوم ایضا نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا
احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا محمود میرزا ولد
ایضا شکر الله میرزا ولد مرحوم حاجی بهرام میرزا
مهدیقلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا سلطان یوسف
میرزا ولد مرحوم منوچهر میرزا محمد کاظم میرزا ولد
مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا

غلامحسین میرزای صدر الشعراء ولد مرحوم ملک ایرج میرزا
رئیس الاطباء جعفر قلی میرزا ولد مرحوم ایضا محمد
قلی میرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد ایضا سنجر
میرزا ولد ایضا نایب الایالة یحیی میرزا نصر الله میرزا
ولد نواب حاجی سیف الدوله میرزا اردشیر میرزا ولد
مرحوم شاهقلی میرزا محمد کریم میرزا ولد مرحوم محمد مهدی
میرزا مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا محمد میرزا ولد
مرحوم حاجی کیومرث میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا اسد الله میرزا ولد مرحوم هوشنگ
میرزای ایلخانی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا
نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا جهانبخش میرزا
ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد مرحوم ایضا سیفود
میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا محمود میرزا ولد
مرحوم ایضا آزادخان میرزا ولد مرحوم سلطان سلیم میرزا
محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا شاهمراد میرزا ولد
مرحوم حاجی عباسقلی میرزا حاجی نصر الله میرزا
جمشید میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله حاجی محمد میرزای
مهندس عبد الله میرزا ولد مرحوم محمد امین میرزا
فیض الله میرزا ولد ایضا

شاهزادگان و امراء و خوانین ایل جلیل قاجار

با ایلخانی‌گری جناب امیر الامراء العظام میرزا محمد خان ایلخانی
کل ایل جلیل قاجار

امیرزادگان و غیره که در جزو خوانین قاجار منظور اند

محمد شریف میرزای سرتیپ محمد علی میرزا پسر مرحوم مؤید
الدوله محمد جعفر میرزا ولد مرحوم معز الدوله سرتیپ
محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا محمد
حسین میرزا عبد الرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا
محمد یوسف میرزا شجاع الدین میرزا حیدر خان سرتیپ
محمد تقی خان سرتیپ علی اکبر خان عباسخان علی اصغر
خان علیخان محمد رضی خان محمود خان سرهنگ

خوانین

طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان محمد
اسمعیل خان حاجی مصطفی خان محمد قلیخان

طایفه حاجی مهدی قلیخانی

حسینقلیخان سرتیپ اول نجفقلیخان سرتیپ و رئیس
علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصر خان سرهنگ
محمد قلیخان قاضی سلیمانخان صادقخان

طایفه قزل ایاغ

محمد حسینخان سرتیپ و رئیس نور الله خان محمد
صادقخان علی محمد خان احمد خان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان سرتیپ و رئیس حاجی محمد تقی
خان سرتیپ حاجی حسنعلی خان عباسقلیخان
سرهنگ محمد صادقخان ولد شهاب الدوله محمد خان
ولد رئیس میرزا محمد ولد اسکندر خان سردار

طایفه عز الدینلو

محمد ولیخان محمد قاسمخان حبیب الله خان
محمد رضا خان کریمخان

طایفه شامبیاتی

محمد حسینخان پدر امین نظام امیر تومان حاجی
مهدیخان محمد حسینخان سرتیپ و رئیس امام
قلیخان حاجی محسن خان محمود خان ابراهیمخان

طایفه حاجی مشهدی سپانلو

محمد تقی خان سرتیپ و رئیس محمد طاهر خان سرهنگ
محمد رضا خان ولد رحیمخان میرزا باقر خان زکیخان
علیخان

طایفه شاه بوداغلو

محمود خان سرتیپ و رئیس حاجی محمد زمان خان
علی محمد خان احمد خان محمد اسمعیل خان

طایفه قاجلو و غیره

محمد صادقخان سرهنگ و رئیس قاجلو محمد رحیم خان
محمد قلیخان سرتیپ و رئیس طایفه خزینه دارلو محمد
خان سرتیپ و رئیس طایفه کرلو محمد حسینخان کرلو

سایر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نه نفر

غیره

دوازده نفر

جناب مجد الاشراف مباشر ایل جلیل قاجار میرزا
سید یوسف سررشته دار فرج الله خان سرهنگ
و تحویلدار امیرخان یساول باشی و سرهنگ احمد خان
نایب یساول باشی و یاور یساول هفت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب امین الدوله

اسامی وزراء عظام واعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم وغیرهم از قرار سنوات ماضیه است و تغییری نکرده فقط در ظرف سنهٔ ماضیه تنگوزئیل اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده اند از قرار ذیل است بترتیب مآن

جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک پیشکار مالیهٔ مملکت آذربایجان | جناب ابو القاسمخان ناصر الملک مشیر حضور همایون | جناب میرزا اسد الله خان وکیل الملک حکمران اردبیل ومشکین

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ ورئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه وقورخانه وزنبورکخانه وافواج قاهره وسواره منصوره وپیاده نظام وخارج نظام

جناب جلالتمآب نظام الملک وزیر لشکر ورئیس دفتر لشکر وامیر نویان اعظم

امیر الامراء العظام حسنخان اجودان باشی کل نظام وغیر نظام امیر تومان

ارباب قلم دفتر لشکر ملتزمین رکاب مبارک وغیرهم

لشکرنویسان عظام

جناب جلالت نصاب میرزا عبد الوهابخان لشکرنویسباشی ونایب وزارت جلیلهٔ لشکر جناب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر جناب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف میرزا یوسف لشکرنویس میرزا علی معین لشکر میرزا حبیب الله لشکرنویس قورخانه میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا نبیل معاون لشکر میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان لشکرنویس حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا عبد الحمید میرزا مهدی نوری میرزا ابو القاسم ولد جناب حاجی میرزا عباسعلی میرزا عبد الله خان ولد جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا نصر الله لاهیجانی حاجی میرزا حسنخان ولد مرحوم وکیل لشکر میرزا نصر الله ولد میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا علی اصغر برادر متوکلباشی سرکار فیض آثار رضوی حاجی میرزا رضای تفرشی میرزا عبد الحسین میرزا حبیب الله نوری میرزا علی میرزا ابو القاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر لشکرنویس میرزا مهدی کجوری میرزا محمد حسین نوری میرزا سید تقیخان میرزا امامقلی میرزا سید باقر تفرشی میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا نقی خان پسر مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا سید یوسف لشکرنویس میرزا حسنخان پسر معاون لشکر میرزا عبد الکریم لشکرنویس میرزا علی اکبر لشکرنویس میرزا مهدی علی آبادی حاجی میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته دار اصطبل خاصه میرزا علی علوی لشکرنویس میرزا حسین لشکرنویس

سررشته داران ومحررین دفتر لشکر

میرزا نبی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکرنویسباشی میرزا عباس سررشته دار کل نظام میرزا زمان کردستانی میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف لشکرنویس میرزا هدایت الله ولد مرحوم میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا احمد نوری میرزا احمد لواسانی میرزا علینقی تفرشی میرزا سید احمد حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا سید یوسف فاجاد نویس میرزا لطفعلیخان سررشته دار پسر مرحوم میرزا غلامحسین میرزا شفیع لواسانی میرزا اسمعیل کاشی میرزا نویس میرزا محمد علی نوری میرزا فرج الله سررشته دار میرزا سید علینقی میرزا عنایت میرزا صادق حاجی میرزا حسنخان نایینی میرزا فتح الله میرزا طاهر سررشته دار میرزا نور الله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی میرزا اسمعیل میرزا حسن تفرشی میرزا حسینخان پسر معاون لشکر میرزا عبد الحسین میرزا محمد کرکانی میرزا سید باقر میرزا اسمعیل کوچک سررشته دار میرزا سید محمد علی میرزا یوسف سررشته دار تفرشی میرزا مصطفی لشکرنویس

سررشته داران توپخانه وقورخانه

توپخانه

میرزا نصر الله سررشته دار میرزا جعفر نوری سررشته دار میرزا علی سررشته دار میرزا هاشم سررشته دار میرزا علیرضا میرزا سید تقی میرزا اسمعیل

قورخانه

میرزا آقا لشکرنویس میرزا فضل الله سررشته دار میرزا اشرف سررشته دار میرزا ولیقلی سررشته دار میرزا سید حسین سررشته دار میرزا علی اکبر سررشته دار

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

منشیان

میرزا محمد خان منشی باشی نظام میرزا علیرضا منشی باشی وزارت جلیلهٔ لشکر میرزا ابو الحسن میرزا علیخان میرزا کلبعلی میرزا هدایت الله حاجی میرزا عبد الکریم میرزا ابو القاسم میرزا محمود خان میرزا کاظمخان

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزب باشی میرزا علی اکبر میرزا اسمعیل بزرگ میرزا جعفر میرزا حسن میرزا جعفر ایضا میرزا حسین میرزا مختار

مامورین ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان

جناب میرزا محمود خان مشیر نظام میرزا سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی آشتیانی ایضا حاجی میرزا کاظم میرزا علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد میرزا احمد آشتیانی حاجی میرزا ابو الحسن لشکرنویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبد العلی میرزا علی میرزا زین العابدین میرزا ابراهیم حاجی میرزا یوسف میرزا تقی میرزا اسکندر میرزا عبد الله سررشته دار

منشیان

میرزا محمد خان میرزا سید رضا میرزا عبد الحسین میرزا احمد میرزا صادق

خراسان

ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤتمن لشکر لشکرنویسباشی خراسان

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا احمد خان میرزا محمد علیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویسباشی فارس میرزا مصطفی لشکرنویس

اصفهان وغیره

میرزا محمد علی لشکرنویس میرزا محمد سررشته دار میرزا ابو تراب میرزا محمد علی منشی نزد جناب صاحبدیوان

لرستان وبروجرد

میرزا حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا اسمعیل لشکرنویس

عربستان

میرزا اسمعیل سررشته دار

سمنان ودامغان

میرزا حسنخان سررشته دار دفتر لشکر پسر مرحوم میرزا رفیعخان مستوفی قورخانه

عراق

میرزا سید مهدی لشکرنویس پسر جناب

حاجی میرزا سید کاظم مستوفی دواب وزیر

خمسه

میرزا علی برادر میرزا حسنعلی لشکر نویس گروسی

قزوین

میرزا سید ابراهیم سررشته دار

مازندران

میرزا فرج خان لشکر نویس

گیلان

میرزا یوسفخان لشکر نویس

استراباد

میرزا مقیم لشکر نویس میرزا فتح الله پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان لشکر نویس باشی کرمان میرزا صادقخان لشکر نویس ولد میرزا محمد علیخان میرزا عبد الله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا سید علی محمد لشکر نویس

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکر نویس

همدان و ملایر و تویسرکان و نهاوند

میرزا محمد قلی لشکر نویس میرزا نعمت الله سررشته دار پسر مشار الیه

اطبا و جراحان نظام

میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی کل نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه میرزا اسمعیل خان جراح باشی میرزا فرج الله سررشته دار اطباء

اطباء و جراحان حاضر رکاب و مأمورین ولایات صد و شش نفر

صاحب منصبان

امراء تومان

(شاهزادگان و آنهائیکه سمت وزارت دارند)

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگزار کل مملکت آذربایجان جناب جلالتمآب معین الملک سفیر کبیر و وزیر مختار مقیم اسلامبول نواب والا جهانسوز میرزا امیر تومان حکمران شاهرود و بسطام نواب والا احتشام الدوله والی مملکت فارس نواب والا فرمانفرما والی مملکت کرمان و بلوچستان نواب والا ضیاء الدوله والی بروجرد و لرستان نواب مؤید الدوله نواب حشمت الدوله نواب حاجی بهاء الدوله نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب امیرخان سرداران حکمران استراباد و گرگان نواب حاجی حسام السلطنه والی ایالت گیلان و طوالش

سایرین

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحب منصبان اعظام تولید بعض اشکالات میکرد و اسباب زحمت و گفتگو میشد و غیر ممکن بود لهذا چندان رعایت ترتیب نشد

امیر الامراء العظام سلیمان خان صاحب اختیار امیر الامراء العظام رحمت الله خان سارای اصلان امیر الامراء العظام ساعد الدوله امیر الامراء العظام نصر الملک امیر الامراء العظام عزیز السلطان امیر الامراء العظام نظام الدوله محمد ابراهیمخان نوری والی کردستان امیر الامراء العظام شجاع السلطنه جناب اعتضاد الملک والی عراق امیر الامراء العظام سیف السلطنه امیر الامراء العظام حاجی شهاب الملک والی مازندران امیر الامراء العظام صارم الملک امیر الامراء العظام یار محمد خان سهام الدوله حاکم بجنورد امیر الامراء العظام میر علیخان حشمت الملک امیر قاین امیر الامراء العظام محمد باقرخان عماد الملک وکیل طبس امیر الامراء العظام حاجی حسام الدوله مأمور آذربایجان امیر الامراء العظام حاجی صمصام الملک

ایضا امرائیکه دارای امتیازات و نشان و حمایل امیر تومانی هستند

نواب نصرة الدوله مأمور آذربایجان عمدة الامراء العظام شجاع الملک عبد الغفار خان عمدة الامراء العظام کشیک مستوفی نظم الملک رئیس پلیس

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه و سواره نوشته شده اند)

نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ذو الفقار میرزا الجوادان حضور همایون و والی

ولایات ملایر و تویسرکان و نهاوند جناب جهانگیرخان وزیر صنایع حسینقلیخان قاجار قوانلو جناب فخر الملک عبد الحسین خان جناب محمد خان والی مأمور آذربایجان میرزا علیخان ولد مرحوم صدر اعظم جناب حاجی حسینقلیخان معتمد الوزاره وزیر مختار مأمور ینگی دنیا جناب مستشار الدوله میرزا یوسفخان عبد الحسینخان افشار حاجی حسنعلیخان برادر سارای اصلان میرزا زکیخان نواب محمد میرزا ولد ملک آرا نواب جلال السلطنه محمد میرزا عباسقلیخان سرتیپ اول و مترجم نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه محمد قاسمخان صاحب جمع علی محمد خان برادر جناب امین السلطنه علی اکبرخان دریابیگی جناب نریمانخان وزیر مختار مقیم وینه حاجی عطاء الله خان نواب احتشام الملک عبد العلی میرزا امیرزاده عبد المجید میرزا حاکم سابق قراجه داغ ولیخان نصر السلطنه اسکندر خان افغان میرزا محمد خان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول غلامعلیخان سرتیپ اول پسر سهام الدوله

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره نوشته شده اند)

عالمشاه میرزا میرزا عبد الله خان مستشار الوزاره خارجه محمد

علیمیرزا میرزا جوادخان حاجی حیدرخان سرورخان اعتماد الحرم میر سلیمان ولد مرحوم آصف الدوله میر سلیمان خان صارم السلطنه سرتیپ دویم

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و افواج نوشته شده اند)

داراب میرزا کامران میرزا مرتضی قلیمیرزا ذو الجوادان حضور همایون اسد الله خان پسر مرحوم وزیر نظام محمد باقرخان سرتیپ سابق فوج ششم شقاقی عین الملک محمد علیخان آردلباشی نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ میرزا محمد خان سرتیپ پسر مرحوم صدر اعظم میرزا سید محمد خان سرتیپ سرهنگ سابق فوج بهادران اسمعیل خان ولد مرحوم محمد علیخان ماکوئی ابو طالبخان علینقی خان سرتیپ خارج از فوج ایلات محمد علیخان ولد مرحوم امیر الامراء مهدیخان جهان بیگلو خانبابا خان پسر صاحب اختیار محمد صادقخان قراباغی میرزا علیخان افشار حیدر قلیخان هراتی علیقلیخان پسر مرحوم حاجی بهاء الملک عباسقلیخان هراتی عباسقلیخان چشتکوهی مهدیخان قاجار سیف الله خان لاریجانی میرزا نصر الله خان مهندس محمود خان گیلانی علیرضا خان ذو الجوادان ولد مرحوم صمصام الدوله

حسنخان پسر مرحوم مصطفی خان امیر تومان مصطفی قلیخان پسر مرحوم صمصام الدوله محمد تقیخان بیوکخان برادر شجاع السلطنه حسینقلیخان سرتیپ برادر مرحوم اجودانباشی حسنخان سرتیپ پسر مرحوم اجودانباشی حیدرخان سرتیپ پسر مرحوم حاجی سعد الدوله جعفر قلیخان سرتیپ ولد مرحوم ایضا محمود خان میرزا عبد الکریمخان سرتیپ حاجی محمد حسنخان زند محمد حسنخان ولد مرحوم محمد خان امیر تومان محمد حسن خان ولد مرحوم ایضا میرزا غلامعلی خان ولد جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه قاسمخان گروسی محمد خان افشار

سرهنگان خارج از فوج

کلبعلیخان ولد مرحوم امین نظام عبد العلیخان ولد مرحوم ایضا مرتضی خان سمنانی نصر الله خان دماوندی آقاخان خلف مرحوم سلیمانخان امیر تومان حسنعلی میرزا جمشید خان ولد حاجی اردشیرخان علیخان ولد مرحوم علی اکبرخان سرتیپ رحمت الله خان شقاقی میرزا بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قایم مقام علیخان ولد مرحوم نظام الدوله علی اکبرخان اصفهانی سرهنگ سابق فوج نهاوند کلبعلی خان پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا ولد مرحوم حاجی برزخان آقا محمد خان علیقلیخان جوانشیر علیقلیخان

شقاقی حسنخان ولد شیخعلیخان
حاجی فضلعلیخان کاظم خان شقاقی
اسدالله خان ماکوئی امیراصلان
میرزای سرهنگ علینقی خان علی اکبر
خان برادر مشارالیه عباسقلیخان
ولد مصطفی قلیخان جهان بیکلو
فتح الله میرزا نایب الحکومه سابق
شاهرود و بسطام محمد کاظم
میرزا ولد غلامشاه میرزا زین العابدین
خان احمدخان میرزا مسعود خان
عبدالله خان ولد مرحوم جعفرخان
ابوالحسنخان محمدخان یزدی امان
الله خان ولد ابراهیم آقای ماکوئی
فرج الله خان ایضا حسینقلیخان
سرهنگ سابق فوج پنجم شقاقی
مهدیخان افشار عبدالعلیخان
حسینعلیخان هراتی حسینعلیخان
ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیمخان
لاریجانی حسنخان افشار اسد
آبادی پاشاخان خمسه مظفر
السلطنه محمدحسنخان دویرن
علینقیخان کرهٔ غلامرضاخان مافی
مرتضی قلیخان ولد مرحوم حاجی بهاء الملک
سلیمانخان اسدالله خان ولد
مرحوم حاجی سعدالدوله آقاخان
سرهنگ ولد مرحوم مهدیقلیخان دنبلی
فتح الله خان قراگوزلو حسنخان نواده
جناب صاحبدیوان حسین آقای
افشار محمدخان درجزینی حاجی
شکرالله خان شقاقی محمدحسینخان
ولد شجاع الملک حسنخان سرهنگ

ولد نصرالله خان سرتیپ نیشابوری کنخان
اسمعیل خان ولد مرحوم محمدخان
امیرتومان

ایشان اجودان باشی

جلال الدین میرزا یارمحمدخان نایب
اجودانباشی کل علی اکبرخان نایب
اجودانباشی کل مصطفی خان قاجار
علیرضا میرزا قزل ارسلان میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم امیرتیمور میرزا
احمد میرزا خلف مرحوم کیقباد میرزا
ارسلان میرزا سلطانمجید میرزا
مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهرخان
میرزا علی آقا اسدالله خان دنبلی
ناصرقلیخان میرزا یوسفخان میرزا
فضل الله خان یوسفخان شقاقی
غلامحسینخان رحمت الله خان نواده
مرحوم سیف الملک رستمخان کرجی
سلطان احمد میرزا علی اکبرخان نواده
مرحوم فضلعلیخان جعفرقلیخان
قاجار محمدحسینخان نواده مرحوم
حاجی هادیخان جهان بیکلو جعفر
خان ولد مرحوم حاجی محمدعلیخان سرهنگ
محمدحسینخان پسر جمشیدخان
تیمورخان هادیخان زرندی
حسینخان خلف مرحوم حاجی باشی
میرزا عبدالله خان نایینی محمد آقا باقر
خان نواده حاجی محمدعلیخان
محمدعلیخان پسر مرحوم رضاقلیخان
نایب ایشیک آقاسی باشی قزوینی
غلامرضاخان بسطامی فهرمانخان
سیدحسنخان فیروزکوهی سید

حسینخان ایضا حسنخان ولد
مرحوم عباسقلیخان میرزا علینقیخان
ولد مرحوم عبدالرسولخان خانبابا
خان خلف مرحوم حاجی سعدالدوله
میرزا کوچکخان افشار مهدیخان ایضا
محمدعلیخان ولد هاشمخان سیف الله
خان ولد ایضا یارمحمدخان نوادهٔ
اجودانباشی کل میرزا احمدخان ولد
مرحوم حاجی شجاع الملک نجفقلیخان
عبدالعلیخان افشار داودخان ولد
محمدعلیخان سرتیپ جلال الدین میرزا
ولد مرحوم عمادالدوله میرزا حسنخان
امیرخان آقا الرخان پسر جبرئیلخان
مسیحی علی اکبرخان ولد مرحوم حاجی
علیمحمد خان سرهنگ اسکندرخان
حسینخان ولد شکرالله خان علی ملک
افشار علی آقا ولد محمود آقا اسمعیل
خان بسطامی مرتضی قلیخان کرهٔ
رحمت الله خان برادر مرحوم دبیرالملک
مصطفی قلیخان قاجار محمدعلیخان
کرندی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمدعلیخان سقزی قاسمخان ملایری
مصطفی قلیخان کرمانشاهانی علیخان
ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان محمد
خان صاین قلعه محمدحسینخان
علیخان مرتضی قلیخان عراقی میرزا
فضل الله خان فیروزکوهی میرزا
نقیخان پسر میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا حسینخان ولد مرحوم میرزا زکی
غلامحسین میرزا اسدالله خان تفرشی
صادقخان منسوب مرحوم وکیل الملک

نقیخان کرمانی حسین آقا ولد علی بیک
افشار محمدقلیخان پسر بشیرالدوله
سلیمانخان نایب اجودانباشی ولد مرحوم
مهدیقلیخان سرتیپ

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیلخان علی اکبرخان یاور سابق
فوج طهران رضاقلیخان باغمیشه
حسین بیک قراباغی اسمعیلخان یاورکوچک
علیخان مرندی عباس آقا ولد مرحوم بهاء
الدین آقا جعفرقلی بیک مرندی محمدیوسف
خان هراتی عزیز محمدخان ایضا جعفر
قلیخان هراتی محمدخان رجبخان
کودرزی خسروخان خمسه شکرالله
خان ایضا مرتضی قلیخان قزوینی
مرتضی خان ولد مرحوم مهدیقلیخان
سرتیپ نیلی عباسعلی بیک ولد مرحوم
جعفرقلی بیک لطفعلیخان اکبرخان
ولد مرحوم محمدخان امیرتومان شکرالله
خان ولد مرحوم اسمعیلخان جهان
بیکلو رضاقلیخان ولد ایضا

معلمین ایرانی

کریمخان میرزا عبدالوهاب علیخان
قاجار محمدعلیخان عبدالحسین میرزا
محمود میرزا مصطفی بیک میرزا شکر
الله میرزا محمدعلی میرزا اسحق
معلم میرزا محمدخان معلم محسنخان

معلمین فرنگی از قدیم و جدید

ژنرال اندرنی مسیو لمر موزیکانچی باشی
ژنرال واگنرخان مسیو لاکورس
(بطو) استاد کارخانه فشنگ سازی
(مسیو مرتن) (مارژور اسطو واخ
معلم پیاده نظام) (کپیتن کروس
معلم پیاده نظام) (کپیتن کانزلر
معلم پیاده نظام) (ژنرال پروشتک معلم
توپخانه) (مسیو گبارمون یکانچی باشی
پیاده نظام) (مسیو ودل نایب اول)
(شاسو آدف)

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید طرشی
یکصد و شصت و نه نفر
سرهنگ سه نفر نایب سرهنگ ده
نفر یاور اول ده نفر یاور دویم
یازده نفر سلطان چهل و هفت نفر
نایب اول پنجاه و نه نفر نایب دویم
هفده نفر وکیل باشی سی و شش نفر
دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار سرتیپ محمدحسن
میرزا سرتیپ حاجی محمد میرزا سرهنگ

مترجمین

میرزا محمدعلی

مدرسهٔ مبارکهٔ جدید البنای نظام موسوم بمدرسهٔ ناصری

برنایبشت میرزا کریمخان سرتیپ اول صمصام السلطنه

اجزاء و معلمین و متعلمین

یکصد و پنجاه و هشت نفر

معلمین و مترجمین و غیرهم

هیجده نفر معلمین فرنگی چهار نفر
معلمین ایرانی نه نفر اجزاء مدرسه
پنج نفر

شاگردان مدرسه

یکصد و چهل نفر
شاگردان مهندس هیجده نفر توپخانه
بیست و هشت نفر پیاده نظام
سی و هشت نفر شاگردان زبان
فرانسه چهارده نفر شاگردان
موزیک سی و هشت نفر برات نویسی
مدرسهٔ مبارکه ناصری با میرزا یوسف
لشکرنویس است

توپخانهٔ مبارکه

نواب مستطاب والا فتحعلیخان امیر
توپخانهٔ مبارکه
محمدصادقخان امین نظام رئیس توپخانهٔ
مبارکه

[illegible] توپخانه [illegible] مرحوم [illegible]

سرتیپان

حاجی غلامحسینخان سرتیپ اول حاجی
شکورخان سرتیپ اول اصلانخان
سرتیپ اول جمشیدخان ماکوئی سرتیپ
اول خسروخان سرتیپ اول میرزا
اسمعیلخان اجودانباشی توپخانه
نواب حسینقلی میرزا عمادالسلطنه سرتیپ
دویم صفرعلیخان سرتیپ دویم بهارلو
جلیلخان معتمدنظام سرتیپ اول
و مدیر مخزن نظام میرزا فتح الله خان
سرتیپ دویم فوج هشتم خلخالی
حاجی عبدالحسینخان سرتیپ اول
توپچی نهاوندی و شیرازی میرزا شفیع
خان سرتیپ دویم و مؤتمن دیوان
حسینقلیخان سرتیپ سیم محمدتقیخان

سرتیپ لد مرحوم اللهوردیخان
بیوکخان سرتیپ سیم حسنخان پسر
مصطفی قلیخان امیر تومان سرتیپ سیم
علیرضا خان سرتیپ فوج سیم گروسی
ذوالفقارخان سرتیپ سیم مهندس
عسکرخان سرتیپ سیم فوج هفتم
شقاقی صادقخان سرتیپ فوج
بهادران افشار محسنخان سرتیپ
میرزا محمدخان سرتیپ

سرهنگان

محمودخان سرهنگ فوج پنجم خوئی
زین العابدینخان اردبیلی حاجی
باقرخان سرهنگ افشار بکشلو
میرزا ابراهیمخان ولد مرحوم اجودانباشی
پاشاخان شقاقی سرهنگ عباس
قلیخان شقاقی سرهنگ توپخانه
یوسف میرزای سرهنگ توپخانه میرزا
صالحخان سرهنگ علینقیخان سرهنگ
گروسی فتح الله خان طالش اسمعیل
خان سرتیپ اسدالله میرزای سرهنگ
محمدعلی میرزای سرهنگ سیف الدین
میرزا ایضا علی اکبرخان امیرخان
ولد سیف الدوله سلطانحسین میرزا
محمد آقای سرهنگ حسنخان محمد
ولیخان حسینخان حسنخان رضا
خان حسن رضاخان پاشاخان
سرهنگ شقاقی غلامحسینخان
حبیب الله خان ابوالقاسمخان
فتحعلیخان مظفرخان سرهنگ فرج
الله خان سرهنگ شیرازی مرتضی
قلیخان پسر مرحوم لطفعلیخان

نایبان اجودانباشی

کلبعلیخان نایب اجودانباشی محمد
ناصرخان نایب ایضا احمدخان میرزا نجف
الله بیوکخان نایب دویم اجودانباشی
حسنعلیخان نایب سیم اجودانباشی
میرزا حسنخان عبدالحسین میرزا
نایب دویم اجودانباشی طغرلتکین
میرزا نایب دویم اجودانباشی
سلطانمجید میرزا ایضا محسن میرزا
ایضا مصطفیخان ایضا نجفقلیخان
ایضا محمدعلیخان افشار ایضا
میرزا آقاخان ایضا

یاوران اول

محمد صادقخان جزو قراولان انبار
حاجی خضرقلیخان لک فرج الله خان
طالش سلیمانخان مقدم صادق
خان قزوینی غلامحسینخان قزوینی
عبدالباقیخان ایضا. فرج الله خان
کرمانشاهانی حسینخان بهارلو
هاشمخان بهارلو باقرخان افشار
محمدعلیخان افشار سیدعلی بیک
مرندی نریمانخان محمدعلیخان
علیخان حاجی عزیزخان
جلیل بیک علی عسکر آقای
لک بهلول آقای شقاقی پاشا
خان خلخالی بیوکخان متعلم
اسمعیلخان خمسه شکرالله خان
کرمانشاهانی حسینخان گروسی
عباس میرزا حسینخان خرقانی
میرزا حسینخان میرزا مهدیخان
غلامحسینخان

یاوران دویم

حسینخان ارومئی حسین بیک
خوئی صادقخان مقدم عبادالله
خان شقاقی یاور آذری شریفخان
خمسه ابوالفتحخان سیلاخوری
حاجی میرزا فرج تبریزی جزو قراولان
انبار نادر میرزا جزو قراولان انبار
محمد طاهر میرزا ایضا جهانگیرخان
میرزا حسینخان قزوینی ذوالفقارخان
یاور اول یوسفخان محمد آقا
باقرخان افشار علینقیخان افشار
سیف الله خان افشار عبدالعلی
خان افشار اسمعیل بیک تبریزی
یوسف بیک تبریزی علیخان ارونقی
محمدحسین بیک مرندی غلامحسین
خان نواده فتحعلیخان یاور دویم
میرزا علیخان کلبعلیخان خوئی
آقابیک لک محمدعلیخان خمسه
یوسفخان خمسه نوح میرزای قزوینی
میرزا حسن همدانی میرزا زمانخان
مصطفیخان افشار بکشلو
آقاخان نهاوندی سلیمانخان مهندس
میرزا سید حسین عبدالعلیخان
علی اکبرخان میرزا ابوالفتحخان
خدادادخان میرزا سید علینقی

اداره اصطبل توپخانه مبارکه

بریاست محمد حسینخان پیشخدمت مخصوص
حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

محمد حسینخان رئیس اصطبل میرزا
محمد علی اعتماد لشکر لشکرنویس

میرزا علینقی سررشته‌دار میرزا
حسنخان میراخور محمدرحیمخان ایضا
میرزا محمود مشرف علی بیک تحویلدار
حسن بیک نایب اول نایب دویم دو
نفر بیطار واخترجی دو نفر
نعلبندباشی و نعلبند شش نفر
جلودار چهارده نفر

سرحدات و ولایات معظمه

آذربایجان

جلیل بیک نایب اول نایب دویم دو
نفر جلودار ده نفر

خراسان

رشیدخان نایب اول علیقلیخان نایب دویم
دو نفر جلودار نه نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار دو نفر

استراباد

زین العابدین بیک نایب اول
جلودار دو نفر

بسطام

میرزا فضل الله نایب اول جلودار
دو نفر

خرم آباد

آقاجان بیک نایب دویم جلودار
دو نفر

عربستان

زمان بیک نایب دویم جلودار
سه نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار سه نفر

کرمان

عبدالعظیم بیک نایب اول جلودار سه نفر

فارس

هدایت الله بیک نایب اول نایب
دویم نفر جلودار چهار نفر

کردستان

افراسیاب بیک نایب اول جلودار
سه نفر

ولایات حول و حوش

خمسه

باباخان نایب اول
نظرعلیخان نایب اول فتح الله خان
نایب اول محمدتقیخان نایب اول
نایب دویم سیزده نفر جلودار
هفده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول نایب دویم
چهار نفر جلودار هفت نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقابابا خان
نایب اول نایب دویم دو نفر
جلودار یازده نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول نایب
دویم سه نفر جلودار شش نفر

ساوه

نایب دویم سه نفر جلودار چهار نفر

قورخانه مبارکه

جناب جلالت نصاب اقبال السلطنه
وزیر و رئیس قورخانه مبارکه
میرزا حبیب الله لشکرنویس قورخانه

سرتیپان وغیره

محمدعلیخان سرتیپ عبدالله خان
سرتیپ غلامحسینخان سرتیپ
میرزا حسینخان سرتیپ مسیو
معلم مکانیک قورخانه مبارکه

سرهنگان

زین العابدینخان میرزا تقیخان
هاشمخان مباشر کارخانه آتشبازی
میرزا محسن محمد طاهرخان و
میرزا موسیخان نواده های مرحوم
صدراعظم شیخعلیخان میرزا نقیخان

لشکرنویس و سررشته‌داران

میرزا آقا لشکرنویس میرزا اشرف
سررشته‌دار میرزا نصرالله سررشته‌دار
میرزا ولیقلی سررشته‌دار میرزا
علی اکبر سررشته‌دار میرزا سید
حسین منشی

حکیمباشی و نقاشباشی

میرزا علی آقای حکیمباشی قورخانه
میرزا عبدالرحیم نقاشباشی

یاوران

نصرالله بیک یاور اول و تحویلدار
انبار قالسفه میرزا ابوالقاسم یاور
اول و تحویلدار انبار حاصل کار
نوروزعلیخان یاور و تحویلدار قورخانه
توپ ریزی شهبازخان یاور و تحویلدار
انبار تفنگ حاجی عبدالله بیک
یاور و مباشر کارخانه سراجی طهماسب
بیک یاور و مباشر کارخانه چاشنی سازی
عابدین بیک یاور و مباشر کارخانه
مهران علی اکبر بیک سلطان مباشر
کارخانه طرقه سازی میرزا احمد یاور اول

ومباشر دباغخانه همدان آقا سید کاظم
یاور اول ومباشر کارخانه طبل و
شیپورسازی آقا سید حسین سلطان
مباشر کارخانه اسباب مرتضی موزیکانچی
کاظم بیک یاور ومباشر کارخانه
ریخته گری محمد علیخان یاور وعبد
الحسینخان یاور ومباشرین کارخانه
فشنک کاغذی وظرف وتهمات
حسن بیک یاور ومباشر کارخانه فشنک
کاغذی استاد میرزا محمد نجار باشی
ورئیس کارخانجات نجارخانه
میرزا محمد بیک یاور ومباشر کارخانه
چرخ نجار

یاورهائیکه جزو دستجات متفرقه مشغول کارهستند

میرزا مصطفی خان غلامحسینخان یاور
اول حاجی ابوطالبخان یاور اول
محمد علیخان قزوینی میرزا بابک یاور
میرزا ابوالقاسم یاور مهدیخان
یاور میرزا علی اصغر یاور آقا سید
درویش یاور حاجی اسمعیل بیک یاور

سلاطین دستجات که موافق تقسیم هریک در جزو دسته مشغول کار وخدمت میباشند

غلامعلی بیک میرزا ابوالقاسم میرزا
مهدی امیرخان میرزا مطلب
محمد سلطان کاظم سلطان اسدالله
سلطان آقا محمد سلطان میرزا
علی اکبر سلطان حسینخان سلطان
گل محمد سلطان میرزا حسینعلی سلطان
محمود سلطان کرد بچه میرزا صالح خان

حسینخان خانمخان خان محمود
سلطان تبریزی رضا سلطان
حسین سلطان عباسعلی سلطان
اما موبرویک بیک آقا سید حسین
چرخ نجار کاظمخان میرزا شفیع
سلطان چراغعلی سلطان حاجی
اسمعیل میرزا علی اصغر سلطان
غلامحسینخان ولد امیرخان

اصناف

تفنگ ساز وپرداختکر وقنداقساز
پانزده نفر ریخته کر دوازده نفر
توپ دیزی پنجنفر سراج بیست نفر
دوانکر ده نفر سوهانکار ده نفر
فشنک ساز دوازده نفر چاشنی
ساز هفده نفر نجار ده نفر
نقاش دو نفر حداد ده نفر کلوله
ریز ده نفر

قورخانچیان

دویست وبیست وچهار نفر

ازبابت مأمورین سرحدات

دویست وهفده نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ و
رئیس قورخانه آذربایجان
پنجاه ویکنفر معارف بیست
وشش نفر قورخانچی بیست وپنجنفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر
معارف هشت نفر قورخانچی نه نفر

استراباد

جمعی رضا بیک سلطان هشت نفر
معارف دو نفر قورخانچی شش نفر

بروجرد

جمعی میرزا ابوالفتح یاور سه نفر
معارف دو نفر قورخانچی نفر

بسطام

ازبابت محمد باقر بیک نایب مأمور
وصول ماليات باروط کوبی نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک یاور چهل نفر
معارف هیجده نفر قورخانچی
بیست ودو نفر

عربستان

جمعی محمد صادق بیک نایب هفت نفر
معارف دو نفر قورخانچی پنجنفر

فارس

جمعی احمدخان سرتیپ بیست ودو نفر
معارف یازده نفر قورخانچی یازده نفر

کرمان

جمعی علی اکبرخان یاور بیست وسه نفر
معارف نه نفر قورخانچی چهارده نفر

کرمانشاهان

جمعی میرزا آقاخان سرهنگ بیست و
شش نفر معارف ده نفر قورخانچی
شانزده نفر

کردستان

جمعی غلامرضا بیک یاور نه نفر
معارف سه نفر قورخانچی شش نفر

یزد ولرستان

یزد جمعی عبدالوهابخان شش نفر
سلطان نفر قورخانچی پنجنفر لرستان
محمد حسن سلطان نفر قورخانچی سه نفر

زنبورکخانه مبارکه

نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه ودرنسر
فراموشان دارالخلافه عبدالحسین
خان سرهنگ علی محمد بیک یاور اول
اسمعیل خان یاور دویم

موزیکانچیان صاحبمنصبان

شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان
سرتیپ نواده مرحوم خانباباخان
سردار کل محمد علیخان سرهنگ
موزیکانچی صفرعلیخان سرهنگ
غلامحسین بیک یاور

دستجات موزیکانچی

دسته
موزیکانچیان توپخانه
دسته
ارنکرو رودباری
دسته
لورائی وشهرستانکی
دسته
مخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه
دسته
موزیکانچیان قراقخانه
دسته
ساوه
دسته
سیلاخوری
دسته
موزیکانچیان فوج خرقانی
دسته
موزیکانچیان فوج بهادران

دسته
موزیکانچیان فوج ششم اقبال
دسته
موزیکانچیان فوج قزوین
دسته
موزیکانچیان فوج منصور قراکوزلو
دسته
موزیکانچیان فوج فدوی

افواج قاهره

توماناول

فوج بهادران

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیرتومان

فوج اول خاصه

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
بسرتیپی حاجی نقدعلیخان

فوج دویم خاصه

ابوابجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیرتومان بسرتیپی احمدخان

فوج دویم نصرت

محمد قلیخان سرتیپ

فوج مظفر مراغه

فضلعلیخان نصرة الملک سرتیپ

فوج چهارم تبریزی

آقاخان سرتیپ

فوج پنجم ایلات

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
رحیمخان سرتیپ

فوج ششم اقبال

ابوابجمعی شجاع السلطنه بسرتیپی
یوسفخان

فوج هفتم افشار

ابوابجمعی خسروخان سرتیپ

فوج هشتم افشار

ابوابجمعی لطفعلیخان سرتیپ

فوج مخبران

ابوابجمعی شجاع السلطنه بسرهنگی
میرزا حسنخان

تومان دویم

فوج بهادران خوئی

شیخعلیخان سرتیپ

فوج سیم خوئی

ابوابجمعی میرزا علیخان سرتیپ

فوج سیم مراغه

ابوابجمعی فتح الله خان سرتیپ

فوج تخته قاپو

ابوابجمعی علینقیخان سرتیپ

فوج پنجم شقاقی

ابوابجمعی شجاع السلطنه امیرتومان
مرتضی قلی آقای سرتیپ

فوج ششم شقاقی

ابوابجمعی عبدالحسین میرزای نصرة
الدوله امیرتومان محمد باقرخان
سرتیپ

فوج هفتم خنجالی

عزیزالله میرزا سرتیپ

فوج مخبران ماکوئی

هلول پاشاخان سرتیپ محمد پاشا
خان سرتیپ

تومان سیم

فوج قهرمانیه

غلامحسینخان ژنرال اجودان
علیخان سرهنگ

فوج امیریه
حاجی احمدخان سرتیپ عبدالحسینخان سرهنگ
فوج اردبیل و مشکین
سرتیپ میرزا علیخان پسر مرحوم میرزا حسنخان وزیر نظام
فوج هفتم شقاقی
ابوالجمعی غلامحسین خان ژنرال اجودان
سرهنگ محمدخلیل خان
فوج گروس
ابوالجمعی جناب امیرنظام سرهنگ اسدالله خان
فوج جدید افشار
ابوالجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
فوج چهارم جدید مراغه
ابوالجمعی فضلعلیخان سرتیپ
فوج ششم قراگوزلو
ابوالجمعی حسام الملک امیرتومان
سرهنگ فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو
ابوالجمعی حسام الملک سرتیپ زین العابدین خان
فوج مخبران
ابوالجمعی جناب ناصرالملک
سرهنگ مهدیخان
تومان چهارم
فوج بهادران فراهان
ابوالجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج اول طهران
ابوالجمعی امیرخان سردار امیرتومان

فوج دویم خلج ساوه
سیف السلطنه امیرتومان
فوج بزچلو
جمعی محمدخان سرتیپ
فوج سیلاخوری
جمعی محمدعلی میرزا سرتیپ سرهنگ مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوه
ابوالجمعی جناب جلالتماب امین السلطان
سرتیپ حاجی حسینعلی خان
فوج ششم سربندی
جمعی حاجی صمصام الملک امیرتومان
فوج مخبران گرازی
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذوالفقار خان سرتیپ
تومان پنجم
فوج بهادران حشمت
ابوالجمعی حاجی اسحق خان سرتیپ
فوج دویم ملایری
ابوالجمعی عسکرخان سرتیپ
فوج سیم لاریجانی
ابوالجمعی امیرخان سردار امیرتومان
سرتیپ خانبابا خان
فوج چهارم کمره
ابوالجمعی حشمة الدوله امیرتومان
سرتیپ ابراهیم میرزا
فوج پنجم کلپایگان
سرتیپ محمدکاظم خان ولد جناب شفاء الدوله سرهنگ عبدالله خان
ولد شهاب الدوله
فوج ششم قدیم خمسه
ابوالجمعی مظفرالدوله

فوج دویم خمسه
ابوالجمعی عباسعلیخان سرتیپ اول
ولد مرحوم علینقی خان
فوج مخبران زرندیه
جمعی محمدحسنخان سرتیپ
تومان ششم
فوج اول قدیم قزوین
ابوالجمعی نصرالملک امیرتومان
هدایت الله خان سرهنگ
فوج دویم جدید ایضا
نصرالملک امیرتومان سرهنگ مصطفی خان
فوج سیم افشار بگشلو
ابوالجمعی حسنخان اجودانباشی کل
سرهنگ علیخان پسر مرحوم حاجی اسدالله خان
فوج چهارم فریدنی
سرهنگ حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهار محالی
ابوالجمعی سهام السلطنه سرهنگ میرزا عبدالحسینخان
فوج هفتم عرب و عجم
ابوالجمعی ضیاءالدوله میرپنج سرهنگ عباسقلیخان
فوج مخبران فیروزکوهی
ابوالجمعی میرزا کریمخان صمصام السلطنه سرتیپ اول سرهنگ مصطفی خان
تومان هفتم
فوج بهادران دماوندی
علینقیخان سرتیپ اول محمدحسن خان سرهنگ

فوج اول خلج قم
سرتیپ حاجی غفارخان
فوج دویم نهاوندی
ابوالجمعی معین نظام سرهنگ حسینخان نهاوندی
فوج سیم بندپی
سرهنگ مصطفی خان
فوج ششم خرقانی
ابوالجمعی آجودانباشی سرهنگ علیمحمدخان
فوج هفتم قدیم کرمانی
نقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب بسطام
فوج نهم جدید گرمسیر کرمانی
سرتیپ زین العابدین خان
فوج مخبران درجزینی
سرتیپ احمدخان سرهنگ فضل الله خان
تومان هشتم
فوج بهادران قلعه زنجیری
سرهنگ حسنخان
فوج اول کرندی
علیمرادخان سرتیپ نصرالله خان سرهنگ
فوج سیم کلهر
رضاقلیخان سرتیپ
فوج چهارم زنگنه
ظهیرالملک سرتیپ اول محمدحسن خان سرتیپ سیم

فوج مخبران کردستان
جمعی محمدعلیخان سرتیپ ظفرالملک
تومان نهم
فوج بهادران قرائی
ابوالجمعی عباسعلیخان سرتیپ
فوج چهارم پشتکوهی لرستان
ابوالجمعی حسینقلیخان والی سرهنگ غلامرضاخان
فوج اول عراقی
جمعی قاسمخان سرهنگ
فوج ششم سرحدی
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی
سرتیپ محمدجعفرخان قاجار
تومان دهم
فوج بهادران فدوی
ابوالجمعی عبدالله خان سرتیپ اول ساعدالسلطنه
فوج اول قاینی
ابوالجمعی حشمة الملک سرهنگ حاجی پرویزخان
فوج دویم جدید ایضا
جمعی حشمة الملک سرهنگ حیدرقلیخان
فوج سیم تنکابنی
ساعدالدوله امیرتومان ولیخان نصرالسلطنه سرتیپ اول
افواج ثلثه هزارجریب
ابوالجمعی نجفقلیخان سرتیپ و لطفعلی خان سرهنگ محمدخان سرهنگ
فوج مخصوص نواب اشرف

والا نایب السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ
سرتیپ میرزا محمدعلیخان معین نظام
و سرهنگ نقیخان

سواره

آذربایجان

دسته
افشار صاینقلعه ابوالجمعی حیدرخان سرتیپ
دسته
افشار ارومی ابوالجمعی حاجی عبدالحسینخان سرتیپ اول سرتیپ باقرخان
دسته
اردبیل و مشکین جمعی باقرخان سرکرده علیقلیخان سرکرده
دسته
چهاردولی نوروزخان سرتیپ حسینعلی خان سرهنگ
دسته
چلبیانلو محمودخان سرتیپ رحیمخان سرکرده
دسته
خوئی عباسعلی بیک امین بیک
دسته
شقاقی جمعی محمدخان
دسته
شاطرانلو جمعی علیخان سرکرده
دسته
اینانلو جمعی صارم الملک
دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ
دسته

حاجی علیلو بسرکردگی رستمخان

دسته

قراسوران راه قراجه داغ جمعی
عباسعلی بیک

دسته

قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده

دسته

قراسوران ازشق واستارا جمعی
امین الوزاره

دسته

ربیکانلو جمعی یوسفعلیخان

دسته

جدید شقاقی جمعی عباسخان

دسته

قراسوران راه مرند جمعی شکرالله خان

دسته

یکانی جمعی اسفندیارخان

دسته

کلیبری بسرکردگی محمد باقرخان

دسته

مقدم جمعی صمدخان

دسته

مکری عزت الله خان

دسته

قوجه بیگلو ابوابجمعی حسینقلیخان
سرکرده

سرکردگان غلام نصرت

میرهدایتخان میرزا زین العابدینخان
علیقلیخان حسینخان ابراهیم
آقای سرهنگ اسکندرخان
سلیمانخان

خراسانی

غلامان مشهدی

دسته

جمعی ابوالفتح خان

دسته

جمعی حاجی فضل الله خان

دسته

جمعی حاجی فرامرز خان

دسته

قوچانی جمعی شجاع الدوله

دسته

بجنوردی جمعی سهام الدوله یارمحمد خان
امیرتومان

دسته

قائینی و سیستانی جمعی حشمة الملک
امیرتومان

دسته

طبسی جمعی عماد الملک

دسته

دزجی جمعی محمد علیخان

دسته

هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ
بسرکردگی محمد عظیم خان

دسته جات

تیموری و جمشیدی

دسته

تیموری جمعی علیمردانخان نصرة الملک

دسته

تیموری جمعی میرعطاء الله خان

دسته

جمشیدی جمعی ذوالفقارخان
وحاجی محمد امین سرکرده

دسته جات

جمعی نواب حاجی محمد میرزای سرتیپ اول

دسته

مرودورانی

دسته

مروی بسرکردگی ابوالسیف خان
و محمد شریف خان

دسته

مروی جمعی صید رضا بیک دسته
مروی جمعی قربانعلی بیک دسته
آرودلان جمعی آقاخان سرکرده

دسته

چولائی جمعی غلامحسینخان سرکرده

دسته

قراسوران جمعی غلامرضا خان و
نصرالله خان

دسته

قرائی جمعی محمد خان سرکرده

دسته

نیشابوری ابوابجمعی باقرخان سرتیپ

دسته

عمارلو جمعی محمد رضا خان سرکرده

دسته

سبزواری جمعی حاجی فرامرز خان

دسته

مزینانی جمعی حسینخان سرکرده

پیاده خراسانی

دسته

قائینی و خوافی جمعی حشمة الملک

دسته

عمله پلیس یکصد و سی و پنج نفر

استرابادی وغیره

پیاده استرابادی

دسته

جمعی میرعلینقیخان سرتیپ ازبابت
پیاده قندرسکی و کتول

دسته

جمعی عبدالصمدخان سرتیپ پیاده
مقصودلو

دسته

مستکین جمعی محمد خان سرکرده

دسته

ساوری جمعی عیسی خان

دسته

شاهکوهی جمعی محمد علیخان

دسته

سدن رستاقی جمعی محمد قلیخان

دسته

انزانی جمعی محمد علیخان

دسته

بلوچ و حاجیلر جمعی علی اصغربیگ

دسته

غلامان استرابادی جمعی علیخان آقای قاجار

دسته

کلدی خان ریش سفید طایفه جعفربایگی

دسته

ایل کلدی نظر ریش سفید آتابای

دسته

قلیخان آتابای سالارخان

دسته

قوشبه خان آتابای ایلکلدیخان جعفربایگی

دسته

امیرخان آتابای ملا قربانخان

دسته

ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان

دسته

سواره ترکمن یموت و کوکلان جمعی
حسینقلیخان یوزباشی

دسته

زردینی جمعی افراسیابخان سرکرده

کوداری و بسطامی

ابوابجمعی نواب ضیاء الدوله امیرتومان

کرمانی

افشار کرمانی

میرزا محمود خان سرکرده

شمخالچیان بمی

ابوابجمعی

سواره و جمازه بمی و نرماشیری

اسدالله خان سرکرده عرب بسطام

سواره و جمازه سواره نرماشیری

وردیکانی مرتضی قلیخان سرکرده

سواره سیستانی

اسدالله خان سرکرده

سواره و جمازه بلوچی خبیصی

صادقخان سرکرده

گیلانی

ازبابت سواره کرکان رودی و
اسالمی جمعی نصرة الله خان سرتیپ

مازندرانی

ازبابت سواره کرد و ترک وغیره
ابوابجمعی میرزا عبدالله خان پیشخدمت
و سرتیپ اول
میرزا ابوالحسن مشرف

سرکردگان

عبدالله خان ملانلو فتح الله خان ایضا
صفی خان ایضا موسی خان جهان
بیگلو اسدالله خان ایضا محمدخان
ایضا حسینخان کرایلی ذوالفقار
خان ایضا حسنخان اصانلو
محمدخان افغان

جماعت خواجه وند

ابوابجمعی جناب جلالتمآب امین السلطان
علی اکبرخان سرتیپ رحمانقلیخان
سرکرده نعمت الله خان حسینخان
فتح الله خان

سواره عبدالملکی

ابوابجمعی فضل الله خان بسرکردگی
جعفرخان عراقی

جماعت زرین کمر

ابوابجمعی نایب اصلان امیرتومان
علیقلیخان یوزباشی مهدیخان
نایب اول

جماعت شاهسون افشار

ابوابجمعی جناب جلالتمآب امیرالسلطان
جهانشاه خان

جماعت بختیاری

جمعی محمد حسینخان

جماعت عرب بادیه نشین

مصطفی قلیخان سرتیپ حسام السلطنه
میرزا حسینخان سرکرده میرزا
حسنخان ایضا

جماعت افشار اسدآبادی

جمعی صاحب اختیار امیرتومان
بسرکردگی محمد کریمخان

جماعت خمسه

جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول

جماعت شاهسون اینانلو
عزیز الله خان صارم الملک سرتیپ اول
حاجی لطف الله خان سرتیپ اول
جماعت شاهسون بغدادی
امید علیخان سرکرده اکبرخان سرتیپ
اسدخان سرکرده
جماعت شاهسون دویرن
ابوالجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
آقاجانخان سرهنگ غلامعلیخان
سرهنگ محمد حسینخان ایضا غلامرضا
خان سرکرده ولیمحمدخان ایضا
جماعت شاهسون قوجه بیگلو
ابوالجمعی حسینقلیخان سرتیپ ولد
مرحوم حسینقلیخان
جماعت باجلان
ابوالجمعی احمدخان سرهنگ
جماعت خرقانی
ابوالجمعی اجودانباشی کل حسنخان
امیرتومان علینقیخان سرکرده
جماعت بیرانوند
جمعی ابدالخان سرکرده برادر مرحوم
حسنخان سرکرده
جماعت اصانلو
ابوالجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
بسرهنگی حاجی جعفرقلیخان
جماعت افشار ساوجبلاغ
جمعی حسنخان سرتیپ میرزا
رضای طبیب
جماعت کرد بچه
که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی عزیز الله خان

صارم الملک امیر تومان بسرکردگی
خانبابا خان
جماعت هداوند
ابوالجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
بسرکردگی رحیمخان
جماعت شاهسواری
که مشغول خدمت قراسورانی دار
الخلافه هستند جمعی صارم الملک
سواره جدید اصفهانی
ابوالجمعی محمد علی میرزا
جماعت ایلات قزوین
ابوالجمعی اسدالله خان ولد مرحوم
وزیر نظام
جماعت قراچورلوی خوار
ابوالجمعی جناب جلالتمآب امیر السلطان
بسرکردگی صفر علیخان
جماعت افشار بکشلو
ابوالجمعی اجودانباشی بسرتیپی کاظمخان
جماعت چگینی
بسرتیپی اسدالله خان بسرهنگی
صادقخان
جماعت احمدوند و جبلوئی
بسرهنگی کریمخان
جماعت کلیائی
بسرکردگی جلال الدین میرزا
سواره کرزه بر لرستانی
جماعت نانکلی کرمانشاهان
بسرکردگی
جماعت یاراحمدی
بسرهنگی حاجی احمدخان

جماعت عرب و باصری
حاجی حبیب الله خان
جماعت سنجابی
جمعی فرج الله خان سرکرده
جماعت فیلی
جمعی کریمخان سرکرده
جماعت بختیاری
دارابخان سرکرده
پیاده
خراسانی
شمخالچیان
ابوالجمعی حیدرقلیخان سرتیپ
جزایرچیان سرخسی
غلامحسینخان سرکرده عزیز محمدخان
پسر عباسخان سرتیپ یوسف بیک
استرابادی
دسته فندرسکی
جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ
دسته کتول
جمعی علی محمد خان سرکرده
دسته مقصودلو
جمعی عبدالله خان سرکرده
دسته استراباد و رستاقی
جمعی فتحعلیخان سرکرده
دسته بالا شاهکوئی
جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده
دسته پائین شاهکوئی
جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته سدن رستاقی
جمعی محمد قلیخان سرکرده
دسته انزانی

جمعی محمد علیخان سرکرده
دسته شکنی
جمعی محمد قاسمخان سرکرده
دسته ساوه‌ئی
دسته جمعی جعفرقلیخان دسته
جمعی حاجی آقا رضا
دسته لیوانی و سیلسپی
جمعی اسدالله خان سرکرده
دسته بلوچ
علی اکبر بیک
دسته جات کیشلانی
دسته سالیانی
جمعی میر یوسفخان سرکرده
سواره اسالمی
ابوالجمعی نصرالله خان سرتیپ اول
بسرهنگی الله یارخان
دسته انزانی
جمعی جبارقلیخان سرکرده
دسته شفتی
جمعی نعمت الله خان ایضا
مازندرانی
جماعت کلبادی و غیره
جمعی میرزا محمد خان سرتیپ لطفعلی
خان سرکرده محمد مهدیخان سرکرده
طایفه عمرانلو جماعت طالش بسرکردگی
علی اکبرخان بخشکی بسرکردگی
علی اکبرخان
جماعت اشرفی
بسرکردگی عباسقلیخان
کرمانی
تفنگچیان اناری

حسینقلیخان سرکرده
تفنگچیان نخعی و زاوری
اسمعیلخان سرکرده
تفنگچیان عرب بسطام
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ
بسرکردگی کریمخان
تفنگچیان ربعاری
درانخان سرکرده
تفنگچیان کوهک و چاهبار و افنده
ملک بهادر سرکرده
عراقی از بابت پیاده بلوچ
جمعی شیخ محمدخان سرهنگ
اداره افواج طرح اطریش
و سواره طرح قزاق
افواج طرح اطریش
از بابت صاحبمنصبان که برقرار
هستند
رژیمان اول
از بابت پیاده نظام
رژیمان دویم
از بابت پیاده نظام
شاسور
که عبارت از فوج مجربان باشد
ژنی
که عبارت از فوج مهندس باشد
توپچیان توپهای ته پر اطریشی
فوج
موزیکانچیان
اداره مزبوره
اداره قزاقیه
بریاست پلکنیک کوزمین کاراوایف

فوج اوّل
ابوالجمعی حسنخان امیر تومان
اجودانباشی کل
فوج دویم
بسرتیپی علیخان سرتیپ
فوج سیم
بسرتیپی حسنخان قنبر
موزیکانچیان
اداره مزبوره
قشون حاضر رکاب
از پیاده نظام و سواره و توپخانه
و غیره یکصد و پنجاه هزار نفر
ذخیره
پنجاه هزار نفر

خزانه مبارکه نظام
بریاست جناب جلالتمآب وزیر نظام
میرزا رضای البرز مستوفی
حاجی شیخ جعفر معتمد التجار
میرزا جعفر تفرشی منشی خزانه
نظام میرزا شفیع تفرشی
سررشته دار خزانه نظام
میرزا محمد علی

دار الخلافه طهران

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ وحکمران دار الخلافه الباهره وغیرها ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت جلیله دار الخلافه

جناب جلالتماب محمد ابراهیمخان وزیر نظام ووزیر دار الخلافه الباهره

اجزاء مجلس حکومت

ذکیخان کلانتر پسر مرحوم محمودخان
کلانتر میرزا شفیع سررشته دار میرزا
جعفر منشی تفرشی میرزا نصر الله منشی
میرزا سید محمد تقی کتابچه نویس نایب محمود
نایب اول فراشخانه سایر نواب
فراشخانه ده نفر

نواب بلوکات دار الخلافه

میرزا مهدی نایب بلوک ورامین و
شهریار وغار وفشافویه میرزا اسمعیل
نایب بلوک ساوجبلاغ میرزا سید احمد
نایب لارکرد وسولقانات

علمای اعلام دار الخلافه

جناب میرزا زین العابدین امام جمعه
جناب صدر العلماء میرزا محمد تقی
جناب آقا میرزا حسن آشتیانی
جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی جناب
ملا محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا
شیخ فضل الله جناب آقا سید محمد رضا
پسر مرحوم آقا سید صادق جناب آقا
سید عبد الله جناب آقا میرزا احمد شیخ
الاسلام دار الخلافه جناب آقا شیخ جعفر
پسر مرحوم حاجی شیخ محمد جناب حاجی
سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی
پسر مرحوم حاجی سید حسین جناب آقا
علی اکبر پسر مرحوم آقا جمال الدین بروجردی

جناب شیخ محمد حسن استرابادی جناب
آقا شیخ موسی

اعیان وامراء وخوانین

معارف دار الخلافه از ارباب مناصب
غیرهم سوای آنها که اسمشان در دوائر
دولتی ذکر شده از قرار سند ماضیه
جناب میرزا محمد خان نظام العلماء امیر محمد
خان معیر الممالک اعتماد الدوله
عین الملوک معتمد الملک ولد جناب
اشرف مشیر الدوله امیرزاده محمد میرزا
جلال السلطنه ولد جناب اعتضاد الدوله
عباس میرزا ولد ایضا فتحعلیخان
سپهسالار ولد ایضا خانباباخان
ولد ظهیر الدوله میرزا احمد خان نصیر
الدوله ولد مرحوم آصف الدوله
محمود خان ملک الشعراء میرزا محمد خان
ندیم باشی حکیم الهی ولد مرحوم حکیم
الهی سلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله
اسمعیل خان بشیر الدوله میرزا محمد
خان غلامحسینخان ولیخان
پیشخدمت ولد سهرابخان حاجی محمد
حسینخان محمودخان محمد خان
ولد مرحوم احمد خان نوائی محمد حسنخان
ولد ایضا حاجی محمد حسنخان ولد ایضا
حاجی علیخان ولد ایضا محمد ولیخان
ابو القاسمخان پیشخدمت نوائی زینت
الدوله عبد الله قلیخان ولد مرحوم

بیگلربیگی هادیخان ولد ایضا محمد
محمد جعفرخان حسینخان هدایت
الله خان علی اکبرخان نجفقلیخان
محمد باقرخان امان الله خان

اداره نظمیه پلیس دار الخلافه

نظم الملک کنت دومنت فرت دارای
امتیاز ونشان وحمایل امیر تومانی رئیس
کل اداره پلیس عباسقلیخان سرتیپ
اول مامور خدمت حضرت والا نایب السلطنه
امیر کبیر وزیر جنگ میرزا ابو ترابخان
سرتیپ سوم (سوشف) نایب کل اداره
میرزا سید یوسف سرتیپ سیم منشی
اول اداره میرزا محمد حسینخان سرهنگ رئیس
محله دولت عباسقلیخان سرهنگ
مستشار اداره مامور نظر راه آهن
میرزا حسن رئیس محله عودلاجان دارای
امتیاز سرهنگی میرزا آقاخان سرهنگ
اجودان رئیس ورئیس سوارهای اداره
میرزا عبد الرحیم خان کلانتر مستشار اداره
افالرخان سرهنگ ناظم مامورین اداره
میرزا حسنخان داروغه حاجی میرزا محمد
علیخان رئیس محله چالهیدان میرزا سید
احمد رئیس محله بازار میرزا عبد الغنی
رئیس محله سنگلج میرزا محمد علیخان
منشی باشی رئیس دزنامجات شهر
میرزا بدیع رئیس مجلس استنطاق وتجسس

اداره میرزا محمود رئیس کشیکهای
شهر میرزا هدایت محرر اداره
احمد میرزا صاحب منصب مامور خدمت
حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر
جنگ میرزا تقی صاحب منصب مامور
خدمت حضرت والا نایب السلطنه امیر کبیر
وزیر جنگ هاشمخان نایب اول
محله سنگلج میرزا رحیم نایب اول
محله دولت میرزا علینقیخان نایب اول
محله چالمیدان میرزا علی نایب اول
محله عودلاجان میرزا جعفر نایب اول
محله بازار میرزا علیخان نایب اول
چهارسوق وبازارهای شهر میرزا آقا
منشی مجلس محاکمات میرزا نجفعلی
منشی مجلس جنایات عده کلیه اجزاء
پلیس چهارصد ودو نفر

اداره احتسابیه دار الخلافه

در تحت اداره وریاست جناب جلالتماب
اعتماد السلطنه وزیر انطباعات و
مترجم مخصوص حضور همایون
میرزا علی محمد خان سرتیپ نایب اول
وزارت انطباعات وغیره حیدرقلی
سرهنگ رئیس اداره احتسابیه دار الخلافه

اجزاء اداره احتسابیه

دویست وهفتاد وپنج نفر
نایب علی نایب احتساب کل خیابانهای دولتی
میرزا ابو القاسم مشرف احتساب
میرزا یوسف نایب اداره احتسابیه

میرزا محمد حسن نایب محلات شهر دار
الخلافه نایب رحیم صاحب جمع دواب
احتسابیه سایر نواب وصاحب منصبان
بیست وچهار نفر فراش وعمله طولیه
احتساب وسقاء وآبرد ویست و
چهل وهشت نفر

ادارمی کار گذاران وعمله جات

مخصوص دیوانخانه نواب اشرف والا نایب
السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ ادام الله
اقباله العالی
جناب حاجی ملاباشی جناب جلالتماب
وزیر نظام ووزیر دار الخلافه مقیم
خلوت همایون وفراشباشی مخصوص
حضرت والا نایب السلطنه جناب
عبد الله خان والی ورئیس الاطباء میرزا
علی حکیمباشی نظام معین نظام
میرزا محمد علیخان مترجم عبدالقلیخان
سرتیپ اول ومترجم مخصوص میرزا
عبدالعلیخان سرتیپ وپیشخدمت باشی
نصر الله خان ناظر وقهوچی باشی میرزا
سید مهدیخان نایب ناظر میرزا سید
حسین مداوجی طبیب مخصوص
حسینخان سرتیپ وتفنگدارباشی
محمد اسمعیل خان سرتیپ توپخانه و
کشیکچی باشی رضاقلیخان یوزباشی
کشیکخانه

اغایان

آغا سلطان خواجه باشی آغا مکلل
حاجی سرور

پیشخدمتان وغیرهم

شاهزاده آقا محمد خان سرتیپ وپیشخدمت
حاجی علیخان سرتیپ وپیشخدمت
میرزا خلیل خان پیشخدمت وقوچی باشی
حاجی محمد رضای پیشخدمت هدایت
الله خان صندوقدار وشاطرباشی
میرزا محمد خان پیشخدمت اسمعیل
خان ایضا ولیخان سرهنگ وپیشخدمت
احمد میرزای مترجم حسینقلیخان
سلطان مدیر تلفون

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی میرزا هادی مستوفی
حاجی میرزا احمد مستوفی میرزا سید
محمد علی

منشیان

میرزا محمد حسین مستوفی کاتب السلطان
میرزا محمود خان منشی مخصوص
میرزا مهدیخان منشی قایم مقامی

وزارت اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم و غیره و غیره
جناب جلالتمآب میرزا حسن مستوفی الممالک | جناب جلالتمآب میرزا هدایت الله وزیر دفترخانه مبارکه
جناب جلالت نصاب امین السلطنه مدیر دفترخانه مبارکه استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزای خاصه وزارت اعظم داخله

جناب فخامت نصاب دبیر الملک نایب اول وزارت اعظم داخله میرزا احمد منشی باشی میرزا رضاقلیخان منشی رسائل خاصه میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبدالکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزاء وزارت دفتر استیفاء

مستوفیان عظام

مستوفیانیکه بخطاب جنابی افتخار یافته اند اعم از اشخاصیکه جزو وزرای دربار همایون یا مامور ولایات یا ادارات یا در دفترخانه مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب جلالتمآب میرزا فتحعلیخان صاحبدیوان
جناب حاجی میرزا نصرالله مستوفی
جناب میرزا حسین نایب جناب جلالتمآب وزیر دفتر جناب میرزا عیسی وزیر سابق دارالخلافه جناب حاجی میرزا عبدالله خان علاءالملک جزو دربار اعظم جناب میرزا محمود وزیر سابق دارالخلافه محاسب خزانه و ضابط اسناد خرج جناب میرزا رضای صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب حاجی میرزا محمد رضای مؤتمن السلطنه مامور وزارت خراسان جناب میرزا محمد علی خان معاون الملک محاسب صرف جیب مبارک و خزانه دار خانه مبارکه و غیره جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه محاسب مملکت آذربایجان جناب میرزا محمد ولی محاسب مازندران و دارالمرز جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص و موونه مبارکه جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب و برات نویس اصطبل خاصه علیه و غیره جناب مؤتمن الملک ولد جناب صاحبدیوان جناب میرزا شفیعخان مستشار الملک مامور مملکت آذربایجان جزو وزرای دربار اعظم جناب لسان الملک میرزا هدایت جناب میرزا حبیب الله خان مشیر الملک مامور اصفهان جناب میرزا حسن وزیر دبیرخانه مبارکه محاسب کرمان و گلپایگان جناب میرزا محمد اقبال الملک جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا حسن جزو وزرای مجلس دربار اعظم جناب میرزا رضا قلیخان سراج الملک

مستوفیانیکه در دفترخانه مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه نویسی دارند

میرزا عبدالله محاسب خمسه و برات نویس غله خلوت میرزا محمود محاسب مملکت خراسان میرزا محمد حسین محاسب خزانه مبارکه نظام و نطنز و غیره و سرحد شند دکل میرزا سید مصطفی حسام السادات مستوفی وظایف میرزا فضل الله خان نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا باقر محاسب استرآباد و شاهرود و بسطام حاجی میرزا محمد محاسب اصفهان ولد جناب حاجی میرزا نصرالله میرزا علی پسر مرحوم قوام الدوله محاسب انبار دیوانی میرزا علی پسر جناب وزیر دفتر محاسب کرمانشاهان میرزا جواد نواده جناب وزیر دفتر محاسب گیلان میرزا ابوالقاسم محاسب کاشان میرزا جعفر ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب عراق میرزا رضای ولد جناب حاجی میرزا نصرالله محاسب کردستان و ساوه میرزا سید محمد ولد مرحوم مجد الاشراف

محاسب لرستان و طالقان میرزا ربیع برات نویس سرکارات و خادم ماخوجلات میرزا بزرگخان نایب جناب امین السلطنه و ناظم دفتر میرزا علی مستوفی محاسب بروجرد میرزا محمد مستوفی قم و فیروزکوه میرزا فتح الله ولد مرحوم میرزا علی قایم مقام محاسب همدان میرزا رضا قلیخان نزد جناب مستطاب امین السلطان میرزا حسن ولد مرحوم وزیر لشکر محاسب قزوین میرزا محمد علیخان ولد جناب میرزا محمود وزیر محاسب فارس میرزا علیمحمد خان برات نویس ارباب قلم و تفنگداران سرکاری میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح محاسب عربستان میرزا محمد رضای تویسرکانی محاسب ملایر و تویسرکان میرزا رفیع محاسب کره و کروس میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مامور کرمانی میرزا زکی نوری برات نویس کشیکخانه و عمله حضور میرزا حسینعلی مستوفی نهاوند میرزا شفیع نواده جناب صاحبدیوان محاسب دماوند میرزا حسنخان برات نویس بنائی

میرزا حسینخان نوری برات نویس جبه خانه میرزا منصور خان محاسب سمنان

مستوفیانیکه در دفترخانه مبارکه خدمت مخصوص ندارند

میرزا سید احمد پسر مرحوم میرزا موسی وزیر میرزا رضا معین السلطنه میرزا نقی منشی الممالک میرزا محمد حسین وقایع میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام الدوله میرزا علیمحمد خان ولد مرحوم امام میرزا علی قایم مقام میرزا شفیع صدر دیوانخانه میرزا رضای الرز پسر مرحوم میرزا زین العابدین حاجی میرزا سید حسین تفرشی میرزا عباسقلیخان پسر مستشار وزارت علیه اعظم حاجی میرزا اشرف برادر زاده مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم میرزا مهدی منشی دیوان اعلی پسر مرحوم میرزا موسی نایب میرزا محمد ولد جناب حاجی میرزا عباسقلی میرزا حسینخان پسر مرحوم وزیر لشکر محاسب الامر دو وزارت جلیله خارجه مشغول خدمت و رئیس تشریفات آن اداره است میرزا نصرالله خان پسر جناب امین حضور میرزا رضای بیان الملک میرزا سید علی پسر جناب میرزا علی اکبر مستوفی مخصوص میرزا هاشمخان نزد جناب امین الدوله میرزا باقر ولد جناب صدیق الدوله میرزا محمودخان پسر مرحوم میرزا ابوالحسن خان قایم مقام جزو اعضای مجلس دربار اعظم میرزا احمدخان ولد جناب معاون الملک میرزا محمودخان ولد جناب ایضا میرزا طاهر گرگانی میرزا کاظم نواده مرحوم میرزا رضاقلی میرزا شکرالله ولد مرحوم نصیر الملک میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد ولی حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم وکیل لشکر میرزا تقیخان نزد نواب والا رکن الدوله میرزا هادیخان نزد نواب والا رکن الدوله میرزا محسن نزد نواب حسام السلطنه حاجی میرزا علیخان میرزا سلمان میرزا کاظمخان للرباشی میرزا هدایت تحویلدار دخانه میرزا سید علی ولد مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه میرزا سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید ابراهیم میرزا سید احمد ولد جناب میرزا سید کاظم وزیر دواب میرزا عبدالعلی ولد مرحوم میرزا مهدی آشتی میرزا طاهر برادرزاده مرحوم مجد الاشراف میرزا جعفر پسر مرحوم میرزا علی تبریزی میرزا حسینعلیخان ولد مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی میرزا رضاخان نواده مرحوم ضیاء الملک میرزا علیرضای آقا میرزا کریم برادرزاده جناب صدیق الدوله میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد حسین خزانه میرزا سلیمخان نزد جناب مخبر الدوله میرزا احمد نزد جناب علاء الدوله میرزا علی نواده مرحوم نصیر الملک میرزا موسی ولد مرحوم میرزا فتح الله لشکرنویس میرزا زین العابدین نزد جناب عضد الملک میرزا علینقی نزد جناب ایضا میرزا سید احمد برادرزاده مرحوم معین الملک میرزا ابوالقاسمخان نوری میرزا محمد مستوفی تبریزی میرزا حسین خان پسر معین السلطنه میرزا مهدیخان پسر ایضا میرزا باقرخان ولد ایضا میرزا محمد ولد میرزا عبدالله مستوفی خمسه میرزا جواد افشار

میرزا علی اکبرخان تفرشی میرزا علی
مرحوم میرزا یوسف آشتیانی میرزا
عبدالرحمن آشتیانی میرزا عبدالغنی
آشتیانی میرزا محمود تفرشی نزد جناب
قوام الدوله میرزا حسین خان ولد
میرزا رضای مهندس باشی میرزا فتح
الله کیلانی میرزا مصطفی آشتیانی

مامورین ولایات

میرزا نصرالله برادر مرحوم دبیر الملک
مامور خمسه میرزا حسن کیلانی مامور
کرمانشاهان میرزا حسن سمنانی
مامور بروجرد میرزا آقا مامور کرمان
میرزا رضای بنان الملک مامور اصفهان
میرزا طاهر کاشانی مامور ملایر و
نهاوند میرزا سید محسن تفرشی
مامور عراق میرزا مرتضی قلیخان مامور [illegible]

سررشته داران و عزبان دفترخانهٔ مبارکه

سررشته داران

میرزا اسدالله سررشته دار سرکارات
میرزا محمد حسین سررشته دار نزد جناب
قوام الدوله میرزا شفیع سررشته دار
دفتر جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا اسدالله سررشته دار
دفتر جناب جلالتمآب مستوفی الممالک
میرزا عبدالجواد سررشته دار آشتیانی
میرزا احمد سررشته دار جناب
میرزا نصرالله میرزا محمود سررشته دار
میرزا محمد سررشته دار شیرازی
میرزا مصطفی کرکانی نزد جناب
مستشار الملک میرزا عبدالوهاب
سررشته دار کرمانشاهان میرزا
عبدالله سررشته دار نزد جناب میرزا
محمد ولی میرزا علی سررشته دار همدان
میرزا اسمعیل سررشته دار کرمان
میرزا جعفر سررشته دار تفرشی میرزا
حسین سررشته دار کرکانی میرزا
صادق سررشته دار کرکانی میرزا
صادق سررشته دار عمله خلوت
میرزا علی ولد مرحوم میرزا فتح الله
شیرازی میرزا اسمعیل سررشته دار
استراباد میرزا رضای سررشته دار
کیلانی نزد حسام السادات میرزا
علیرضای تفرشی میرزا محمد علی
سررشته دار میرزا علی سررشته دار
میرزا عبدالله ساوجی میرزا
بنداد تفرشی میرزا عنایت سررشته دار کرکانی

عزب باشی و عزبان دفترخانهٔ مبارکه استیفاء

میرزا علی اکبر عزب باشی میرزا ابراهیم
میرزا علی ولد مرحوم میرزا محمد تقی
میرزا فتح الله میرزا علی محمد میرزا آقا
میرزا محسن میرزا فضل الله
میرزا محمد میرزا اسدالله میرزا
محمد برادر ایضا میرزا احمد میرزا
آقای آشتیانی میرزا مطلب یساول
دفترخانهٔ مبارکه

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم دولت علیه

جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و وزیر مالیه و دربار اعظم وغیره وغیره
جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت مالیه و دربار اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم
موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ
مبارکه اندرون ریاست قراولان
وجود مسعود همایون ریاست ادوی
همایون خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی
خواجه سرایان صندوقخانه و [illegible]
خانهٔ مبارکه دارالنظاره اطبای
خاصه فرنگی و ایرانی آبدارخانهٔ مبارکه
قهوه خانهٔ مبارکه کشیکخانهٔ مبارکه
ایشیکخانهٔ مبارکه غلامان مهدیه و
منصور غلامان ناصری فراشخانهٔ
مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ مبارکه
اصطبل خاصه زین دارخانهٔ مبارکه
کالسکه خانهٔ مبارکه شاطران کرک
ضرابخانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک
خالصهٔ طهران غلهٔ ولایات [illegible]
معمارخانه و قنات ایلات طهران
ادارهٔ باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ
چراغ گاز و چراغ الکتریسیته کوزه پز
خانهٔ دارالخلافه ترتیب صنایع جنگلها

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله رئیس
خلوت همایونی جناب فخامت نصاب
حکیم الممالک پیشخدمت باشی سلام جزو
اعضای مجلس دربار اعظم غلامحسین خان
خازن کشیکخانهٔ مبارکه جناب فخامت نصاب مجد الملک میرزا
نقیخان وزیر وظایف و اوقاف
جناب فخامت نصاب غلامحسینخان امین خلوت و
تفنگدار باشی

سایر

محمد حسینخان محقق جلال الملک جعفر
قلیخان ولد مرحوم اعتماد الدوله
امیرزاده نیرالدوله سلطانحسین میرزا
مشیر خلوت محمد حسینخان قراباغی
حضور والا نایب السلطنه امیرکبیر
وزیر جنگ محمد ابراهیمخان ولد مرحوم
امین الدوله میرزا مهدیخان اجودان
مخصوص ولد مرحوم امین الدوله
آقا رضا ناظم خلوت میرزا عبدالله
خان سرتیپ اول جبارخان آقا
میرزا محمدخان گروسی سرتیپ اول
حاجی حبیب الله خان محمد حسنخان
میرزا سید عبدالکریمخان حسینخان
محلاتی امیرزاده سلطان ابراهیم میرزا
محمد باقرخان ادیب الملک سرتیپ اول
محمد تقیخان پسر مرحوم ادیب الملک
احمدخان سرتیپ اول ابوالحسنخان
پیشخدمت خاصه سرتیپ اول امیرزاده
آقا مسیح امیرزاده تیمور میرزا
میرزا سید محمدخان سرتیپ وغیره

فراشخلوتان خلوت همایونی

میرزا کریم تحویلدار خلوت همایونی
محمد صادقخان فراشخلوت آقا
سلیمان ده باشی خلوت آقا صادق
وغیره وغیره

دارالنظارهٔ مبارکه

جناب امیر الامراء العظام مجد الدوله
مهدیقلیخان خانسالار

اجزاء

اکبرخان پیشخدمت و نایب النظاره
میرزا مهدیقلی حاجی میرزا محمد رضا
میرزا محمد صادق سررشته دار آقا محمد
باقر تحویلدار نقدی و جنسی کارخانهٔ مبارکه

شربتخانه

میرزا علی اکبر ناظم البکا شربتدار باشی
شربتداران و عمله جات یازده نفر

چوبکخانهٔ مبارکه

آقا محمد حسن چوبکچی باشی چوبکچی چهار نفر

آشپزخانه

آقا محمد ابراهیم آشپز باشی آشپزها
مخصوص پنجنفر سایر دوازده نفر

تحویلخانه و وکیل خرج

حاجی محمد ابراهیم وکیلخرج سایر هفت نفر

سایر اجزاء و عمله

دارالنظاره بیست و هفت نفر

ادارهٔ آبدارخانه و سقاخانه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب
مستطاب امین السلطان به نیابت آقا مرتضی خان
معروف بآقا دائی نایب آبدارخانه
حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی
حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان
سرتیپ میرزا ابوالقاسم نایب

میرزا غلامحسین سررشته‌دار میرزا
لطیف سررشته‌دار آقا فتحعلی
عمله آبدارخانه پانزده نفر عمله سقا
خانه سی و هفت نفر

قهوه‌خانه مبارکه

غلامعلیخان قهوه‌چی‌باشی امین همایون
آقا جبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانه مبارکه

جناب امین السلطنه صندوقدار و رختدار خاصه و خازن مخزن تدارکات عسکریه
دولت علیه

نقاشخانه مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت حضور مبارک
نقاشان نقاشخانه مبارکه چهار نفر

تفنگداران خاصه

جناب فخامت نصاب غلامحسینخان امین
خلوت رئیس تفنگداران خاصه
رضاقلیخان پسر مرحوم سهرابخان
رستمخان سرتیپ و نایب الحکومه کاشان
میرزا ابوالفتحخان طالش حاجی علی
خان مرندی مصطفی‌قلیخان اسمعیل
خان قزوینی قهرمانخان ثانی حاجی
تقیخان میرزا محمدخان میرزا باقر
خان محمدکریمخان حاکم ابوانکیف
حبیب‌خان شقاقی هادیخان نوائی
فتح‌الله‌خان پسر مرحوم قهرمانخان
محمدخان کرجی فیض‌الله‌خان کرمانشاهانی
شاه‌ملکخان علی‌اکبرخان کردستانی
شیخعلیخان جعفرقلی‌بیک مراغی
اسدالله‌خان ابری عبدالله‌خان قراچه‌داغی
رضا آقای کلائی نصیرخان شیرازی

اصلانخان تجهان بیگلو باقی تفنگداران
خاصه یکصد و شانزده نفر

کشیکخانه مبارکه

امیرالامراء العظام عبدالله‌خان امیرتومان
کشیکچی‌باشی جناب حاجی میرزا محمدتقی
وکیل لشکر حاجی محمودخان سرتیپ اول
مولل آقاسی دارنده حمایل سبز و نشان
درجه اول خارجه حبیب‌الله‌خان
پیشخدمت خاصه سرتیپ اول و غلام
پیشخدمتباشی

غلام پیشخدمتان

صد و شصت و دو نفر
شاهزادگان پانزده نفر خوانین و
آقایان قاجار و بیست و سه نفر سایر
خوانین یکصد و بیست و سه نفر

سرتیپان دویم

حاجی رستمخان عباسقلیخان طهماسب
قلیخان حیدرقلیخان محمدقلیخان
عزت‌الله‌خان خانلرخان

سرتیپان سیم

که نشان و حمایل سرتیپی دویم دارند
موسیخان کلبعلیخان باباخان
(منصب و حمایل و نشان سرتیپی سیم دارند)
عبدالله‌خان باقرخان علی‌اصغرخان
محمدحسنخان سعدالله‌خان محمد
اسمعیلخان یوزباشی علی‌اکبرخان
سرهنگ نایبان
چهل و یکنفر

صاحب منصب سرهنگی

نوروزخان غلامعلیخان رضاقلیخان
محمدابراهیمخان شهبازخان نقیخان

علی‌اکبرخان امیراصلانخان
محمدحسنخان کرهادوزی

سایر نایبان

سی و دو نفر

ایشیکخانه مبارکه

صد و چهل و دو نفر
جناب ظهیرالدوله ایشیک آقاسی باشی

نایبان ایشیک آقاسی باشی

امیرالامراء محمدناصرخان نواب حسینقلی
خان تقیخان قاجار محمدخان بهاء
السلطنه قوردیسا ولباشی حکمران
گلپایگان و خوانسار محمدامینخان
قاجار نایب اول امان‌الله‌خان قاجار
عباسقلیخان مستشار عبدالوهاب میرزا
اسدالله‌خان قاجار جعفرقلیخان قاجار
محمدحسینخان قاجار ابوالفتحخان
قاجار مصطفی‌قلیخان قاجار حاجی
محمدحسینخان حاجی مهدیقلیخان
علی آقای قاجار هاشمخان قاجار
حاجی محمدعلیخان نجارچی‌باشی یوزباشی
محمدرحیمخان علی‌اکبرخان دنبلی
عیسیخان موسیخان علیخان محمدرضا
خان حاجی علیمحمدخان یوزباشی
میرزا زین‌العابدین نوری عبدالله
خان نوری ابوالحسنخان نوری میرزا
داودخان نوری میرزا تقیخان نوری
محمدعلیخان نوائی غلامحسینخان کاشی
محمدخان نوائی مهدیقلیخان نوائی
محمدعلیخان کردوسی نصرالله‌خان بروجردی
غلامعلیخان اشرفی خسروخان بروجردی
سلیمان آقای قاجار محمدحسینخان

غلامحسینخان ایروانی میرزا عنایت‌الله
خان منشی میرزا حسنعلیخان منشی
باشی و سررشته‌دار ایشیکخانه مبارکه
مرتضی‌قلیخان نایبان جزو شانزده نفر
یساولان حضور همایون پنجاه نفر

نایبان جارچیخانه مبارکه

و جارچیان سی نفر

فراشخانه و سرایدارخانه

و نسقخانه مبارکه
ابوالمجمعی امیرالامراء العظام حاجب‌الدوله
حاجی حسینعلیخان قاجار فراشباشی

فراشخانه نایب وغیره

درجه اول

امیرزاده حسینقلیخان میرزا آقای تبریزی
سررشته‌دار دلیخان آقا شیر محمد
قزوینی محمولیار ابوالقاسمخان
طهرانی میرزا سید جعفر نفرشی
مشرف انبار آقا علی‌اکبر هرسینی
محمدابراهیمخان کاشی آقا محمدجعفر
تبریزی رحیمخان کاشی محمدتقی‌بیک
شیرازی میرزا محمدتقی میرزا عبدال
قلی آقا رضاقلی قزوینی میرزا عبد
الحمید نفرشی میرزا عباس

درجه دویم

میرزا حبیب‌الله تبریزی میرزا اسدالله
تبریزی میرزا محمد مازندرانی آقا
مهدی شیرازی آقا رجب تبریزی
احمد آقای تبریزی کربلائی کاظم قزوینی
محمدمهدی‌بیک قزوینی محمدحسین
بیک چراغچی‌باشی

درجه سیم

میرزا رضا نفرشی احمدخان طهرانی
میرزا جبار تبریزی
آقا محمدعلی تبریزی میرزا فتح‌الله‌خان
شیرازی محمدحسنخان محمدخان نیل سپر
علی آقای سمنانی غلامحسینخان شیرازی
رضاخان کاشی میرزا احمد ملایری
محمدحسن‌بیک ابوالقاسمخان اصفهانی
ابراهیمخان طهرانی محمودخان اصفهانی
نصرالله‌بیک تبریزی حاجی میرزای
قزوینی محمدهادی‌بیک کرمانشاهانی
میرزا مهدی اصفهانی خداداد خان
محمودخان تبریزی محمد آقای تبریزی
حسین آقای نفرشی مشهدی محمود میراب
باشی میرزا آقای مازندرانی میرزا
علی مازندرانی یحیی‌خان شیرازی

سرایدارخانه

محمدابراهیمخان سرایدارباشی
حسینعلیخان نایب ولد ایضا رضاخان
ولد ایضا آقا یوسف تبریزی
آقا نجف بغدادی آقا محمد تبریزی
علی‌مددخان غلامعلیخان تبریزی
میرزا ابراهیم نفرشی میرزا آقای نفرشی
میرزا حسین نفرشی مشرف میرزا اسدالله

قاپوچیان

محمد آقای تبریزی قاپوچی‌باشی حسنخان
نایب ولد ایضا پهلوان ابراهیم تبریزی
کربلائی اسفندیار قاپوچی مخصوص

نسقخانه

جمعی محمدرحیمخان نسقچی‌باشی ولد
حاجب‌الدوله مرحوم عباسخان قاجار

ابوالقاسمخان قاجار خانباباخان
سرتیپ میرزا حسین مشرف یوسفخان
قاجار نبیخان قاجار میرزا محمود
مازندرانی حاجی عبدالله‌خان قاجار
یحیی‌بیک طهرانی رضابیک قزوینی

اداره باغات و عمارات

و قنوات دولتی بریاست جناب جلالتمآب
اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات و دارالترجمه مبارکه دولتی
حاجی میرزا حسین معیر محمدباقر بیک
باغبانباشی میرزا مهدی سررشته‌دار
کل باغات و قنوات دولتی میرزا عبدالحمید
خان نایب کل دوشان تپه و عشرت‌آباد
و قصر قاجار باغبان و سرایداران کل
باغات مبارکه دولتی پانصد نفر

اطباء خاصه

فرنگی وغیره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی حضور مبارک
مؤتمن الاطباء میرزا زین‌العابدین خان
کاشانی نایب حکیمباشی طولوزان
دکتر محمدحسنخان بکر مسیو هیبنه
دندانساز

ایرانی

جناب رفیع الدوله جناب سلطان الحکماء نبکی
ملاالاطباء ابوالقاسم
شیخ الاطباء میرزا حسینعلی رئیس
الاطباء میرزا علی دکتر حکیمباشی کل نظام
شمس الاطباء میرزا نصرالله تنکابنی
لقمان الملک ولد ملک الاطباء میرزا
سید علی حاجی میرزا حبیب‌الله مجد الاطباء

خواجه سرایان

سرتیپ اول

اعتماد الحرم حاجی آقا سرور خان خواجه باشی آغا بهرام خان سرتیپ اول آغا محراب حاجی آغا یوسف حاجی آغا غلام معلی آقا سید اسمعیل عزیز الله خان آغا فتح الله آغا میرزا احمد خان اردستانی آغا نوری آغا فرج

اطاق موزه مبارکه

آقا میرزا علی اکبر مستوفی میرزا سید علی مستوفی نایب ایضا آقا باقر آقا محمد نایب آقا مهدی ساعت ساز

اداره خزانه مبارکه عالیه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین الملک و در جناب مستطاب امین السلطان میرزا فضل الله خان مستوفی میرزا احمد منشی میرزا جعفر ایضا شیخ مرتضی ناظم خزانه تحصیلدار میرزا سید جعفر دفتردار خان آقا هدایت تحویلدار حاجی محمد رضا تحویلدار کرک پسر مرحوم آقا محمد علی میرزا هادیخان سررشته دار میرزا محمود سررشته دار میرزا سید عبدالله سررشته دار آقا غلامحسین صراف آقا سید جواد محصل وجوه خزانه آقا علی

اداره صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار میرزا رضا قلیخان مستوفی و منشی رسائل خط خراسان و سیستان وغیره

اداره ضرابخانه مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب آقا بابا رئیس میرزا عبدالله سررشته دار حاجی محمد تحویلدار سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج سوادکوه فراولی مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ ابوالحسنخان سرهنگ میرزا سید یوسف لشکر نویس میرزا سید باقر سررشته دار

اداره چراغ گاز و الکتریسیته

استاد یوسف رئیس کارخانه چراغ گاز و الکتریسیته میرزا سید حسین پسر میرزا علی اکبر مستوفی سررشته دار عملجات شصت نفر

اداره گمرکخانهای ممالک محروسه

مسیو کتابچی خان نوین مدیر گمرک دار الخلافه طهران محمد تقیخان ناظم میزان آذربایجان میرزا علی سررشته دار میرزا علی اصغر مترجم گمرک فارس و بنادر جزو عمل حکومت داراده محمد حسنخان سعد الملک حکمران بنادر اکبرخان بیگلربیگی مدیر گمرک خراسان و گیلان و مازندران میرزا محمد علیخان مدیر گمرک کرمانشاهان محمد حسن میرزا مدیر گمرک خمسه و قزوین گمرک اصفهان سپرده بسعد الملک میرزا جان مباشر گمرک بروجرد میرزا سلیمان مباشر گمرک کلپایگان میرزا حسینخان مباشر گمرک کاشان حاجی حسنخان مباشر گمرک کردستان و همدان

اداره غلات ممالک محروسه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین الملک میرزا ولی سررشته دار محمد تقیخان ناظم میزان مامور غلات آذربایجان میرزا علی اکبر مامور خمسه محمد باقرخان سرتیپ حکمران قزوین مامور غلات قزوین محمد امین خان مامور ملایر و تویسرکان و نهاوند مرتضی خان سرتیپ مامور همدان و اسد آباد میرزا هادیخان مامور سمنان و دامغان محمد ابراهیمخان مامور شاهرود و بسطام میرزا عبد الباقی مامور غلات خراسان محمود بیک مامور تتمه غلات گروس با آقا میرزا عبد الباقی

اداره حکومت و تولیت زاویه

مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین الملک خازن مهر مقدس جناب آقا میرزا هدایت الله نایب التولیه امیرزاده حسینقلیخان ناظم التولیه و نایب الحکومه آقا سید حسن فراشباشی حاجی میرزا عبد الکریم صدر الحفاظ میرزا یحیی ناظر میرزا حبیب الله کلیددار میرزا عبد الحسین سرکشیک میرزا باقر سرکشیک میرزا بزرگ فراش ضریح مطهر میرزا کاظم مستوفی میرزا ولی خدمه باشی حاجی آقا محمد تحویلدار نقد و جنس میرزا حسین سررشته دار خدام بیست و پنج نفر قراء بیست نفر کلابدار پانزده نفر موذن و چراغچی پانزده نفر

اداره حکومتهای مخصوص

خمسه بحکومت جناب فخامت نصاب امین الحضره خوار بحکومت ابوتراب میرزا طالقان فرخ آقای نایب الحکومه حضرت عبد العظیم بحکومت امیرزاده ناظم التولیه تجریش بحکومت حاجی حسینعلیخان سرتیپ قزوین و سیاه دهن بحکومت محمد باقرخان سرتیپ طارم بحکومت امیرزاده شاهرخ میرزا بندر عباس و بندر لنگه

وبند

وبندر بوشهر وغیره بحکومت محمد حسنخان سعد الملک خالصجات لشت نشا گیلان و املاک مرحوم مجد الدوله

اداره غلامان مهدیه و منصوره

ابواب جمع امیر الامرا العظام علاء الدوله میرزا احمدخان سرتیپ اول و پیشخدمت مخصوص حضور همایون

ارباب قلم

ضیاء لشکر میرزا علی اصغرخان لشکر نویس حاجی میرزا سید باقر طبیب

غلامان مهدیه

سیصد و نود و سه نفر

ارباب مناصب

سی و سه نفر

سرتیپ و سرهنگ وغیره

امیرزاده عبد الحسین میرزا سرتیپ ولد مرحوم ملک آرا حاجی حسینخان سرتیپ نواده مرحوم رفیعخان میرزا نقیخان سرتیپ فتح الله خان سرتیپ بیوک خان جاف و زنبورکچی سرتیپ اصلانخان سرهنگ علیقلیخان سرهنگ امیرزاده سیفور میرزا امیرزاده یحیی میرزا نایب و پنجاه باشی بیست و چهار نفر

سایر

سیصد و شصت نفر

سواره منصوره

چهار صد و نود و هشت نفر

ارباب مناصب

سی و هفت نفر

سرتیپ و سرهنگ وغیره

عباسقلیخان سرتیپ لطفعلیخان سرتیپ محمد علیخان سرتیپ آقا خان سرتیپ اسکندرخان سرتیپ اسد الله خان سرتیپ علیمراد خان سرهنگ اسمعیلخان سرهنگ شعبانعلیخان سرهنگ میرزا موسیخان سرهنگ ولیخان سرهنگ احمدخان سرکرده میرزا موسی سررشته دار نایب وغیره سیزده نفر پنجاه باشی دوازده نفر

سایر

چهار صد و شصت و یک نفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

شتران کلائی بریاست امیر الامرا العظام محمد قاسمخان صاحب جمع و پیشخدمت خاصه همایونی میرزا علی محمد مشرف شترخانه بادی میرزا علینقی مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا مشرف و شتر خانه کلائی عباسعلی بیک تحویلدار جواد بیک نایب شترخانه نصیر بیک نایب ایضا کاظمخان قاطرچی باشی ساربان و عملجات نایب دار وغیره دهباشی و قاطرچی و ساربان یکهزار و پانصد نفر

تختخانه مبارکه

بریاست امیر الامرا العظام محمد قاسمخان صاحب جمع حاجی میرزا محمد علی مشرف موسیخان نایب محمد باقر بیک انباردار سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی

چهار صد نفر

نواب محمد حسین میرزا امیر آخور اصطبل مبارک امیرزاده عبد الله میرزا نایب اول

نویسنده

میرزا رضا قلی سررشته دار حاجی میرزا مهدی وغیره چهار نفر

نایبان

رشیدخان میرزا حاجی نایب لطفعلی خان محمد خان مرادخان غلامرضا خان کریم بیک میرزا سید عبد الله حاجی محمد آقا قربانعلی بیک بخشی آقا بیک محمد قاسم بیک میر مهدیخان آقا حیدر بیک محمد حسن بیک نایب و تحویلدار نقدی رحمن بیک علیخان بیک حبیب الله بیک محمد علی بیک عباسقلی بیک محمد مهدی بیک ایضا عباسقلی بیک افراسیاب بیک حاجی درویش بیک

سایر

محمد مهدی بیک نعلبند باشی نایب نفر شاگرد دو نفر سوقاتچیان و بیطار پنج نفر سیورساتچی دو نفر

جلودار و مهتر وغیره

دویست و سی نفر

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان قرق چی باشی قوشچی هشت نفر

عملجات ایلچی دولتی

صد و ده نفر

زینخانه مبارکه

غلامحسینخان پیشخدمت خاصه خازن رکیبخانه مبارکه

اجزاء

نداده اند صورت

کالسکه خانه مبارکه

محمد ابراهیمخان رئیس کالسکه‌خانهٔ مبارکه
لطف‌الله خان کالسکه‌چی باشی میرزا
نصرالله پیشکار کل میرزا علیرضا سررشته‌دار
میرزا عبدالحسین مشرف مشهدی رحیم
نایب انباردار کالسکه‌خانه محمد اسمعیل
بیک نایب ولد محمد تقی بیک محمد اسمعیل
بیک عبدالعلی بیک ولد محمد قلی بیک نایب
آقا سید یوسف نایب علی بیک نایب ولد
جعفر قلی بیک هادی بیک نایب ولد مشهدی محمد
رجب محمد حسن بیک نایب بانجان
نایب محمد کاظم بیک سرکشیک محمد امام
بیک سرکشیک مهدی بیک سرکشیک
عباس بیک سرکشیک علی عسکر بیک سرکشیک
علی بیک سرکشیک زین العابدین بیک
یساول ابوطالب بیک یساول محمد
جعفر بیک یساول علی اصغر بیک یساول
حاجی بابا بیک یساول و مامور اهل طرب
آقا سید احمد تحویلدار تفنگ

عمله‌جات اصطبل کالسکه‌خانه

میرزا محمد بیک ولد رفیع بیک نایب
رضا قلی بیک نایب محمد حسن بیک
نایب ولد مشهدی رحیم ابوالقاسم بیک
مباشر کل جلسی محمد رضا بیک انباردار
جلسی علی نعمان بیک سیس نجفقلی
بیک سیس جلودار بیست و پنجنفر نعلبند
دو نفر اصناف دوازده نفر مباشر
جلسی پنجنفر کالسکه‌چی یکصد نفر
مهتر هشتاد نفر

شاطرخانهٔ مبارکه

از قرار سنهٔ ماضیه بریاست بشیر الملک
فضل‌الله خان شاطرباشی میرزا

سید حسین سررشته‌دار میرزا
مهدی مشرف میرزا کوچک تحویلدار
ولیخان یاور و نایب اسمعیل خان
نایب محمد بیک یاور و نایب محسن
بیک یاور و نایب مهدی بیک نایب
ابراهیم آقای نایب محمد حسین بیک
آجودان

ادارهٔ سوارهٔ دیوانی

بریاست امیرالامراء العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع و سرتیپ اول

سوارهٔ دویرن

آقاجان خان سرتیپ محمود خان سرهنگ
میرزا رحمة‌الله سررشته‌دار سایر
صاحب منصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ افشار

جهانشاه خان سرتیپ میرزا محمد قلی
سررشته‌دار محمد ولیخان سرهنگ
سایر صاحب منصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ خواجه‌وند

علی اکبر خان سرتیپ میرزا اسدالله مشرف
حسنخان سرهنگ نعمت‌الله خان سرهنگ
سایر صاحب منصب و سوار پانصد نفر

سوارهٔ اصانلو

سیف‌الله خان سرکرده میرزا حسن
مشرف صاحب منصب و سواره دویست نفر

سوارهٔ هداوند

رحیمخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحب منصب و سواره یکصد و پنجاه نفر

سوارهٔ قراچورلو

صفر علیخان سرکرده میرزا علیرضا مشرف
صاحب منصب و سواره یکصد نفر

سوارهٔ قراسوران راه قزوین

جمعی آقا باقرخان سرتیپ بیوکخان سرکرده
میرزا علی اصغر مشرف صاحب منصب
سوار یکصد و هفتاد نفر

ادارهٔ انبار غلهٔ دارالخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف سقاباشی میرزا
حسن سررشته‌دار میرزا ربیع مشرف
مباشر و عمله‌جات از قپاندار و فراش و
غیره ده نفر

ادارهٔ ایلات دارالخلافه

با ایلخانی گری امیرالامراء العظام محمد قاسمخان
صاحب جمع ایل شاهسون دویرن
ایل شاهسون افشار ایل خواجه‌وند
ایل اصانلو ایل قراچورلو ایل هداوند
ایل قشقائی ایل اوریاد ایل بختیاری
ایل کاوباز ایل الیکائی عرب میش مست
عرب بهنانی عرب کلکو عرب پشتکوه
عرب متفرقه

ادارهٔ بناخانه و فخارخانه

حاجی حسینعلی خان صنیع الملک معمار
باشی دیوان اعلی میرزا حسینخان مستوفی
بنائی میرزا مصطفی قلی سررشته‌دار
میرزا غلامحسین سررشته‌دار میرزا
سید ابوطالب سررشته‌دار میرزا
مصطفی سررشته‌دار فخارخانه استاد
حسنعلی معمار عمارات همایونی حسینخان
معمار بناهای نظام حاجی محمد حسن کدخدای
فخارخانه نایب و فراش بیست نفر

ادارهٔ راه‌های شوسه

راه شوسهٔ قزوین سپرده بآقا باقرخان
سرتیپ عمله‌جات یکصد و هشتاد نفر

راه شوسهٔ قم سپرده بآقا باقرخان
سرتیپ عمله‌جات دائمی پنجاه نفر
راه انجرود و نور و فیروزکوه و آمل
سپرده بمیرزا نظام مهندس الممالک

میرشکار و اتباع

از قرار سنهٔ ماضیه
حاجی مصطفی قلیخان میرشکار علیخان نایب
ولد میرشکار نایب اول غلامحسینخان
ولد ایضاً نایب دویم صادقخان
جهانگیرخان امیراصلانخان
سایر اجزاء معروف
بیست و پنجنفر

وزارت وظایف و اوقاف و پستهٔ ممالک محروسه

در ادارهٔ جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب فخامت نصاب مجدالملک وزیر
وظایف و اوقاف ممالک محروسه

مرکزی دارالخلافه

وزارت وظایف

دفتر محاسبات

میرزا سید مصطفی حسام السادات
مستوفی میرزا علی اصغر سررشته‌دار
کرکانی میرزا رضا خان سررشته‌دار گیلانی

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی‌باشی نایب الوزاره
میرزا اسمعیل خان منشی میرزا ابراهیم
منشی محمدخان آجودان

دفتر اسناد

میرزا سید حسین منشی و ضابط اسناد
میرزا سید یوسف فرددار

وزارت اوقاف

جناب میرزا حسن مستوفی رئیس مجلس
ملا عبدالله قاضی میرزا محمد منشی
میرزا محسن ثبات

مامورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی خراسان
میرزا حسن مستوفی فارس میرزا زین العابدین
خان مستوفی اصفهان بنان الملک
قزوین محمد باقرخان سرتیپ گیلان میرزا
مجدالدین مستوفی کرمان میرزا عبد
الرحیمخان مستوفی استراباد میرزا مقیم
لشکرنویس طهران میرزا سید محمود
همدان میرزا احمد شریف الملک عراق
و کزاز و فراهان میرزا سید باقر
بروجرد و لرستان میرزا عبدالرحیم
کردستان میرزا کریم کرمانشاهان
میرزا ابوالقاسم یزد میرزا علیرضا
کمره و گلپایگان و خوانسار میرزا
ابوالحسن سمنان و دامغان و
شاهرود و بسطام میرزا اسدالله
مازندران میرزا عبدالوهابخان
خوار و دماوند و فیروزکوه میرزا
طهماسب خمسه میرزا ابوالقاسم
ساوه میرزا احمد قم و نطنز میرزا
علیخان کاشان میرزا عباسعلی
گروس میرزا احمد ملایر و تویسرکان
میرزا علی محمد

وزارت پستهٔ ممالک محروسهٔ ایران

در ادارهٔ جناب جلالتمآب اجل امین الدوله رئیس مجلس دارالشورای کبری

اجزای مخصوص وزارت

میرزا احمد خان پیشخدمت مخصوص همایونی
رئیس کل میرزا مطلب مستشار
تحویلدار کل تمبر و نقد مسیو ریمنو سکرتر
جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره
مرتضی خان آجودان

دفتر محاسبات

میرزا ابراهیم مستوفی میرزا اسمعیل
سررشته‌دار میرزا علی دفتردار
میرزا محمد محرر

دارالانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی
اسدالله خان منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا آقا انسپکتر دفاتر تمبر معین نفر

اجزاء پیشخانهٔ دار الخلافه

میرزا هادی نایب الریاسه عبد العلی خان ناظم

اطاق امانات

میرزا فضل الله تحویلدار آقاخان دفتردار رضا قلیخان معین فراش اطاق نفر

اطاق واردات

میرزا اسد الله تحویلدار میرزا رضا معین فراش نفر

اطاق ثبت امانات و نوشتجات سفارشی

میرزا محمد حسین دفتردار نوشتجات سفارشی
میرزا محمد علی امین تذکره و دفتردار امانات

اطاق نوشتجات سفارشی

میرزا جلال الدین تحویلدار میرزا آقا معین
میرزا ابو الحسن حافظ ملفوفه و ثبت تذکره

اطاق ثبت نوشتجات غیر

سفارشی میرزا محمد حسین دفتردار
میرزا محمد علی معین

اطاق ضبط نوشتجات غیر

سفارشی میرزا ابراهیم تحویلدار

اطاق تجزیه نوشتجات

اسد الله خان مجزی کننده میرزا آقا معین

اجزای پست شمیران و

خیابان فرنگیها اسمعیل خان رئیس
غلام سه نفر فراش دو نفر

عمله خدمت

از پیشخدمت و قهوه چی چهار نفر

غلامخانه

نایب دو نفر غلام هفده نفر

فراشخانه

فراش ده نفر سرایدار نفر چراغچی نفر

اجزای پستخانهای ولایات

خط آذربایجان

قزوین

خان باباخان رئیس میرزا نفر فراش نفر

هیدج

میرزا علی رئیس فراش نفر

زنجان

میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر فراش نفر

میانج

مهدیخان رئیس فراش نفر

تبریز

میرزا حسنخان رئیس میرزا حاجی آقا مباشر عمل خارجه میرزا محمود تحویلدار امانات حسن آقا سررشته دار
میرزا مهدی مباشر سفارشی میرزا حسن مباشر پاکات غیر سفارشی
میرزا جعفر دفتردار غلام بیست و یک نفر فراش ده نفر

مرند

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

جلفا

امیرخان رئیس فراش و سرایدار دو نفر

شبستر

میرزا آقا بالا رئیس فراش نفر

خوی

میرزا تقی رئیس فراش نفر

سلماس

میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر

ارومی

میرزا نیکلا رئیس فراش نفر

مراغه

میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر

ساوجبلاغ

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

سراب

میرزا احمد رئیس فراش نفر

خلخال

آقا علی رئیس فراش نفر

آستارا

میرزا علینقی رئیس فراش نفر

اردبیل

آقا علی رئیس فراش نفر

میاندوآب

میرزا مهدی رئیس فراش نفر

بایزید

میرزا هاشم رئیس فراش نفر

خط گیلان

منجیل

میرزا شفیع رئیس فراش نفر

رشت

میرزا سرکیسخان رئیس نویسنده نفر فراش و غلام چهار نفر

انزلی

میرزا موسی رئیس فراش نفر کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

لاهیجان

میرزا ابراهیم رئیس غلام و فراش دو نفر

لنگرود

میرزا اسحق رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان

علی اکبرخان رئیس فراش نفر

دامغان

میرزا عیسی رئیس فراش نفر

شاهرود

میرزا یحیی خان رئیس فراش نفر غلام نفر

سبزوار

میرزا ابو تراب رئیس میرزا رضا نایب غلام فراش نفر

نیشابور

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

ارض اقدس

میرزا محمد علی رئیس منشی سه نفر غلام و فراش چهار نفر

تربت

میرزا ابو القاسم رئیس فراش نفر

ترشیز

میرزا رضا قلی رئیس فراش نفر

کناباد

حاجی میرزا شفیع رئیس فراش نفر

تون

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

قوچان

میرزا عبد الکریم رئیس فراش نفر

طبس

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

بجنورد

میرزا محمد رئیس فراش نفر

دره جز آقا محمد مهدی رئیس فراش نفر

خواف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

بیرجند

رئیس نفر فراش نفر

خط مازندران

ساری

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش و غلام دو نفر

بارفروش

میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر

اشرف

میرزا محمد رئیس فراش نفر

آمل

میرزا الله یار رئیس فراش نفر

بندر جز

رئیس فراش نفر

استراباد

حسنخان رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قم

میرزا علیخان رئیس فراش نفر

محلات

میرزا هاشم رئیس فراش و غلام دو نفر

عراق و گلپایگان و خوانسار

حاجی رئیس فراش نفر

کاشان

میرزا فضل الله رئیس میرزا نفر غلام نفر فراش نفر

اصفهان

میرزا گرگین رئیس میرزا نفر فراش نفر مامور جلفا نفر

آباده

میرزا تقی رئیس فراش نفر

شیراز

میرزا علیرضا خان رئیس میرزا محمد باقر ناظم غلام و فراش چهار نفر

کازرون

میرزا محمد علی رئیس فراش و قاصد دو نفر

بوشهر

میرزا محمود رئیس فراش نفر کرجی بان نفر عمله کرجی شش نفر

خط یزد و کرمان

اردکان

میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر

رفسنجان

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

یزد

میرزا علی رئیس میرزا نفر فراش و غلام چهار نفر

کرمان

میرزا حسن رئیس منشی نفر فراش و غلام چهار نفر

سیرجان

میرزا عبد الوهاب رئیس فراش نفر

انار

میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

بندر عباس

سید احمد رئیس فراش نفر

لار

میرزا تقی رئیس فراش نفر

خط همدان

زرف

میرزا محمد علی رئیس فراش نفر

نوبران
حاجی محمد علی رئیس فراش نفر

ساوه
میرزا حسن رئیس فراش نفر

همدان
ابوالقاسمخان رئیس میرزا محمد منشی
فراش و غلام چهار نفر

کرمانشاهان
حاجی میرزا ابراهیمخان رئیس نویسنده
نفر فراش و غلام شش نفر

خانقین
میرزا محمود رئیس فراش نفر

بیجار و کروس
میرزا فرج الله رئیس فراش و غلام
دو نفر

نهاوند
میرزا فتح الله رئیس فراش و غلام دو نفر

دولت آباد ملایر
علیمحمد میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر

بروجرد
میرزا عبدالغنی رئیس فراش و
غلام دو نفر

خرم آباد
میرزا محمد رئیس فراش و غلام دو نفر

کنکاور
اکبر میرزا رئیس فراش و غلام دو نفر

کردستان
نادعلیخان رئیس میرزا نفر
فراش و غلام دو نفر

تویسرکان
میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر

وزارت علوم و تلگراف و تجارت و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر علوم و تجارت و تلگراف و معادن ممالک محروسه

وزارت علوم
مدرسهٔ مبارکهٔ دار الفنون
رؤسا و غیره

جناب مخامت نصاب جعفرقلیخان نیر الملک
رئیس مدرسه مبارکه محمد حسینخان
ناظم مدرسه مبارکه سرتیپ اول محمد تقی
میرزا اجودان مدرسه مبارکه سرتیپ دویم
میرزا محمد حسین رئیس الکتاب میرزا
محمد تقی سررشته دار مدرسه مبارکه
اسدالله خان کتابدار مدرسه مبارکه
میرزا جعفرخان ناظم مدرسه میرزا عبد
الوهابخان روزنامه نویس مدرسه

معلمین ایرانی و فرنگی
معلمین ایرانی

جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکما
معلم طب ایرانی جناب حاجی نجم الملک
منجم باشی اعلیحضرت همایونی و معلم کل
علوم ریاضی مدرسه میرزا محمد کاظم ممتحن اول
معلم حکمت طبیعی و دارای نشان دویم شیر
و خورشید میرزا علی دکتر رئیس
الاطباء و حکیمباشی کل نظام معلم طب
فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی معلم
نقاشی و زبان فرانسه سرتیپ سیم جناب
میرزا حسن معلم علوم ادبیه و عربی مدرسه
ملا محمد صادق معلم زبان فارسی و
مقدمات عربی مدرسه میرزا علیخان
قاجار معلم طب مجانی سلیمانخان معلم
علوم ریاضی سرهنگ آقاخان معلم
علوم ریاضی سرهنگ مهدیخان معلم
علوم ریاضی سرهنگ میرزا اسمعیل
معلم علوم ریاضی میرزا محمود معلم ریاضی
حاجی خان اول معلم زبان فرانسه

معلمین فرنگی

مسیو ریشار خان معلم زبان فرانسه سرتیپ اول
پروسکیخان معلم زبان فرانسه و جغرافیا
سرتیپ اول مسیو لمر معلم کل موزیک
سرتیپ اول مسیو و یلک معلم علم معدن
دارای نشان دویم شیر و خورشید
دکتر آلبو معلم طب فرنگی سرتیپ دویم
نادر گوسخان معلم زبان روسی سرتیپ
دویم مسیو فلر معلم علم توپخانه سرتیپ
مسیو وث معلم علم پیاده نظام سرتیپ
مستر طبلر معلم زبان انگلیسی دارای نشان
دویم شیر و خورشید

صاحبمنصبان و مترجمین
صاحبمنصبان

محمد حسن میرزای مهندس سرتیپ
عباسعلیخان مهندس سرتیپ علیخان
مهندس سرتیپ سلیمانخان مهندس
سرتیپ محمد حسین میرزای مهندس
سرهنگ

مترجمین و خلفا
میرزا احمد مترجم سرهنگ میرزا خلیل مترجم
میرزا رضاخان سرهنگ محسن میرزا مترجم
علیخان خلیفهٔ ریاضی اسدالله خان
خلیفهٔ ریاضی میرزا نبی خان خلیفهٔ نقاشی
حاجی آقا خلیفهٔ نقاشی

طبقات متعلمین
مهندسین نظامی و معدن بیست و پنج نفر
توپخانه بیست و پنج نفر پیاده نظام چهل
نفر مرتبهٔ اول و دویم طب چهل و پنج نفر
موزیک مرتبهٔ اول که مشاق دستجات
موزیک است سی نفر موزیک مرتبهٔ دویم
سی و شش نفر متعلمین مقدماتی که
هنوز جزو طبقه نشده اند چهل نفر
متعلمین مجانی که بعد از ظهر جهة تحصیل
زبان خارجه میآیند سی نفر

اجزاء کارخانجات جنب مدرسه
عکاسخانهٔ مبارکه
عبدالله میرزا مدیر عکاسخانه شاگرد
عکاسخانه سه نفر

باسمه خانه
میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد دو
علیجات شش نفر

دواخانه مرکزی
مسیو شوبن مدیر دواخانه شاگرد دو نفر

فراشخانه مدرسه
غلامحسین بیک نایب خانباباد هباشی
سرایدار نفر فراش هشت نفر

اجزاء دار النظاره
آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر
ایلچی دو نفر آشپز دو نفر

سفارتین غیره

اجزاء مرکزی حفظ الصحة دار الخلافة الباهره
فرنگی
جناب دکتر طولوزان حکیم باشی مخصوص حضرت اقدس همایون مجلس
حکیم سفارت انگلیس حکیم سفارت
روس دکتر کامپوسان پرماموُد
حافظ الصحهٔ اسلامبول دکتر البو
معلم مدرسه

ایرانی در طهران
جناب میرزا ابوالقاسم سلطان الحکما
آقا میرزا علی رئیس الاطباء حکیمباشی
نظام میرزا محمد کاظم معلم طبیعی
مدرسه حاجی میرزا حبیب الله مجد
الاطباء میرزا نصرالله شمس الاطبا
میرزا عبدالکریم حکیمباشی میرزا
ابوالحسنخان رئیس مریضخانه میرزا
عبدالله میرزا علی اکبرخان کرمانی
میرزا نصرت سرهنگ میرزا حسنخان
سرهنگ

ولایات
خطٔ فارس
قم میرزا حسن
کاشان محمد صادقخان
اصفهان میرزا محمود خان
بوشهر آقا سید عبدالرزاق

خط خراسان
سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان

خط آذربایجان و غیره
زنجان حاجی میرزا رضا
تبریز سیف الاطباء
رشت حاجی میرزا جعفر حکیمباشی
ارومیه حیدر میرزا
همدان میرزا اسمعیل
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
بروجرد
سنندج میرزا احمد
کروس میرزا سید خلیل
عربستان میرکاظم
مازندران میرزا محمد
تنکابن میرزا تقی
استراباد میرزا ابوالقاسم
یزد میرزا مرتضی
کرمان میرزا عبدالرضا خان

مریضخانهٔ دولتی
رئیس میرزا ابوالحسنخان سرتیپ
حسنخان سرهنگ میرزا نصرت
سرهنگ طبیب دو نفر مباشر
دواساز میرزا فرهاد ناظر و طباخ
دو نفر تحویلدار نفر پرستار شش
نفر حامی و دلاک دو نفر رختشو
پنج نفر

اجزاء مدرسهٔ مبارکهٔ تبریز
احمدخان سرتیپ رئیس نجفقلیخان
سرتیپ معلم توپخانه محمد جعفرخان
حکیمباشی معلم طب و طبیعی محمد میرزا
سرهنگ معلم ریاضی میرزا علیخان
سرهنگ معلم زبان فرانسه حاجی ملا
عبدالله معلم عربی شاگردان داخله

ببست و پنجنفر شاکرخان مجانی
ببست و پنجنفر نویسنده نفر
فراش پنجنفر ناظر نفر آشپز نفر

وزارت تجارت

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر
علوم و تجارت و تلگراف ممالک محروسه
تحت نظارت وزارت تجارت هستند که اسامی اجزاء هر کدام نوشته شده اند

وزارت تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبر الدوله وزیر
علوم و تلگراف و تجارت

اجزاء دار الخلافه طهران و حضرت عبد العظیم ع صاحبمنصبان

جناب مخبر الملک رئیس کل نواب نصر الله
خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص محمد
اسمعیل خان سرتیپ آقا خان سرتیپ
محمد رضا خان سرتیپ محمد بلباد
نصر الله خان سرتیپ محمد مهدی
میرزا ناظم سرهنگ محمد تقی خان
سرهنگ

ارباب قلم و غیره

میرزا اسمعیل خان مستوفی مسیو شارل
د فرهاد خارجه میرزا عبد الوهاب خان
منشی باشی تلگرافچی خارجه دو نفر
تلگرافچی داخله بیست و یکنفر منشی
و محرر نوزده نفر غلام ده نفر
فراش یازده نفر عمله جات هفت نفر

خط فارس

قم و کاشان یازده نفر
قم پنجنفر محمد میرزا رئیس
تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

کاشان شش نفر
عیسی خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر فراش دو نفر

اصفهان و کوپایه و نائین
بیست و یکنفر محمد میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی نه نفر نویسنده
دو نفر غلام پنجنفر فراش چهار نفر

شیراز و آباده و کازرون
هیجده نفر نواب جلیل میرزا سرهنگ
رئیس تلگرافچی سه نفر نویسنده
نفر فراش شش نفر

ابوشهر پنج نفر
عبد العلی میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر فراش دو نفر

یزد و اردکان و کرمانشاه
سیزده نفر میرزا احمد خان یاور
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
دو نفر غلام شش نفر

کرمانشاه و رفسنجان و اناد
سیزده نفر محمد جعفر میرزا سرتیپ
رئیس تلگرافچی سه نفر فراش
سه نفر غلام شش نفر

خط خانقین و عربستان
صد و چهارده نفر

رباط کریم و خان آباد و نوبران
وزره دوازده نفر تلگرافچی چهار
نفر غلام هشت نفر

همدان چهارده نفر
میرزا علی اصغر خان رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام چهار
نفر فراش شش نفر

اسد آباد چهار نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

کنکاور سه نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر

کرمانشاهان سیزده نفر
محمد صفی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی
پنجنفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش سه نفر

سرحدات ازبابک کرند و سرپل و قصر و خانقین ده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام شش نفر

کردستان و قروه یازده نفر
میرزا احمد خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش دو نفر

کروس چهار نفر
میرزا ابو القاسم خان رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش دو نفر

ملایر هفت نفر
سیف الملوک میرزا رئیس تلگرافچی
نفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش نفر

سلطان آباد پنجنفر
میرزا حسین خان سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

بروجرد و دره زان دوازده نفر
باقر خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر
فراش سه نفر

نهاوند سه نفر

میرزا حسن

میرزا حسین یاور رئیس غلام نفر
فراش نفر

خرم آباد یازده نفر
میرزا آقای یاور رئیس تلگرافچی چهار
نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

مامو دین سیم کشی عربستان
پنجنفر میرزا حیدر علیخان سرتیپ
میرزا موسی خان سرهنگ محمد بیک
یاور میرزا مهدی تلگرافچی

خط آذربایجان
یکصد و هفت نفر

قزوین نه نفر
محمد مهدی میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی سه
نفر فراش سه نفر غلام دو نفر

منجیل شش نفر
تلگرافچی نفر فراش نفر غلام چهار نفر

رشت و انزلی ده نفر
عبد الجواد میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی
سه نفر نویسنده نفر غلام پنجنفر

لاهیجان و رودسر هفت نفر
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر فراش نفر

خرم آباد تنکابن چهار نفر
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر

زنجان سه نفر
شاهزاده میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
فراش نفر

شهر تبریز نوزده نفر
میرزا فضل الله خان سرتیپ رئیس
تلگرافچی هشت نفر میرزا و محرر سه نفر
غلام دو نفر فراش پنجنفر

سایر ولایات آذربایجان
چهل و نه نفر

مرند و جلفا چهار نفر
تلگرافچی دو نفر غلام نفر فراش نفر

خوی پنجنفر
تلگرافچی دو نفر غلام دو نفر فراش نفر

سلماس هشت نفر
عبد العلی خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام و فراش شش نفر

ارومیه پنجنفر
حسن آقا یاور رئیس نویسنده نفر
غلام و فراش سه نفر

کوکان و مراغه و میاندوآب یازده نفر
تلگرافچی سه نفر غلام شش نفر فراش
دو نفر

ساوجبلاغ سه نفر
محمد حسین میرزا رئیس غلام نفر
فراش نفر

میانج و سراب و شهین نه نفر
تلگرافچی سه نفر غلام سه نفر فراش
سه نفر

اردبیل چهار نفر
اسد الله میرزا رئیس فراش نفر
غلام دو نفر

خط خراسان شصت و هفت نفر

ایوانکیف و خوار و فیروزکوه
و دامغان یازده نفر
تلگرافچی چهار نفر غلام هفت نفر

سمنان شش نفر
حاجی بابا خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
نفر غلام سه نفر فراش نفر

شاهرود و میاندشت و عباس آباد یازده نفر
محمد علی میرزا رئیس تلگرافچی سه نفر غلام
هفت نفر فراش نفر

سبزوار و مزینان نه نفر
میرزا اسمعیل خان سرهنگ رئیس تلگرافچی
دو نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

نیشابور چهار نفر
داود میرزا سرهنگ رئیس غلام دو
نفر فراش نفر

مشهد مقدس هفده نفر
محمد حسنخان سرهنگ نایب رئیس
تلگرافچی دو نفر نویسنده دو نفر غلام
و فراش دوازده نفر

قوچان و چناران هشت نفر
میرزا شکر الله خان سرهنگ تلگرافچی
نفر غلام پنجنفر فراش نفر

بجنورد شش نفر
حسنعلیخان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
غلام دو نفر فراش دو نفر

درجز چهار نفر
حسنخان یاور رئیس غلام دو نفر
فراش نفر

مشغول سیم کشی کلات و سرخس هشت نفر
علی اصغر خان سرتیپ رئیس ولایات خراسان
سیف الله خان سرهنگ غلام چهار نفر
فراش دو نفر

استراباد و آق قلعه نه نفر
میرزا عبد الحسین خان یاور رئیس
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر
فراش دو نفر

مازندران بیست و سه نفر

سادی هشت نفر نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر | و بندد جزپانزده نفر تلگرافچی چهار نفر
حبیب الله میرزا سرهنگ رئیس تلگرافچی | باد فروش و اشرف و مشهد | غلام شش نفر فراش پنج نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمه خاصه دولتی وغیره

جناب جلالت مآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل باغات سلطنتی و قنوات دیوانی و احتساب دار الخلافه

میرزا علیمحمد خان سرتیپ پیشکار وزارت انطباعات وغیره

دار الترجمه مبارکه دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی مدیر دار الترجمه همایونی و رئیس دار الطباعه دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی وغیره

میرزا رضا خان معروف بمسیو دیشار خان سرتیپ دوم مترجم زبان فرانسه و انکلیسی وغیره پروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی واجودان مخصوص وزارت جلیله جنگ بارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان میرزا مادروس خان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مامور بخدمت ترجمانی اداره سواره قزاق روسی مسیو اوانس خان مترجم زبان فرانسه و انکلیسی میرزا ابکار مترجم زبان روسی

ایرانی وغیره

میرزا غیاث بیک کاشانی منشی و مترجم زبان عربی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک عارف خان منشی و مترجم ترکی عثمانی آقا سید حسین شیرازی مترجم روزنامه های هندوستان میرزا عبد الرسول منشی و مترجم روزنامه جات ترکی عثمانی میرزا احمد خان تفقانی مترجم زبان روسی میرزا سید عبد الله مترجم زبان روسی آقا میرزا محمد منشی آقا میرزا هدایت الله منشی میرزا عبد الحسین منشی

وزارت انطباعات و اداره روزنامجات

آقا میرزا سید حسن منشی روزنامجات و دار الطباعه دولتی میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی رئیس دار الطباعه و مدیر دار الترجمه مبارکه میرزا ابو تراب خان سرهنگ نقاشباشی مخصوص حضرت ولیعهد مامور بخدمت اداره انطباعات میرزا محمد رضا خوشنویس کلهر نویسنده روزنامه شرف میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسنده روزنامه ایران و اطلاع و رسالنامه وغیره میرزا حبیب الله استاد مخصوص طبع دار الطباعه دولتی میرزا حسین پسر مرحوم میرزا عباس نقاش مامور بخدمت طبع منطبعات مدرسه دار الفنون میرزا یوسف مامور رسیدگی بچاپخانهای دار الخلافه طهران ملا آغا محسن مذهب دار الطباعه استاد محمد حسین و استاد محمد اسمعیل صحافان دار الطباعه آقا کوچک بیک کنکاوری نایب فراشان دار الطباعه صفر علی بیک یوزباشی میرزا عنایت آقا محمد ذهبیات سایر فراشان و عمله جات و کارگرها بیست و پنج نفر

آذربایجان

عمل روزنامه و باسمه خانهای آذربایجان در زیر اداره جناب فخامت نصاب مستشار الملک پیشکار مالیه مملکت آذربایجان بنیابت امیرزاده عباسقلی میرزا پیشخدمت مخصوص حضرت والا ولیعهد میرزا و محرر

و فراش چهار نفر

سایر ولایات معتبره

مباشر هشت نفر

اداره روزنامه فرهنگ منطبعه صفهان

میرزا محمود خان افشار مدیر و منشی روزنامه فرهنگ میرزا عبد الرحیم خوشنویس متخلص بافسر محرر روزنامه

دار التالیف کتاب مستطاب ناصره دانشوران ناصری

حاجی میرزا ابو الفضل ساوجی آقا شیخ محمد مهدی عبد الرب آبادی

میرزا محمد صادق نواده قایم مقام میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب آقا سید علی کتابدار محرر دو نفر

اداره باغات و عمارات و قنوات مبارکه دولتی

بنا دو نفر نجار دو نفر سرعمله دو نفر باغبان دو نفر فراش و غلام دو نفر میرزا یک نفر

اداره احتسابیه دار الخلافه الباهره

بیست نفر محتسب در شهر دو نفر فراش هشت نفر دربانان دو نفر

وزارت جلیلهٔ عدلیهٔ اعظم

جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم و غیره

مجالس و اعضا و اجزای مجالس

وزارت عدلیهٔ اعظم

اجزای مخصوص مجلس محترم

وزیر عدالت عظمی
جناب جلالت نصاب عمید الملک جناب
حاجی ملاباشی جناب میرزا حبیب الله
خان مجد الاشراف سپهر میرزا عباسقلی
خان مستوفی مستشار وزارت عدالت
عظمی میرزا کاظمخان للرباشی مستوفی
دیوان اعلی حاجی میرزا حسنخان
نایب اول وزارت عدلیهٔ اعظم ولد مرحوم
احمدخان عمید الملک فتح الله خان
سرتیپ ناظم دیوانخانهٔ مبارکه و متصدی تسهیم
عرایض سوادی میرزا علینقی منشی
باشی میرزا حسنخان منشی مخصوص
مستوفی دیوان اعلی ذوالفقارخان
قاجار دولو اجودان دیوان عدالت
عظمی محمد علیخان قاجار دولو اجودان
دیوان عدالت عظمی
علاوه بر اشخاص مفصله فوق همه روزه
برای مسائل مهمه از شاهزادگان عظام
و وزرای فخام و مستوفیان کرام یکی
دو نفر در این مجلس حاضر هستند و نیز
در هفته دو شب مجلسی از علمای
اعلام ذوی العز و الاحترام منعقد و در
مسائل لازمه گفتگو میشود

مجالس و دفاتر کل وزارت عدلیهٔ

عظمی و دار الانشاء و رسائل و تظلمات
عامه که متعلق بمجلس مخصوص وزارت
عدالت عظمی است

مجلس کل دفاتر تظلمات عامه

بریاست سپهر مستشار الوزاره
میرزا سید کاظم مستوفی ولد مرحوم
میرزا سید ابراهیم مستوفی مدیر
دیوان تظلمات عامه

اعضا و اجزاء

میرزا سید علی منشی میرزا کاظم
میرزا مهدیخان هراتی ثبات کل
احکام میرزا عبد الکریم عریضه نگار
اجودان دو نفر فراش دو نفر

دیوان رسائل خاصه

میرزا علینقی منشی باشی رئیس دار الانشا
رسائل و مستوفی دیوان اعلی

اعضا و اجزاء

میرزا محمد بدیع مستوفی میرزا علی مستوفی
میرزا عباس نایب میرزا عبد الله
میرزا غلامرضا ولد منشی باشی

سایر مجالس که متعلق

بدعاوی ملکیه و نقدیه و تجارت
و جنایت و اجزاء و غیره میباشد

مجلس اجراء

بریاست میرزا اسحق خان پیشخدمت
خاصهٔ همایونی است
جناب حاجی ملا یعقوب امیرزاده
سلطان حسین میرزا میرزا کاظمخان
للرباشی مستوفی دیوان اعلی
محمد حسنخان سرتیپ قاجار رئیس
علی اصغرخان سرتیپ غلامان دیوانخانه
مبارکه میرزا اسمعیل منشی باشی
محمودخان علی اکبرخان حاجی میرزا
زین العابدین داروغه میرزا علی منشی
مخصوص میرزا احمد ولد مرحوم منجم باشی
میرزا محمد حسین منشی عراقی میرزا
محمد نایب فراشخانهٔ مبارکه میرزا علی
برادر مشار الیه عباسقلیخان نایب
غلام سی نفر دهباشی نفر فراش
بیست نفر

مجلس محاکمات ملکیه

که منقسم است بدو قسم
مجلس محاکمات ملکیه راجع بعرایض خارج
دار الخلافهٔ الباهره بریاست امیر الامراء
العظام حاجی اعتماد الملک

اعضاء و اجزاء

محمد حسینخان سرتیپ برادر مرحوم حاجب
الدوله محمودخان سرتیپ تکیش طایفه
شاه بداغلو میرزا محمد حسینخان نوائی
منشی مخصوص

مجلس محاکمات ملکیهٔ راجع

بعرایض داخله دار الخلافه بریاست میرزا
شفیع صدر دیوانخانهٔ مبارکه

اعضاء و اجزاء

نجفقلیخان قاجار سرتیپ رئیس
امیرزاده محمد حسن میرزا میرزا ابوالقاسم
میرزا محمد خان منشی نوری میرزا محمد حسین

منشی نوری میرزا شهاب منشی مخصوص
میرزا محمد علی منشی مخصوص میرزا
بهاء الدین محرر میرزا حسن ثبات
میرزا علیخان ثبات

مجلس مطالب و اظهارات

شاهزادگان عظام و اهالی نظام و
خوانین قاجاریه و غیره بریاست عمدة
الامراء محمد حسین خان قزل ایاغ رئیس
و سرتیپ

اعضا و اجزاء

جناب قاضی دیوانخانهٔ مبارکه محمدخان
سرتیپ تکش کرلو امیرزاده منوچهر میرزا
حاجی محمد رضا خان ممیز میرزا جعفر ساوجی
منشی میرزا عبد الحسین ثبات

مجلس محاکمات تجارتی و جنایتی

بریاست حاجی میرزا سید حسین مستوفی

اعضا و اجزاء

محمد صادقخان سرتیپ ولد جناب شهاب
الدوله محمدخان قاجار میرزا نعمان
ثبات

تجار مجلس لدی الضروره برای تحقیقات مطالب تجارتی حاضر میشوند

حاجی علینقی تاجر کاشانی حاجی علی اکبر
تاجر شیرازی حاجی ملا حسن
ناظم التجار آقا عبد الباقی ارباب
آقا سید آقا تاجر کاشانی حاجی
محمد صادق تاجر کاشانی حاجی
محمد حسین آقا حاجی محمد حسین
شال فروش
کاشانی

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

بریاست جناب مستطاب عضد الملک وزیر حضور همایون و وزیر عدلیهٔ اعظم

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان دبیر
جناب مستطاب عضد الملک رئیس
اجزای مهر مهر آثار مبارک

سایر

میرزا زین العابدین حافظ مهر مهر آثار
مبارک و مستوفی دیوان اعلی
میرزا رضا محرر مهر
مهر آثار مبارک
محمد کریم بیک حامل مهر مبارک
فراش سرکاری دو نفر
نایب قراولان نفر قراولان
سوادکوهی چهار نفر

وزارت جلیلهٔ خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه

جناب فخامت نصاب صدیق الملک رئیس کل ادارات ودفاتر وزارت خارجه که واسطه فیمابین جناب جلالتمآب وزیر امور خارجه وکل ادارات میباشند

سعد الدوله میرزا جواد خان نایب اول وزارت خارجه مصباح الملک میرزا نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا عباسقلیخان سپهر نایب اول وزارت خارجه مامور باداره وزارت عدلیهٔ اعظم معاون الوزاره میرزا محمد علیخان نایب وزارت خارجه میرزا احمد خان سرتیپ نایب وزارت خارجه مهماندار سفرای دول متحابه حاجی میرزا علی اکبر خان نایب وزارت خارجه حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه عبد الحسین خان نایب سیم وزارت خارجه

ادارهٔ تحریر نامجات و فرامین

مبارکه وعهدنامجات ودستور العملهای سفرا ومامورین وزارت خارجه با ناصر نگار میرزا شکر الله خان نایب وزارت خارجه میرزا اسد الله منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با مصباح الملک میرزا نصر الله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله خان منشی میرزا احسنخان منشی میرزا ابراهیمخان منشی میرزا ابوالقاسم منشی

میرزا شفیعخان منشی میرزا احمد نویسنده

ادارهٔ متعلقه بسفارتهای

فرانسه وآلمان واطریش وآتازونی با میرزا عبد الله خان مستشار وزارت خارجه میرزا خلیل منشی میرزا محمود منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ میرزا جعفرخان میرزا هادیخان منشی میرزا ابراهیمخان منشی میرزا حبیب الله نویسنده

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتصام الملک میرزا خانلرخان نایب اول وزارت خارجه میرزا احمد منشی میرزا حسینخان منشی میرزا سید تقی منشی

ادارهٔ محاکمات تجارتی

با میرزا زین العابدین خان نایب وزارت خارجه وحاجی میرزا سید رضی نایب وزارت خارجه وملک الکتاب حاجی میرزا محمد حسین میرزا ابو القاسمخان منشی وزارت خارجه میرزا اسمعیل نویسنده

ادارهٔ متعلقه بسفارت ایطالیا

میرزا کاظمخان البرز سرتیپ نایب وزارت خارجه مدیر منشی دو نفر

ادارهٔ دفتر ترجمه وخطوط رمز

با مفتاح الملک میرزا محمود خان بارون نورمان مترجم اول میرزا مسعود خان منشی رموز میرزا داود خان

ادارهٔ دفتر محاسبه

با میرزا غلامحسین خان مستوفی وزارت خارجه میرزا شفیع دفتردار میرزا اسد الله سررشته دار میرزا علی اکبر عزب دفتر

ادارهٔ دفتر تشریفات

با نتیجة الوزراء العظام میرزا حسینخان نایب وزارت خارجه میرزا محمود خان منشی محمد رحیم بیک غلام باشی حسن بیک غلام

ادارهٔ دفتر ثبت و ضبط

با میرزا رضیخان مدیر ونایب وزارت خارجه میرزا حسینخان ناظم میرزا علینقی منشی میرزا اسد الله منشی میرزا عبد الله منشی

ادارهٔ دفتر تذکره وطبع

میرزا رفیعخان میرزا صادق سررشته دار

صاحبمنصبان وزارت خارجه

نواب حاجی محمد حسین میرزا حشمت السلطنه حاجی میرزا زمانخان مستشار میرزا جواد خان نایب اول وزارت خارجه میرزا حسنخان نایب اول وزارت خارجه

حاجی میرزا عبد الله خان کارگذار سابق بندر عباسی وبوشهر میرزا عباسخان سرتیپ میرزا ابوالقاسمخان نایب وزارت خارجه میرزا مهدیخان سرتیپ مهندس میرزا جواد خان کارگذار سابق خارجه استراباد

میرزا موسیخان کارگذار سابق گیلان محمد تقیخان سرهنگ محمد حسنخان کرمانشاهانی

کارگذاریهای داخله وسایر مامورین ولایات

آذربایجان

حاجی نصیر الملک کارگذار حاجی میرزا صادقخان سرتیپ نایب اول قلیخان سرتیپ مستشار حاجی میرزا معصومخان نایب اول میرزا مهدیخان سرهنگ نایب کارگذاری میرزا حسینخان سرهنگ نایب کارگذاری میرزا حسنخان سرهنگ نایب کارگذاری میرزا سعیدخان نایب کارگذاری میرزا رضاخان سرهنگ نایب ساطور خان مترجم وسرهنگ میرزا محمد خان سرهنگ ناظم دفتر میرزا هاشم منشی میرزا ابوالقاسم اجودان علیخان اجودان میرزا جواد اجودان

ارومی

میرزا هاشمخان سرهنگ کارگذار روسای پرستار ارامنه ویهود

ادارهٔ تذکرهٔ آذربایجان

امین الوزاره رئیس الصنایع تذکرهٔ سرحدات میرزا احمدخان امین تذکرهٔ تبریز میرزا حسن امین تذکرهٔ خوی

خراسان

ناظم الملک نایب اول وزارت خارجه مامور هشتادان میرزا جهانگیرخان منشی اول وزارت خارجه

مشهد مقدس

حاجی محمد صادقخان کارگذار میرزا حسینخان نایب کارگذاری میرزا علیخان منشی میرزا ابراهیمخان امین تذکره

بجنورد وقوچان

میرزا محمد قلیخان سرتیپ نایب وزارت خارجه کارگذار میرزا کاظم امین تذکرهٔ بجنورد میرزا فتح الله خان امین تذکرهٔ قوچان

سرخس

میرزا علیخان کارگذار

دره جز

میرزا اسد الله خان کارگذار

استراباد

میرزا علی اشرفخان سرتیپ کارگذار

بندر جز

میرزا محمد خان آتشی سرحددار علی اکبر خان امین تذکرهٔ بندر جز و وقایع نگار شکر الله خان نویسنده

مازندران

میرزا ابوالحسنخان کارگذار میرزا موسیخان وقایع نگار میرزا علیرضا خان امین تذکرهٔ مشهدسر میرزا فتح الله خان نایب کارگذار نوروز خان منشی هادیخان نویسنده

فارس

حاجی عز الملک کارگذار خارجه میرزا رحیمخان نایب منشی کارگذاری

بوشهر

نجفقلیخان قاجار کارگذار خارجه محمد ابراهیمخان امین تذکرهٔ بوشهر میرزا خان نایب کارگذاری بوشهر

بندر عباس

میرزا علیخان کارگذار

گیلان

میرزا آقاخان کارگذار میرزا عبد الرسول نایب کارگذاری

ادارهٔ تذکرهٔ گیلان

میرزا حبیب الله خان سرهنگ امین تذکره میرزا امان الله سررشته دار

کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان کارگذار علی اکبر خان سرحددار

کردستان

عبد الله خان کارگذار خارجه میرزا علیخان امین تذکره

کاشان

میرزا فضل الله خان

اصفهان

محمد جعفر خان سرتیپ کارگذار خارجه عبد الرحیمخان اجودان ونایب کارگذاری

کرمان

میرزا حبیب الله سرپرست زردشتیان ملا کیخسرو کلانتر و ریش سفید زردشتیان کرمان ویزد

سفراء ومامورین وکارپردازان

دولت علیه ایران در ممالک خارجه

ولایات دولت عثمانی

اسلامبول

جناب جلالتمآب معین الملک میرزا محسن خان سفیر کبیر میرزا جوادخان سرتیپ اول ومستشار سفارت میرزا اسد الله خان سرهنگ نایب دویم حاجی آقاخان مترجم حاجی مجید خان

مسیو بارون نے مستشار حقوق سفارت
رضا خان سرهنگ

مصر

حاجی میرزا نجفعلی خان جنرال قونسول
خاهنتان ترجمان اول

وان

میرزا معصوم خان اعتماد الوزاره
جنرال قونسول

بیروت

حسنخان کارپرداز

جده

حاجی کمال خان

حکاری

میرزا اسحق خان کارپرداز

طرابزن

حاجی میرزا رضی خان کارپرداز

شام

میرزا علی اکبر خان

ارض روم

میرزا علینقی خان کارپرداز

بایزید

میرزا محمد کارپرداز

اسکندریه

حاجی میرزا حبیب الله خان کارپرداز

ازمیر

اوهانس خان

طلطنه

سلیم عنامی کارپرداز

عراق عرب وغیره

بغداد

مشیر الوزاره میرزا محمود خان جنرال
قونسول میرزا طهماسب قلی نایب
حسن افندی کاتب ترکی حاجی
میرزا ابو القاسم خان ترجمان ترکی

بصره

حاجی محمد رضا کارپرداز
کربلای معلی محمد حسن خان
نجف اشرف میرزا اسمعیل
خانقین محمد اسمعیل خان

سایر ولایات خاک عثمانی

کرکوک عباس آقا
کاظمین کریم بیک
مندلیج میرزا ابو طالب
دیار بکر میرزا حسین
مسیب نصر الله بیک
عماره علی بیک
سموات حسین بیک
بیت المقدس میرزا هادی
یعقوبیه یوسف خان
حله حاجی عباسقلی
قزل رباط شیر خان بیک
انطاکیه موسی بیک

دولت انگلیس وغیره

سفارتخانه لندن و هلاند

جناب جلالتمآب ناظم الدوله پرنس
میرزا ملکم خان وزیر مختار و ایلچی
مخصوص میکائیل خان سرتیپ
و نایب اول اسکندر خان سرتیپ
نایب دویم میرزا محمد علیخان منشی

هندوستان

بمبئی وغیره

بمبئی

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
آقا عبد الحسین ملک التجار حاجی محمد علی
معتمد التجار

کلکته رستمجی قونسول
حیدر آباد دکن
آقا محمد علی شوشتری ویس قونسول

بیرما

حاجی میرزا احمد ویس قونسول

دولت روس

سفارتخانه پطرزبورغ

جناب میرزا محمود خان وزیر مختار و
ایلچی مخصوص میرزا رضا خان دانش
جنرال اجودان منشی مترجم

تفلیس و سایر خاک قفقازیه

معین الوزاره میرزا محمد علیخان سرتیپ
جنرال قونسول میرزا محمد فرزاد
میرزا جبار خان ویس قونسول ایروان
میرزا بابا بیک ویس قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا سید محمد خان کارپرداز
میرزا عنایت الله خان منشی میرزا
تقی مترجم میرجعفر خان ویس قونسول
نژنی نوغرود

باطوم

میرزا علی اکبر خان کارپرداز

دولت فرانسه

سفارتخانه پاریس وغیره

جناب نظر آقا سرتیپ وزیر مختار و
ایلچی مخصوص حاجی محمد خان نایب
اول سرتیپ مسیو مونلیه حکیم
سفارت مسیو کاروسو قونسول
بردو

مارسیل

مسیو منیه جنرال قونسول
مسیو دشار قونسول بردو

دولت المان

سفارتخانه برلن

جناب میرزا رضا خان جنرال اجودان وزیر
مختار و ایلچی مخصوص حاجی میرزا
حسنخان سرتیپ نایب اول میرزا
ضیاء الدین خان مترجم اول

دولت اطریش

سفارتخانه وین

جناب نریمان خان وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو آرتیل خان
نایب سفارت

دولت جمهوری اتازونی ینکی دنیا

جناب حاجی معتمد الوزاره وزیر مختار
و ایلچی مخصوص دکتر طارانس مستشار
سفارت میرزا محمود خان منشی و
مترجم سفارت عبد العلیخان اجودان
سفارت

سفرای دول متحابه و صاحبمنصبان

مقیم دربار همایون و سایر ولایات
محروسه ایران بترتیب حروف تهجی

سفارت دولت جمهوری

اتازونی ینکی دنیا

جناب آدوارد سپنسر پرات وزیر
مقیم اصغر خان مترجم و منشی
سفارت

سفارت دولت اطریش و مجارستان

جناب جلالتمآب جنرال بارون نیمل
وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو
اکوویکے نایب سفارت میرزا آقا خان
منشی سفارت

سفارت دولت المان

جناب جلالتمآب بارون شنک فون
شواینبرک وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو ونکلر نایب دکتر فراتک مترجم
حاجی میرزا رضا خان منشی

سفارت دولت انگلیس

جناب جلالتمآب سیر هنری درمند ولف
وزیر مختار و ایلچی مخصوص سر آرتر
نیکلسن نایب اول مستر فکس کارت
ریت نایب دویم مسیو ویلیم
کارت ریت نایب دویم مستر
سیدنی چرچیل نایب دویم السنه شرقی
مسیو هنری کسن ویس قونسول
مستر نول آتشه افتخاری دکتر کسن حکیم
سفارت مستر هنری نواب محاسب
عباسقلیخان منشی و مترجم میرزا
زین العابدین منشی اول میرزا
شیخعلی منشی دویم حاجی میرزا
حسن منشی سیم

تبریز

مستر آبت جنرال قونسول

گیلان

کلنل استوارت قونسول میرزا
جعفر منشی قونسولگری گیلان

خراسان

میرزا عباسخان وکیل سفارت

شیراز

حیدر علیخان وکیل سفارت

کرمانشاهان

حاجی آقا حسنخان بهادر وکیل سفارت

اصفهان

مستر آقا نور وکیل سفارت

همدان آقا سید حسین

استراباد

محمد تقی آقا وکیل سفارت

بوشهر

کلنل رس جنرال قونسول حکیم راس
مستر جاج لوکس ویس قونسول و نایب
اول میر حکیم خان بهادر نایب دویم
میرزا عبد المحسن منشی

سفارت دولت ایطالیا

جناب مسیو لکونت دروناتو شارژ دفر
میرزا طاطاوس خان منشی
سفارت

سفارت دولت روس

جناب جلالتمآب پرنس دالغاروکی
جنرال ماژور وزیر مختار و ایلچی
مخصوص مسیو پوخیو نایب اول
مسیو غریغوریچ مترجم اول مسیو
فیل‌یف نایب دویم مسیو انچلکوف
مترجم دویم مسیو والری آتشه
مسیو اشتری آتشه میرزا مهدیخان
منشی اول میرزا ابو القاسمخان منشی
دویم خواجه میکائیل تاجرباشی
ارامنه آقا قاسم تاجرباشی مسلمانان

تبریز

مسیو پطروف جنرال قونسول
مسیو بنافدین نایب اول مسیو
موسبکف مترجم اول میرزا علی اشرف
خان منشی

گیلان

مسیو لاصوف قونسول پرنس ورابزا نایب قونسولگری میرزا عبدالله خان منشی

استراباد

مسیو کاخانفسکی قونسول مسیو تومنسکی نایب میرزا تقی منشی

مشهد مقدس

کرمیخان نصیر بیکاوف وکیل التجار

قوچان و بجنورد

یحیی بیک طاهر اوغا آکنت

دره جز و کلات

مسیو بزمنفا آکنت

سفارت دولت عثمانی

جناب جلالتمآب خالد خلیل بیک سفیر کبیر دولت علیه عثمانی علی احسان افندی مستشار سفارتخانه احسان حسنی بیک نایب اول سفارت بالیان سرکیس افندی نایب دویم میرزا حسنخان منشی اول سفارتخانه

تبریز

علی بهجت افندی باش شهبندر میرزا حاجی آقا منشی اول

کرمانشاهان

بهاء الدین بیک افندی باش شهبندر

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

کردستان

آقا سید جابر شهبندر منشی نفر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجار شهبندر میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

عبدالاحد آقا وکیل شهبندر

ارومیه

وکیل شهبندر

سفارت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو دبالوا وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو ادبر مترجم اول مسیو مالیماتوی مترجم دویم و شانسلیه مسیو نیکولا دفتردار سفارت میرزا ابراهیم منشی

تبریز

مسیو امیل برنه جنرال قونسول دولت فرانسه مسیو و ففریه مترجم و شانسلیه میرزا حسنخان منشی جنرال قونسولگری

ولایات ممالک محروسه سوای دار الخلافة الباهره طهران که جزو ادارات دیگر نوشته شده است

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب والا اعتضاد السلطنه

جناب جلالتمآب امیر نظام کارگذار کل مملکت آذربایجان

حکام و مأمورین مملکت آذربایجان

حکام

جناب فخامت نصاب وکیل الملک حاکم اردبیل و مشکین جناب فخامت نصاب محمد خان والی حکمران خوی و سلماس نواب امام قلی میرزا حکمران مراغه علیخان پیشخدمت خاصه همایونی حاکم ارومیه هاشمخان پیشخدمت خاصه همایونی حاکم ارونق و انزاب نواب سلطان عبدالمجید میرزا امیر آخور حکمران قراجه داغ امیر الامرا العظام حاجی صدر الدوله حکمران خلخال نواب محمد علی میرزا حکمران شقاقی عمدة الامراء العظام سیف الدین خان حاکم ساوجبلاغ نواب معتمد میرزا ناظر حاکم گرمرود و دهستان حاجی یوسفخان حاکم مرند حیدرخان حاکم صائین قلعه لطفعلیخان سرتیپ حاکم الان براغوش میر سلیمانخان حاکم طالش قلیخان سرتیپ حاکم گرگر عباسقلیخان امین الوزاره حاکم تلوکات ثلثه غلامحسینخان جنرال حاکم هشترود علیخان سرتیپ حاکم چهاراویماق نواب دارا حاکم دهخوارقان و اسکو

مأمورین

مستوفیان عظام

جناب فخامت نصاب مستشار الملک پیشکار مالیه مملکت آذربایجان میرزا یوسف مستوفی حاجی میرزا اسحق خان مستوفی میرزا اعظم مستوفی امین دفتر معین دفتر میرزا خلیل مستوفی وکیل دفتر میرزا رضا وزیر وظایف حاجی میرزا یوسف مستوفی میرزا سعید مستوفی میرزا حسن مستوفی میرزا مهدیخان مستوفی میرزا اسمعیلخان مستوفی میرزا رفیعخان مستوفی میرزا رحیم مستوفی میرزا محمد خان مستوفی سرکار میرزا صادقخان مستوفی میرزا جعفرخان مستوفی میرزا علی اکبر مستوفی

لشکرنویسان

جناب فخامت نصاب میرزا محمودخان عشیر نظام میرزا سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی اشرفخان لشکرنویس میرزا سید محمد لشکرنویس میرزا محمد علیخان مستوفی نظام میرزا حسینخان ناظم لشکر حاجی میرزا ابوالحسنخان لشکرنویس میرزا احمد لشکرنویس میرزا کاظمخان لشکرنویس میرزا علیخان لشکرنویس میرزا سید محمد علی لشکر[نویس] میرزا علیخان لشکرنویس میرزا لطف الله خان لشکرنویس میرزا بهاء الدین لشکرنویس میرزا موسیخان لشکرنویس میرزا قاسمخان لشکرنویس

اجزاء دیوانخانه مبارکه و حکومت شهر

اجزاء دیوانخانه مبارکه

نواب عمید الدوله رئیس دیوانخانه مبارکه جناب میرزا محمد تقی صدر دیوانخانه محمد جعفرخان قاجار میرزا اسحق خان مستوفی میرزا اسحق خان کارپرداز میرزا رفیعخان مستوفی میرزا مهدی منشی میرزا عباس منشی میرزا محمودخان منشی

اجزاء حکومت شهر

عمدة الامراء العظام بیگلربیگی حاجی میرزا مهدی کلانتر حاجی میرزا شفیعخان مؤتمن دیوان حاجی میرزا کاظم وکیل الرعایا و رئیس التجار حاجی آقا خان قلعه بیگی میرزا لطفعلیخان کدخدای محله نوبر حاجی میرزا نصیرخان کدخدای محله حکم آباد میرزا عبدالله خان کدخدای محله ویجویه میرزا اسحق خان کدخدای باغمیشه محمد علیخان داروغه حبیب الله خان کدخدای محله مهادمهین میرزا جوادخان کدخدای محله سرخاب حاجی میرزا موسی خان کدخدای خیابان

اجزاء و خدام دربخانه حضرت والا

عملجات دیوانخانهٔ سرکاری

مستوفیان

جناب میرزا شفیع مستوفی کل محاسبات سرکاری میرزا سلیمان مستوفی براید و وقایع نگار میرزا عبدالعظیم مستوفی میرزا محمد مستوفی میرزا صادق سررشته‌دار

منشیان

جناب دبیر السلطنه میرزا علیخان میرزا نصرالله خان میرزا موسی خان میرزا عبدالله خان میرزا آقا خان میرزا محمد علیخان میرزا حسینعلی میرزا ابوالفتح خان میرزا علیخان حاجی میرزا عبدالحسینخان میرزا مهدیخان

اطباء

حاجی میرزا مرتضی قلی اعتماد الاطباء میرزا محمد حکیمباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا سید علی حکیم میرزا عبدالعلی سیف الاطباء میرزا زین العابدین خان معین الاطباء میرزا محمود خان

صندوقخانه

نواب والا نصرة الدوله امیر تومان رئیس صندوقخانه میرزا سید علی مستوفی میرزا مهدی سررشته‌دار میرزا سید عزیزالله کرک یراق

نظارتخانه

امیرزاده معزود میرزا ناظر میرزا رفیعخان مستوفی میرزا ابراهیم سررشته‌دار

عمله خلوت

نواب والا نصرة السلطنه پیشخدمتباشی نواب علی بخش میرزا نایب پیشخدمتباشی خانبابا خان نایب پیشخدمتباشی سلطانعلیخان پیشخدمت و محصل محاسبات علی آقای پیشخدمت و تحویلدار نقدی میرزا لطفعلی قهوه‌چی‌باشی و عملجات قهوه‌خانه کربلائی حسین سفاباشی و سایر عمله آبدارخانه

عمله خدمت

مهدیخان فراشباشی محمد علیخان مصطفی قلیخان

میرزا حسینخان مستوفی اللهویردیخان نایب جبه‌خانه نایب

باشیان و ارباب مناصب دیوانخانه

امیر الامراء العظام حاجی صدر الدوله ایشیک آقاسی باشی علی اکبر خان نایب ایضا محمد حسینخان نایب ایضا میرزا سید علیخان نایب ایضا عبدالحمید میرزا دارا کشیکچی باشی عباسقلیخان امین الوزاره غلام پیشخدمتباشی محمد صادقخان آجودانباشی حسین پاشا خان قوللر آقاسی باشی جناب میرزا ابوالقاسم ملاباشی غلامحسین میرزای صدر الشعراء رضاخان تفنگدارباشی میرزا یحیی منجم‌باشی میرزا احمد منجم منوچهرخان عکاسباشی

خواجه‌سرایان

آغا مبارک آغاباشی حسنخان خواجه آقا سید احمد خواجه علیخان خواجه آغا حسن خواجه

اصطبل و کالسکه‌خانه و شترخانه و قاطرخانه

امیرزاده سلطان عبدالمجید میرزا امیرآخور حبیب‌الله خان صاحب‌جمع شترخانه و قاطرخانه نصرالله میرزا نایب اصطبل میرزا بابا مشرف اصطبل عباس آقای نایب میرزا بابا بیک نایب حاجی محسن بیک صاحب‌جمع ایلخی میرزا فتاح کالسکه‌چی باشی

عمله رکاب

محمد قلیخان شاطرباشی و عملجات کلبعلیخان میرشکار و شکارچیان

دستگاه نواب والا اعتضاد السلطنه

امیر الامراء العظام حاجی صدر الدوله پیشکار و رئیس دفترخانه میرزا محمد ادیب ملاباشی میرزا علی حکیمباشی میرزا ابوالفتح مستوفی پسر دبیر السلطنه میرزا جعفرخان مستوفی مهدیخان میرآخور ولد شاهزاده دارا میرزا مصطفی خان پیشخدمتباشی میرزا علیرضا مستوفی عباسقلیخان منشی میرزا محمود منشی میرزا عباسقلی سررشته‌دار علیخان شاطرباشی فتحعلیخان تفنگدارباشی

اصفهان

ومضافات و توابع

نواب مستطاب اشرف والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و مضافات دام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه اصفهان محمد اسمعیل خان امیرآخور جناب سراج الملک مستوفی و پیشکار کریمخان میرپنج رئیس کل سواره نظام وغیره میرزا نصرالله خان مستوفی سرکاری میرزا جعفر مستوفی مخصوص علیخان سرتیپ توپخانه و رئیس مدرسه همایونی میرزا حسینخان دکتر حکیمباشی سرتیپ سیم میرزا موسی خان ناظم الاطباء

اجزاء دفترخانه

جناب فخامت نصاب مشیر الملک مستوفی و رئیس دفترخانه میرزا حسینخان سررشته‌دار میرزا محمد حسن مستوفی میرزا علی مستوفی میرزا زین العابدین مستوفی وغیره وغیره

ادارهٔ انشاء

میرزا رضاخان بنان الملک مدیر رسائل میرزا حسنعلیخان منشی مخصوص و تحویلدار میرزا اسمعیل خان منشی میرزا زین العابدین منشی میرزا نقیخان منشی میرزا حبیب‌الله منشی وغیره وغیره

چون صورت دیگر داده بودند اجزاء حکومت اصفهان بغیر از مطابق سنهٔ ماضیه نوشته شد

افواج ثلثهٔ اصفهان

فوج جلالی بسرتیپی نواب والا جلال الدوله فوج چهارمحال بسرتیپی سهام السلطنه بسرهنگی میرزا عبدالحسینخان فوج فریدن بسرهنگی حاجی مصطفی قلیخان

خراسان و سیستان

نواب والا رکن الدوله والی مملکت خراسان و سیستان نواب معین الدوله نایب الایاله جناب جلالت نصاب مؤتمن السلطنه وزیر مملکت خراسان جناب میرزا محمد علی متولیباشی آستانهٔ مقدسه

امرا و حکام معتبر

ولایات و محالات خراسان و سیستان

نواب امیرزاده علینقی میرزا حکمران سبزوار امیر الامراء العظام امیر حسینخان شجاع الدوله ایلخانی زعفرانلو و حکمران قوچان امیر الامراء العظام یار محمدخان سهام الدوله امیر تومان ایلخانی شادلو و حکمران بجنورد امیر الامراء العظام میر علیخان حشمت الملک امیر تومان حکمران قاینات و سیستان امیر الامراء العظام حاجی محمد باقرخان عماد الملک امیر تومان وکیل طبس امیرزاده حسنعلی میرزا پسر نواب نیر الدوله حکمران نیشابور

فارس

نواب والا احتشام الدوله امیر تومان فرمانفرمای مملکت فارس نصیر الملک پیشکار مملکت فارس حاجی هاشمخان امیر دیوانخانه قوام الملک ناظم ایلات خمسه و کلانتر و سبعه وغیره بوشهر محمد حسنخان سعد الملک حکمران بنادر فارس

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما امیر تومان والی مملکت کرمان و بلوچستان امیرزاده حشمة السلطنه محمد حسن میرزا حکمران و ناظم بم و نرماشیر میرزا آقا مستوفی و پیشکار مملکت کرمان

استراباد و گرکان

نواب والا امیرخان سردار امیر تومان والی و حکمران استراباد و گرکان و ترکمان امنای اجزاء حکومت را صورت نداده اند

گیلان و طوالش

نواب والا احتشام السلطنه امیر تومان والی ایالت گیلان و طوالش جناب فخامت نصاب حاجی میرزا علینقی مشیر لشکر وزیر گیلان میرزا علیخان مستوفی رئیس دیوانخانه

عربستان

جناب جلالت نصاب نظام السلطنه والی عربستان میرزا محمد علی نفرشی پیشکار عربستان رضا قلیخان رئیس عدلیه

کرمانشاهان

جناب جلالت نصاب حسام الملک امیر تومان والی ایالت کرمانشاهان

وسرحد اعراقین پیشکار

کردستان

امیرالامراء العظام نظام الدوله امیرتومان والی ایالت کردستان میرزا یوسف مشیر دیوان پیشکار کردستان میرزا محسن رئیس دیوانخانه

لرستان و بروجرد

نواب والا ضیاء الدوله امیرتومان والی لرستان و بروجرد میرزا حسن مستوفی پیشکار حاجی میرزا علیخان رئیس دیوانخانه

مازندران

امیرالامراء العظام حاجی شهاب الملک امیرتومان والی مازندران میرزا فرج الله خان پیشکار محمد اسمعیل خان قاجار رئیس دیوانخانه

یزد

نواب والا عماد الدوله والی ولایت یزد میرزا محمد مستوفی یزدی پیشکار میرزا زین الدین رئیس دیوانخانه

ملایر و تویسرکان و نهاوند

نواب والا سیف الدوله والی ولایات ثلثه ملایر و تویسرکان و نهاوند حسینخان قاجار نایب الحکومه نهاوند میرزا طاهر مستوفی وزیر میرزا شفیعخان رئیس دیوانخانه

کاشان

بحکومت جناب جلالتمآب اقبال الدوله رستمخان سرتیپ نایب الحکومه میرزا عبدالعلی پیشکار

همدان

نواب والا عضد الدوله حکمران ولایت همدان میرزا احمد شریف الملک پیشکار همدان

قره ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

جناب جلالتمآب اعتضاد الدوله حکمران میرزا رضای پیشکار علیخان قاجار رئیس دیوانخانه

ولایات خمسه

جناب فخامت نصاب امین الحضره حکمران میرزا نصرالله مستوفی پیشکار محمد تقیخان رئیس دیوانخانه

قزوین

در اداره حکومت نواب والا الله قلی میرزا ایلخانی محمد باقرخان سرتیپ حکمران ولایت قزوین

عراق

جناب فخامت نصاب اعتضاد الملک حکمران عراق میرزا سید محسن مستوفی پیشکار میرزا سید حسین رئیس دیوانخانه

شاهرود و بسطام

نواب والا جهانسوز میرزا امیرتومان حکمران شاهرود و بسطام میرزا عبدالغفار پیشکار و رئیس دیوانخانه

سمنان و دامغان

جناب فخامت نصاب سپهدار حکمران سمنان و دامغان میرزا رضای آشتیانی پیشکار کامران میرزا رئیس دیوانخانه

گلپایگان و خوانسار

بهاء السلطنه حکمران گلپایگان و خوانسار

گروس

در تحت حکومت جناب جلالتمآب امیرنظام کارگذار مملکت آذربایجان علیرضاخان سرتیپ حکمران گروس

کمره

محمد حسن میرزا حکمران

محلات

محمد جعفرخان حاکم

خرقانین

بحکومت امیرالامراء العظام حسنخان آجودانباشی کل امیرتومان

کنگاور

بحکومت امیرالامراء العظام ساری اصلان امیرتومان

اسدآباد

بحکومت خانباباخان سرتیپ امیرالامراء العظام سلیمانخان

صاحب اختیار امیرتومان

نطنز

در جزو حکومت نواب والا مؤید الدوله و حاجی حسام السلطنه میرزا فرج الله خان سرهنگ نایب الحکومه نطنز

جوشقان

بحکومت کاشان نواب معز الدوله

طالقان

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله و مالیه و دربار اعظم فرخ آقای نایب الحکومه

طارم

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله امیرزاده شاهرخ میرزا حکمران

خوار

در جزو حکومت جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم داخله امیرزاده ابوتراب میرزا حکمران خوار

ممالک خارجه

اروپ

دولت آستریه و مجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژزف در سنه ۱۲۴۶ هجری متولد شده ولیعهد آرشیدوک رودولف فرانسوا شارل ژزف پای تخت وینه صدر اعظم و وزیر دول خارجه کنت کالنکی مذهب دولتی کاتولیک و پروتستان هم دارد جمعیت تقریبا هفتاد کرور

دولت اسپانیا

پادشاه الفنس سیزدهم در هفدهم ماه مه سنه ۱۸۸۶ مسیحی متولد شد وزیر اعظم و وزیر امور خارجه ساگاستا مذهب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبا سی و سه کرور و سیصد و سی و پنج هزار نفر پای تخت مادرید

دول معتبره المان

جمعیت کلیه از قرار سنه ماضیه هشتاد و چهار کرور دولتی پروتستان و بعضی کاتولیک هستند

اوگلاباد

فرمانفرما فردریک گیلیوم لوئی سنش شصت و دو سال ولیعهد فردریک گیلیوم لوئی لئوپلد اگوست سنش سی سال پای تخت کارلسروهه مذهب پروتستان

باویر

سلطنت در کفالت پرنس لئوپلد پلداشت پای تخت مونیک مذهب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاه پروس فردریک گیلیوم دویم در بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۵۹ میلادی متولد شده و در شانزدهم ژوئن سنه ۱۸۸۸ میلادی مطابق شوال سنه ۱۳۰۵ هجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاهی پروس جلوس نمود ولیعهد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماه مه سنه ۱۸۸۲ متولد شده سنش شش سال وزیر اعظم پرنس بیزمارک مذهب دولتی پروتستان و بعضی هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاه آلبرت فردریک اگوست سنش شصت سال پای تخت درزد مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاه شارل اول فردریک الکساندر سنش شصت و پنج سال پای تخت اشتوتگارت مذهب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاه ملکه ویکتوریا الکساندرین سنش شصت و هشت سال ولیعهد پرنس آلبرت ملقب به پرنس دوگال سنش چهل و هفت سال وزیر اعظم لرد سالزبوری پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند از قرار سنه ماضیه شصت و هفت کرور و سیصد هزار نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفی انگلیس از هندوستان وغیره چهار صد و هفتاد و شش کرور مذهب دولتی پروتستان و مذهب مملکت ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان لرد دوفرین

دولت ایطالیا

پادشاه هومبرت اول سنش چهل و سه سال ولیعهد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش نوزده سال وزیر اعظم مسیو کریسپی مذهب کاتولیک جمعیت از قرار سنوات سابقه بیست و نه کرور و چهار صد و هشتاد و دو هزار نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاه لئوپلد دویم سنش پنجاه و سه سال پای تخت بروکسل جمعیت تقریبا پنج کرور و سیصد و سی و شش هزار نفر مذهب دولتی کاتولیک

دولت پرتغال

پادشاه لوئی فیلیپ ماری فردیناند پیر سنش پنجاه سال ولیعهد شارل فردیناند لوئی ماری سنش بیست و پنج سال

وزیر

وزیر اعظم کاستر پریرا پای تخت لیزبن جمعیت تقریبا در اروپ نه کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ شش کرور و دویست و هشتاد و یکهزار نفر

دولت پی با

که هلاند نیز نامند

پادشاه گیلیوم سیم الکساندر فردریک لوی سنش هفتاد و یک سال پای تخت لاهه جمعیت تقریبا چهار کرور و سیصد و نه هزار نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد سال ولیعهد کریستیان فردریک گیلیوم شارل سنش چهل و سه سال وزیر اعظم یعنی رئیس وزراء استروپ پای تخت کپنهاگ مذهب دولتی پروتستان جمعیت تقریبا سه کرور و دو چهار صد و سه هزار نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل و سه سال ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندرویچ سنش بیست سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت تقریبا صد و هفتاد و هفت کرور و دویست هزار نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش چهل و نه سال پای تخت بوخارست جمعیت تقریبا پنج کرور و سیصد و هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه میلان اول سنش سی و چهار سال پای تخت بلگراد ولیعهد که بیش از سیزده سال است پرنس الکساندر

جمعیت سه کرور و یکصد و هشتاد و دو هزار و پانصد نفر مذهب کاتولیک و گرک

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو هرتنشتاین وزیر اول دکتر دروز پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت پنج کرور و سیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبدالحمید خان سنش چهل و پنج سال ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم سعید پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی وغیره نیز دارد جمعیت از قرار گفته خودشان هشتاد و شش کرور و سیصد هزار نفر است که نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو رئیس وزراء و وزیر اعظم داخله مسیو فلوکه پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیک جمعیت تقریبا هفتاد و دو کرور و صد و دو هزار نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلا اول سنش چهل و هفت سال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست و چهار سال وزیر اول پتروویچ پای تخت چتینیه جمعیت یک کرور و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و سه سال ولیعهد قسطنطین در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده پای تخت آتن جمعیت قریب چهار کرور نفر است مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانک سو سنش هفده سال وزیر اعظم شاهزاده تون پای تخت پکن مذهب دولتی بودائی هستند مسلمان وغیره هم دارد جمعیت کلیه از قرار سنوات

ماضیه هشتصد و شصت و هفت کرور جمعیت هشتصد
و نه کرور و دو چهار صد و چهل و شش هزار نفر جمعیتی که
زیر حمایت هستند پنجاه و هفت کرور

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی امپراطور موتسو هیتو سنش سی و شش سال
ولیعهد یوشی هیتو وزیر دربار و رئیس وزرا ...
بومی پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت تقریبا

شصت و شش کرور و دویست و دو هزار نفر

دولت سیام

پادشاه سامدیچ فرا پارامیندر ماها کولا لنکرن در سنه ۱۸۵۳
میلادی متولد شده پای تخت بانگک وزیر امور
خارجه کرم لوانگ داونک مذهب بودا مذهب
جمعیت تقریبا دوازده کرور
وسیصد هزار نفر

افریقیه

ایالت تونس

والی سید علی بیک وزیر اول سید العزیز پای تخت
تونس جمعیت چهار کرور

دولت حبشستان

امپراطور منلیک ... پای تخت گندار جمعیت
دوازده کرور مذهب ولتی کاتولیک مسلمان و غیره هم دارد

دولت زنگبار

سلطان سید خلیفه پای تخت بندر زنگبار جمعیت جزیره
زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت مملکت مشخص نیست
مذهب مسلمان جمعیت قریب دویست هزار که اکثر هندو باقی عرب اند

جزیره ماداگاسکار

پادشاه ملکه (رانا والو مانژاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شد
جمعیت پنج کرور پای تخت تاماتاو

دولت مراکش

سلطان مولا حسن پای تخت طنجه جمعیت تقریبا
دوازده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانی است

خدیو توفیق پاشا صدر اعظم ریاض پاشا پای تخت
قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر تقریبا
سی و شش کرور

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری مسیو کلیولاند پای تخت واشنگتن مذهب
اغلب پروتستان و غیره جمعیت هفتاد و هفت کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش ژنرال پرفیریو دیاز پای تخت مکسیکو مذهب
کاتولیک جمعیت چهل کرور و دویست و هفتاد و شش هزار نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمعیت کل تقریبا پنج کرور و صد هزار نفر

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال منندس پای تخت سان سالوادر جمعیت چهل هزار نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری ژنرال سوتو پای تخت سان روزه جمعیت
بیست و پنج هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت
سه کرور و صد هزار نفر مذهب کاتولیک

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری کلنل اوادیسنو کارازو پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری سوتو پای تخت کوماپایکا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

رئیس جمهوری ژوارسلمن پای تخت بوئنوس آیرس

جمعیت

جمعیت دو کرور و سیصد هزار نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری ژرژ کامانیو جمعیت دو کرور و چهل هزار
و سیصد و هفتاد و یک نفر پای تخت کویتو

جمهوری اوروگه

رئیس جمهوری ماکسیمو تاژس پای تخت مونت ویدئو
جمعیت چهار صد هزار نفر

برزیل

امپراطور پدرو دوم در سنه ۱۸۲۵ مسیحی متولد شده پای تخت
ریودوژانیرو جمعیت بیست کرور و دویست و هشت هزار نفر

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری پاچکو پای تخت چوکیساکا جمعیت چهل کرور

جمهوری پاراگه

رئیس جمهوری اسکوبار پای تخت آسمپسیون جمعیت از
فرادسنوات ماضیه دو کرور نفر

جمهوری پرو

رئیس جمهوری ژنرال کاسرس پای تخت لیما جمعیت
پنج کرور مذهب کاتولیک

جمهوری شیلی

از فراهستنه ماضیه رئیس جمهوری ژرز بالماسدا پای تخت
سان تیاکو جمعیت چهار کرور نفر

جمهوری دول متحده کولمبی

رئیس جمهوری نونز پای تخت بگتا جمعیت کل دول
متحده کولمبی دوازده کرور

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری ژنرال گوسمان بلانک پای تخت کاراکاس

جزایر

جزیره ساندویچ

پادشاه کالاکوا اول در سنه ۱۸۳۶ مسیحی متولد شده
پای تخت نولولو

جمهوری دومینیکن

رئیس جمهوری اولیزس هرو پای تخت سن دومنک
جمعیت شانزده هزار نفر

جزیره هائیتی

رئیس جمهوری سالومن پای تخت پرت پرنس
جمعیت هشتصد هزار نفر

هو

بسمه تبارک و تعالی

جلد دویم کتاب خیرات حسان

از تالیفات جناب جلالتمآب
اعتماد السلطنه محمد حسن خان
وزیر انطباعات دام اقباله
سنه ۱۳۰۵ سیچقان ئیل

قیمت
دوازده هزار
دینار

